

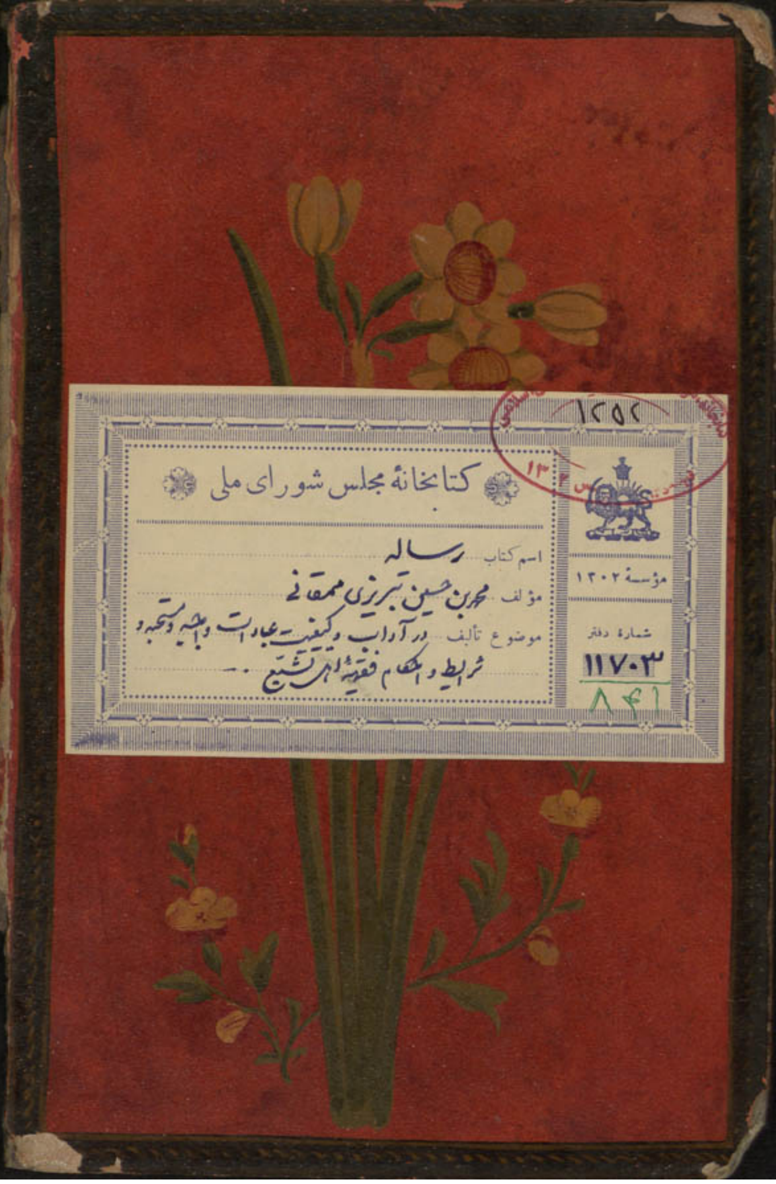
قیمت دو چهار هزار است

٤٤

رساله آخوند ممقانی

اغلب تقلید

۲۲ محرم ۱۳۸۵ در بازار ... خریداری شد



قیمت چهار هزار است

٤٤

رسالهٔ آخوند ممقانی الان زنده است در نجف

اغلب تقلید ایشان میکنند

یکتومان میارزد

٨٥



[illegible]

[illegible]

و به نستعین رب یسر و لا تعسر

هذا رسالة علامی فهامی مجتهد العصر والزمانی جناب آخوند ملا محمد ممقانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العزیز المنان الذی خلق الانسان علمه البیان
وانزل علی عبده الفرقان وجعل فیه تبیان کل شئ واظهر
آیاته فی کل نور وفئ جل عن مطارح الافهام وعز من
ان یحیط به الاوهام فلیست له صفة تنال ولاحد یضرب له
فیه الامثال حار فی بحار ملکوته عمیقات الافکار وتاهت فی
اسرار جبروته طامحات العقول والانظار سبحانه هو کما وصف
به نفسه والواصفون لا یبلغون نعته لا یدرکه الابصار وهو
یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر والصلوة والسلام علی اشرف
الانام ومصباح الظلام ومفتاح الکلام محمد المبعوث بدین
الاسلام امین الله علی وحیه ومبلغ امره ونهیه صاحب المقام
المحمود وخازن اسرار المعبود ارسله بشیرا ونذیرا وکشف عنه
غطائه فجعله بمصالح خلقه بصیرا وآله ائمة الهدی ومصابیح
الدجی واعلام التقی ولیوث الوغی وغیوث الوری جعلهم الله
مسالک معرفته ومدارک رحمته ومعادن حکمته ومناهج

طاعته ومواقع نجوم مشیته واذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
اما بعد بر قلوب صافیهٔ ارباب عقول واصحاب شعور مخفی ومستور
نماند که علم حلال وحرام ومعرفت فروع مسائل واحکام شرعیه بعد از
معرفة الله وتحصیل ایقان بسایر معارف واصول اسلام وایمان
اشرف علوم وافضل فنون است چه صحت اعمال وعبادات که مایهٔ
سعادت ابدیه وباعث نجات سرمدیه است بر این علم شریف منوط وبر
این فن منیف مربوط است العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر
الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا پس تحصیل وتعلم آن بر کافهٔ
مکلفین لازم وواجب است ونظر باینکه مناط احکام شرعیهٔ فرعیه
مصالح ومفاسد خفیه است که عقول ناقصه از ادراک اکثر آنها
عاجز وقاصر وافهام ضعیفه از احاطه بر آنها کلیل وکاسر است پس
فهم احکام وتفقه در تمییز حلال وحرام بدون اخذ از کتاب مجید
الهی وسنت حضرت رسالت پناهی که هر دو ضیاء ونور وبنیان هر شئ
مخفی ومستور است وآثار وارده از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم
که قرناء کتاب ومدینهٔ علم وحکمت وابواب آن صورت پذیر نیست

پس دلیل و مآخذ اغلب و اکثر احکام منحصر شد بکتاب الهی و سنّت
رسالت پناهی و احادیث صادره از عترت طاهره و اجماع فرقهٔ محقّه که
بالمآل راجع است بیکی از آنها لکن چون تکلیف عامّهٔ مکلّفین باخذ
احکام از ادلّهٔ مذکوره و استنباط حلال و حرام از مآخذ و مدارک
مسطوره کما هو حقّه بجهت احتیاج بمقدّماتی که تحصیل آنها بسهولت
میسور نیست مستلزم عسر و حرج و باعث تعطیل نظام امر معاش است
پس هرگاه جمعی از اهل عدالت و تقوی که جامع شرایط فتوی باشند باین
امر قیام و باین نحو استنباط اقدام نمایند و باقی بطریق تقلید اخذ از
ایشان نمایند شرعا جایز است و لولا نفر من کلّ فرقة طائفة منهم
لیتفقّهوا فی الدّین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلّهم یحذرون
الآیه پس اخذ احکام و تمیز حلال و حرام بطریق اجتهاد بکافّهٔ عباد واجب
عینی نیست بلکه واجب کفائیست هرگاه من به الکفایه از ایشان بامر
تفقّه و اجتهاد قیام نماید و جامع شرایط فتوی باشد از سایرین
ساقط است یعنی ایشان میتوانند که بنای عمل را در احکام فرعیّهٔ نظریّه
بفتوی فقیه جامع الشرایط گذارند و مراد از شرایط فتوی شش چیز است

اوّل بلوغ پس فتوی فقیه و مجتهد که طفل باشد و بحدّ بلوغ نرسیده
باشد معتبر نیست هرچند ممیّز باشد دوّم عقل و تمیز پس فتوی
فقیه و مجتهدی که بی عقل و خرف باشد و تمیز نداشته باشد معتبر
نیست شرعا سیّم اسلام که اقرار و اعتقاد بتوحید و رسالت و معاد
با تصدیق بجمیع ما جاء به النّبیّ اجمالا و هرچه ثابت شده است از آن
جناب بضرورت دین از اصول و فروع تفصیلا امّا توحید پس مراد
توحید — از آن نه اثبات وحدت عددی بجناب اقدس سبحانی احدی است
که از جملهٔ صفات مخلوقات است زیرا که عدد مستلزم بثنویّت و حدّ
و حدّ مستلزم بجزئیت است و جزئیت مقتضی تشبیه است که منافات
با توحید دارد فمن عدّه فقد حدّه و من حدّه فقد جزّاه و من جزّاه
فقد ثنّاه بلکه مراد از توحید نفی شریک و سهیم از صانع قدیم
و سلب شبیه و نظیر از خداوند قدیر است و تنزیه جناب حق از ذوات
و صفات مخلوق از حقایق اکوان و جواهر و اعیان و عوارض و لوازم
آنها از حدوث و امکان و زیاده و نقصان و ترکیب و ائتلاف و تعدّد
و اختلاف و تغیّر و تبدّل و ترقّی و تنزّل و انقطاع و زوال و ارتباط

وانفصال وحرکت وسکون وبروز وکمون وحلول واتحاد وتقارن
وتضاد وجهت ومکان ورتبه وزمان وکم وکیف واوضاع و
غایات وحد وحدود ونهایات وکلیه وجزئیه وعموم وخصوص و
واطلاق وتقیید ولطافت وکثافت وامتزاج وصرافت نه چیزی
از اوست ونه او از چیزیست ونه چیزی در اوست ونه او در چیزیست
ونه چیزی بر اوست ونه او بر چیزیست پس خداوند سبحان منزه است
از صفات وذوات مخلوقات از مذکورات وغیرها از هرچه ممکن است
تعقل وتصور وتوهم وتفکر وفرض وتجویز وادراک وتمیز آن
وهر طوری از اطوار وبهر نحوی از اعتبار چه اینها همه حادث ومخلوقست
وجاری میشود با وچیزی که او ایجاد وخلق نموده وبصنع واراده او
حادث کردیده ما للتراب ورب الارباب چه نسبت حادث را با قدیم
بالذات کل ما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مثلکم
ومردود الیکم انما تحد الادوات انفسها وتشیر الآلات الی نظائرها پس
توحید عبارتست از تنزیه خدای بیمثل ومانند از مشارکت ومماثلت
ومشابهت ومشاکلت وسنخیت ومجانست با غیر وماسوی در ذات

وصفات

وصفات تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا وتوصیف اوست
بصفاتی که خودش را با آنها وصف نموده از صفات ذاتیه مثل علم وقدرت
وسمع وبصر وحیات وقدم وفعلیه مثل مشیت واراده وتقدیر و
قضا وامضا وآنچه متشعب میشود از آنها مثل خلق ورزق واماته و
احیاء وکلام وصفات آن از صدق ووعد ووعید وکراهت معاصی وحب
طاعات وامثال آنها از صفات فعلیه بدانکه اعتبار تعدد صفات
ذاتیه باعث تعدد واختلاف در ذات اقدس نمیشود چه تعدد واختلاف
بحسب تعریف وتفهیم وعنوانات است نه باعتبار ذات مقدس او از اعتبار
ومنزه از تعدد واختلاف بهر طوری از اطوار حتی از نوع اسماء و
صفات بآن نحو که اسمائه تعبیر وصفاته تفهیم قال امیر المؤمنین
وسید العارفین رجع من الوصف الی الوصف وعمی القلب عن الفهم
والفهم عن الادراک والادراک عن الاستنباط ودام الملک فی
الملک انتهی المخلوق الی مثله والجأه الطلب الی شکله وهجم به الفحص الی
العجز والبیان الی الجهل فالطریق مسدود والطلب مردود دلیله آیاته
ووجوده اثباته پس توحید خالص حاجز است ما بین توصیف وتنزیه

ولکن توصیف نه بنحوی که مستلزم تعدد و تشبیه باشد و تنزیه نه
بطوری که مستلزم نفی و تعطیل باشد تعالی الله عما یصفون واما
رسالت پس مراد از آن فرستاده شدن رکن اعظم اعاظم واشرف
محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف است
از جانب حق بسوی خلق بوحی و الهام برای تبلیغ احکام و تکمیل کافهٔ
عباد و بیان طریق هدایت و رشاد و سبیل حق و سداد و کافی است
در ثبوت این مطلب معجزات متواترهٔ صادره از آنجناب که قریب بهزار
معجزه است با ادعاء نبوت و رسالت که از جملهٔ آنها کتاب مجید خداوند
حمید است که ضیاء و نور و باقی علی مر الدهور است و اسم آن قرآن
و فرقان است که فصحا و بلغاء و شعراء و خطباء و حکماء و ادباء و علماء
از عرب و عجم از حین نزول آن الی الآن با تحدی آنجناب و عناد و تعصب
اعراب و غیر اعراب که داعی بر رد و ابطال اعجاز آن است اعتراف بعجز
و اقرار بقصور از اتیان بمثل اقصر سورهٔ از آن نموده اند ان کنتم
فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله الآیه واما
سایر معجزات آنجناب سوای قرآن مجید از شق قمر و غیره در طبق

ادعاء

ادعاء رسالت هر چند اغلب آنها فرداً فرداً بحد تواتر نرسیده نسبت
با اهل این زمان و ما قارب بها لکن بعد از ملاحظهٔ کثرت ناقلین
همهٔ آنها علم قطعی و یقین بوقوع قدر مشترک از آنها برای هر منصف
و اهل شعور حاصل میشود بجهت حصول تواتر بالمعنی در نقل آنها
از مخالف و موافق که موجب حصول علم و یقین است مثل وجود بلدان
بعیده و وقوع بعض وقایع گذشتهٔ محققه که احدی را از ارباب شعور
در وجود و وقوع آنها شکی و ریبی نیست با اینکه آنها را ندیده اند
و این نیست مگر از تواتر اخبار و تکاثر آثار در اینها که حصول قطع
و یقین بوقوع قدر مشترک از معجزات آنجناب با حصول تواتر بالمعنی
در نقل آنها که محل انکار نیست محض از راه معاندت و لجاجت و از
روی مکابرت و سفاهت است مثل انکار اعجاز قرآن با ظهور عجز و
قصور اهل عالم از اتیان بمثل اقصر سورهٔ از آن مثل ظهور نور بر طور
و لکن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور قل لئن اجتمعت الانس و الجن
علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض
ظهیراً بدانکه اقرار و اعتقاد بنبوت و رسالت سایر انبیاء و رسل

علی نبینا و علیه السلام اجمالاً و نبوت و رسالت هریک از ایشان که
بنص قرآن و بضرورت دین ثابت شده است بالخصوص تفصیلاً
از جمله ارکان اسلام و داخل تصدیق ما جاء به النبی است که لوازم
اعتقاد برسالت آنجناب است لا نفرق بین احد من رسله و همچنین
داخل تصدیق ما جاء به النبی است اقرار و اعتقاد باشرفیت و اکملیت
آنجناب از سایر کاینات در ذات و صفات حتی از سایر انبیا و رسل
و اولیاء و ملائکه در جمیع مقامات و خاتمیت و دوام شریعت آنجناب الی
یوم القیام و ثابت میشود اینها بقول خود آنجناب بعد از ثبوت نبوت
و عصمت آن چنانکه در تحقیق معنی ایمان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و اما معاد پس مراد از آن احیاء اموات و بعث من فی القبور و حشر
اجسام و اجساد بعد از نفخ ثانی صور است که از جمله اصول اسلام است
پس واجب است اقرار و اعتقاد بمعاد بمعنی مذکور و احوال عرض و بیان آن
از عذاب و جحیم و ثواب و نعیم و میزان و حساب و صراط و کتاب
و خلود کفار در جحیم و نیران و دوام ابرار و مؤمنین در نعیم و جنان
و شفاعت شافعین در روز قیامت علی وجه الاجمال و اما اعتقاد

بتفصیل

بتفصیل آن و دقایق و اکتناه حقایق آنها بقدر قوه و امکان پس شرط کمال اسلام
و ایقان و فضل معرفت و ایمان است و کافیست در اثبات معاد و احوال
ضروریه آن اخبار مخبر صادق بآن با امکان و عدم امتناع آن عقلاً
و کافیست در ثبوت اخبار بآن صریح آیات قرآنیه و نصوص اخبار متواتره
از انبیاء و رسل و اوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین با تصریحات سایر
کتب سماویه غیر از قرآن مجید چهارم از شرایط قوی ایمان خاص است
و مراد از آن اقرار و اعتقاد بولایت و امامت اوصیاء سید البشر ائمه
اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین است که اول و افضل ایشان امیر المؤمنین
است اسد الله الغالب جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام است و کنیه
آنجناب ابو الحسن و مادر مکرمه او فاطمه بنت اسد است دوم رابع
اصحاب عبا جناب حسن ابن علی المجتبی علیه السلام و کنیه آنجناب ابو
محمد است سیم امام طریق هدی جناب حسین ابن علی سید الشهدا علیه السلام
است و کنیه آنجناب ابو عبد الله و مادر مکرمه معصومه ایشان
جناب فاطمه زهراء و بتول عذراء علیها السلام است چهارم زین
العابدین و سید الساجدین جناب علی ابن الحسین علیه السلام است

وکنیهٔ آنجناب ابومحمد و مادر محترمهٔ او شهربانو بنت یزدجرد است
که آخر سلاطین فرس بود پنجم در فلک جناب محمد ابن علی الباقر علیه السلام
وکنیهٔ آنجناب ابوجعفر و مادر مکرمهٔ او ام عبد الله بنت جناب امام
حسن علیه السلام است ششم امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق
علیه السلام است وکنیهٔ آنجناب ابوعبد الله و مادر مکرمهٔ او ام فروه
بنت قاسم ابن محمد ابن ابی بکر است هفتم اشرف اکابر و اعاظم جناب
موسی ابن جعفر الکاظم علیه السلام است وکنیهٔ آنجناب ابوالحسن
و مادر مکرمهٔ او حمیده است هشتم متمکن مقام ارتضا جناب علی
ابن موسی الرضا علیه السلام است وکنیهٔ آنجناب ابوالحسن و مادر مکرمهٔ
او ام البنین است نهم هادی سبیل رشاد جناب محمد ابن علی التقی و الجواد
علیه السلام است وکنیهٔ آنجناب ابوجعفر و مادر مکرمهٔ او بروایتی
سبیکه و بقولی خیزران است دهم امام کل نقی علی ابن محمد النقی علیه السلام است
وکنیهٔ آنجناب ابوالحسن و مادر مکرمهٔ او سمانه است یازدهم کوکب
دری جناب حسن ابن علی العسکری علیه السلام است وکنیهٔ آنجناب
ابومحمد و مادر مکرمهٔ او حدیثه است دوازدهم بقیة الله الدائم جناب

م ح م د ابن حسن المهدی القائم علیه السلام است وکنیهٔ آنجناب
ابوالقاسم و مادر مکرمهٔ او نرجس خاتون بنت یشوعا ابن قیصر روم
است عجل الله فرجه و فرجنا به و بآبائه الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین ❊ اولئک سادتی فجئنی بمثلهم ❊ اذا جمعتنا یا جریر المجامع
پس ایمان خاص که کمال دین و تمام نعمت و عز مسلمین است عبارت
از معرفت ایشان باسماء و انساب و اعتقاد بولایت و امامت و مقامات
مخصوصهٔ ایشانست که جناب اشرف مخلوقات و خود ایشان تصریحا و تلویحا
بیان فرموده اند و کفایت میکند در اثبات ولایت و امامت ایشان در
امثال این زمان که زمان غیبت و مداهنه و حیرت است تواتر نصوص
صادره از جناب پیغمبر صلوات الله علیه و آله در خصوص ولایت و امامت
ایشان من اولهم الی آخرهم باسماء و انساب ایشان بطرق خاصه که موجب
علم و یقین است و تصریحات آنجناب بولایت و امامت و خلافت اول
ایشان که بحد تواتر بالمعنی رسیده است در میان عامه و خاصه از حدیث
غدیر و غیره که احدی را از علماء فریقین در تواتر آنها مجال انکار نیست
و تواتر نصوص اول ایشان علیهم السلام بامامت ثانی ایشان و ثانی بثالث

وهکذا الی آخر بطریق خاصه که کتب خاصه از آنها مشحون و منکر آنها معاند
و ملعون است پس ثابت میشود ولایت و امامت جناب امیر المؤمنین اسد الله
الغالب جناب علی بن ابی طالب علیه السلام بنصوص متواتره مابین فریقین
از جناب اشرف مخلوقات و ثابت میشود ولایت و امامت سایرین از ائمه
اثنی عشر صلوات الله علیهم بنص سابق بامامت لاحق از ایشان سلام الله
علیهم اجمعین بتواتر معنوی علاوه باخبار متواتره داله باحاطه علم ایشان
بجمیع ما یحتاج الیه الخلق و بودن مواریث انبیاء سلام الله علیهم اجمعین
در پیش هر یک از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین که هر دو دلیل واضح و
قاطع و برهانی لایح و ساطع بر ولایت و امامت است زیاده بر مناقب و معجزات
و کرامات ایشان که کتب معتبره از آنها مشحون و با سانید معتبره زیاده
با اضعاف حد تواتر منقول است که از لوازم ولایت و امامت است و احدی
را در آنها بعد از اطلاع بکثرت ناقلین آنها و ملاحظه اعتبار و انضباط طرق
آنها مجال انکار نیست این همه قطع نظر از آیات قرآنیه است والا کفایه
میکند در اثبات امامت و ولایت و عصمت و طهارت ایشان نزول
آیات قرآن مجید و فرقان حمید در مقام بیان شان و شرح مقام ایشان

کراین

که این عجاله گنجایش تفصیل آنها را ندارد در برابر ایشانند بحکم محکم کتاب اصحاب
ولایت کبری انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون و ارباب سلطنت عظمی لقد اتینا آل
ابرهیم الکتاب والحکمة و اتیناهم ملکا عظیما و حفظه شریعت غراء بل
هی ایات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم و هداة طریقه بیضا انما
انت منذر و لکل قوم هاد و ایشانند اولوا الامر موصوفین بفرض
طاعت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و صادقین معروفین
بلزوم متابعت واتقوا الله وکونوا مع الصادقین و علامات هدایت
عامه و علامات و بالنجم هم یهتدون و کلمات الهیه تامه قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا
بمثله مددا و ایشانند آیات کبری و ما تغنی الایات والنذر و صاحب
مقام اصطفا و اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و
ایشانند جامعین علم تنزیل قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من
عنده علم الکتاب و مخصوصین بعلم تاویل و لا یعلم تاویله الا الله
والراسخون فی العلم و ایشانند اهل بیت طهارت و عصمت انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واهل الذکر وسئلت
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اینها شمه‌ایست از آیاتی که در بیان
فضل وامامت وولایت وفرض طاعت وعصمت وطهارت ایشان
صلوات الله علیهم تصریحا وتلویحا نازل کردیده که حقیر بجهت اختصار این
عجاله اقتصار بآنها نمود والا احادیث معتبره دلالت میکند که جمیع قرآن
در مدح ومنقبت ایشان وشیعیان ایشان ودر مذمت اعدای ایشان
واتباع اعدای ایشان نازل کردیده هرچند اکثر آیات بجهت بیان قصص و
امثال وحدود واحکام است ولکن الظاهر مثل والباطن لال محمد ع
واینمعنی مخفی ومستور نیست برای کسانی که جناب اقدس الهی ایشانرا حظی
وبهره از علم تاویل وبواطن آیات قرآنی کرامت فرموده واقرار واعتقاد
بظهور جناب امام ثانی عشر که مهدی وقائم آل محمد صلوات الله علیه و
علیهم اجمعین است ورجعت ایشان بعد از ظهور قائم علیه السلام
ورجعت کل من محض الایمان ومن محض الکفر در زمان رجعت ایشان
علیهم السلام اجمالا از جمله ارکان ایمانست وثابت میشود اینها
بآیات قرآنیه ونصوص متواتره صادره از جناب اشرف مخلوقات جناب

پیغمبر

پیغمبر وعترت طاهره آنجناب صلوات الله علیه وعلیهم که این عجاله
کنجایش ذکر آنها را ندارد واکثر آنها را علماء فرقه ناجیه شیعه
اثنا عشریه رضوان الله علیهم در کتب معتبره ورسایل مفرده
مخصوصه در اثبات این مطالب ذکر نموده اند هرکس خواهد که اطلاع بآنها
بهم رساند رجوع بآنها نماید واقرار واعتقاد بعصمت انبیا واوصیا
وملائکه از معاصی وخطایا وسهو ونسیان در تبلیغ احکام وتبیین
آنها وغیره مطلقا در حال نبوت ووصایت وقبل آن از لوازم ایمانست
بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون وادله
عقلیه ونقلیه از کتاب وسنت بر این مدعا شاهد است که ذکر
آنها ورد شبهات خصم وجواب از اعتراضات وارده بآنها باعث
تطویل است وحال آنکه مقصود از وضع این رساله بیان فروع
مسائل واحکام است وتعرض باصول عقاید اجمالا در صدر آن
بتقریب اجمالیه تقریبات شده واز جمله اصول ایمان اقرار واعتقاد
بعدالت وحکمت خداوند عالمیان ونفی جبر وتفویض واثبات اختیار
که امریست بین الامرین در افعال عباد است وما ربک بظلام

للعبید وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون ومعنی امر بین الامرین
بر وجه اجمال آنست که بنده مکلف بنفسه وباختیار خود فاعل افعال
از خیر وشر وطاعت ومعصیت لکن بحول وقوّه خداوند عالمیان
که فعل خیر وشر وطاعت بدون قوّه وعنایت از او در فعل شر ومعصیت
بدون حول ومکنت از او صورت پذیر نیست وتفصیل مطلب زیاده
بر این فراخور فهم عوام نیست انشاء الله تفصیل اینمطالب را بر هر یک از اصول
عقاید در رساله علیحده خواهم نوشت پس هر کس خواهد بتفصیل این
مطالب بر خورد رجوع بآن نماید واما برای تصحیح اعتقاد بنقدر کافی است
انشاء الله وباید همه اقادیر واعتقادات معتبره در اسلام وایمان
از روی معرفت وعلم ویقین باشد نه از راه ظن وتقلید وحدیث
وبخمین الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
اللهم اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم **پنجم** از شرایط فتوی عدالت است
وآن عبارتست از ملازمت تقوی که مواظبت بر فعل طاعات واجبه
واجتناب از محرمات کبیره وترک اصرار بصغیره وتادیب نفس

بآداب حسنه وتهذیب آن از اخلاق رذیله وصفات ذمیمه است
ششم از شرایط فتوی حیاتست پس مجتهد که فاقد یکی از شرایط مذکوره
باشد تقلید باو وبناء عمل در احکام شرعیه فرعیه بفتوی او شرعا
جایز نیست اما عدم جواز تقلید بمجتهد که فاقد یکی از شرایط پنجگانه
اولی غیر از حیات باشد پس محل اتفاق واجماع است بلکه شناعت تقلید
باو از شناعت عدم تقلید مطلقا بیشتر است اما تقلید مجتهد میت
که جامع شرایط پنجگانه اولی مذکوره غیر از حیات بوده باشد پس ابتداء
جایز نیست در حالت اختیار بالاجماع واما استمرارا باینمعنی که مقلد
در حال حیات او تقلید باو کرده باشد وبعد از ممات در تقلید او
باقی ماند پس ما بین متاخرین محل خلافست اشهر واقوی عدم جواز
بقا است در تقلید آن بلکه وظیفه مقلد شرعا تقلید مجتهد حی
وفقیهی است که جامع جمیع شرایط مذکوره باشد که حیات از جمله آنهاست
واما تقلید مجتهد میت پس جایز نیست مطلقا نه ابتداء ونه استمرارا
وواجب نیست در صورت تعدد مجتهد حی جامع الشرایط اختیار اعلم
بلکه مخیر است مقلد در اختیار تقلید هر یک از آنها با تحقق اجتهاد

واجتماع شرایط فتوی و هم چنین لازم نیست اقتصار بتقلید مجتهد
مخصوص در جمیع مسائل بلکه مقلد مخیر است در صورت تعدد
مجتهد جامع الشرایط در تقلید یکی از آنها در جمیع مسائل و تبعیض
آن باینمعنی که بعض مسائل را از بعض ایشان اخذ نماید و بعض دیگر را
از بعض دیگر از ایشان و همچنین واجب نیست بقاء در تقلید آنکه
تقلید باو نموده اولا بلکه مخیر است مقلد در بقاء در تقلید او
و عدول بغیر آن هر چند مجتهد معدول عنه در حال حیات باشد
مطلقا چه در صورت تساوی معدول عنه و معدول الیه و چه در صورت
تفاوت در میان ایشان در فضیلت هر چند معدول عنه افضل
از معدول الیه باشد لکن اینها همه در صورت تعدد مجتهد حی جامع
الشرایط است اما در صورت انحصار بیکی از آنها پس واجب است اقتصار
بتقلید آن البته و جایز نیست در اینصورت تقلید مجتهد میت
و عدول بغیر او هر چند اعلم و افضل از حی باشد اینها همه در صورت
امکان و تیسر اخذ مسائل از مجتهد جامع الشرایط است اما در
صورت تعذر اخذ مسائل از آن بجهت فقد آن یا بجهت عدم معرفت

مقلد

مقلد باحوال آن از اجتهاد و اجتماع شرایط فتوی با وجود آن یا بجهت
تعذر یا تعسر اخذ مسائل از آن با وجود آن و معرفت باحوال آن بجهت
مانعی از موانع مثل بعد مسافت مابین مقلد و آن یا فقد کتاب و واسطه
که رجوع مقلد بآنها مقدور و جایز باشد شرعا و امثال آن از
موانع اخذ مسائل از آن پس رجوع میکند مقلد در این صورت و امثال
آن در مسائل شرعیه فرعیه نظریه بالاحتیاط با امکان و تیسر آن
و با تعذر یا تعسر آن رجوع میکند بمشهور و متداول مابین مؤمنین
یا علماء شیعه رضوان الله علیهم و با تعذر رجوع بمشهور رجوع
میکند بقول مجتهد میت جامع الشرایط سوای حیات و مخیر است
مقلد در اینصورت مابین رجوع بقول اعلم و افضل مجتهدین موتی
و بقول غیر اعلم از آنها با اجتماع سایر شرایط در آن و کفایت میکند برای
مقلد و عامی در معرفت اجتهاد مجتهد ظن قوی که باعث اطمینان قلب
و سکون نفس مقلد باشد هر چند ظن مذکور از قول خود مجتهد حاصل
شود لکن بعد از ثبوت تقوی و عدالت آن در پیش مقلد عارف
باثار تقوی و عالم بامارات عدالت یا از تصدیق اهل خبره هر چند

یکنفر عادل واهل تقوی باشد یا از اشتهار اجتهاد آن مابین اهل
علم واصحاب فن عارفین بمراتب اجتهاد وفقاهت هر چند خودشان رتبه
اجتهاد را نداشته باشند یا ادّعای خود مجتهد وعدم علم مقلّد با
شتباه وغلط ایشان در باب معرفت اجتهاد مجتهد مصدّق ومشهور واما
اشتهار اجتهاد آن در مابین عوام که اهل علم واصحاب فن نیستند
پس موجب اطمینان نمیشود لهذا معتبر نیست شرعاً مگر آنکه معلوم شود
که اشتهار مذکور مستند باشتهار مابین خواص واهل علم یا بتصدیق
اهل خبرهٔ معتبره است چون از تقریبات گذشته معلوم گردید که تقلید
بمجتهد میت جایز نیست مطلقا با امکان رجوع بمجتهد حی واکثر مجتهدین
وفقهای امامیه وعلمای شیعه رضوان الله علیهم اجمعین که مرجع
فرقهٔ ناجیه وملجاء فئهٔ زاکیهٔ اثنا عشریه بودند در این اوقات
از سرای فانی بعالم باقی ارتحال نمودند وامر تقلید اکثر مردم در عقده
تعویق ماند لهذا جمعی از برادران ایمانی واخلاّء رو حنا از بندهٔ فانی
محمد ابن الحسین التبریزی الملقانی التماس نمودند که مختصری مشتمل
بر کیفیت وآداب عبادات واجبه ومستحبه ومحتوی بشرایط واحکام

بلغت فارسی بسلک تحریر آورد که عامهٔ مقلّدین فرقهٔ ناجیه امامیه
که فهم لغت عرب برایشان میسور نیست از ملاحظهٔ ومطالعهٔ آن
در خصوص اخذ مسائل نظریه بهره مند گردند هر چند این حقیر را در این
اوقات بجهت اغتشاش بال واختلال احوال وتهجم هموم وغموم
از وجوه شتّی که مغتنی نبود با الی وحتی استقصای فروع مسائل ونظم
آنها امری بود بغایت مشکل لکن ترک اجابت اخوان ورد التماس
ایشان با اینکه نشر علوم ومسائل دینیه فی نفسه امریست شرعاً
مرغوب ومامور به ومحبوب در نظر حقیر اشکل نمود پس از باب المامور
معذور والمیسور لا یسقط بالمعسور شروع بمقصود نموده واسئل الله
التوفیق فی العلم والعمل والعصمة من الخطاء والزلل فانه الموفق و
المعین والعصمة للمعتصمین بدان وفقک الله لمراضیه وجعل کل
یوم لک خیراً من ماضیه که موضوعات این فن شریف چهار قسم است عبادات
وعقودات وایقاعات وسیاسات ومقصود از تالیف این مختصر بیان احکام
وکیفیت وآداب وشرایط عبادات است که مایهٔ سعادت اخرویه است
واصول هفت چیز است نماز روزه زکوة وخمس وحج وجهاد وامر بمعروف

و نهی از منکر و بیان آداب هر یک از آنها در بابی از این کتاب مرقوم
و محرر میشود ان شاء الله تعالی **باب اول** در بیان نماز است که افضل
عبادات و اشرف قربات و طاعات و عماد دین و معراج مؤمن است
و بمفاد احادیث معتبره باعث قبولی سایر عبادات و طاعات است
و در این باب چند مبحث است **مبحث اول** در بیان طهارت است
که از جمله شرایط و مقدمات نماز است و طهارت شرعاً بر دو قسمت
طهارت از حدث که تحقق آن محتاج است به نیت و طهارت از خبث
که تحقق آن محتاج به نیت نیست هر چند نیت قربت در آن موجب کمال
و ترتب ثواب است بر فعل و قسم اول از آن که طهارت از حدث باشد
بر سه قسم است وضو و غسل و تیمم و آداب هر یک از آنها در مقصدی
بیان میشود ان شاء الله تعالی **مقصد اول** در بیان وضو است و در آن
چند فصل است **فصل اول** در بیان اموریست که فعل آنها مشروط است
بوضو و بدون آن شرعاً جایز نیست و آن سه چیز است **اول** نماز
واجب باشد یا سنت سوای نماز میت که فعل آن مشروط بطهارت نیست
دوم طواف واجب و اما طواف سنت پس فعل آن بدون وضو جایز است

سیم مس کتابت قرآن یعنی رسانیدن عضوی از بدن که حس داشته
باشد بکلمات و حروف مکتوبه آن و همزه و تشدید در حکم حروف است
و اما سایر اعراب از حرکات و سکنات پس داخل حروف و در حکم
آنها نیست پس مس آنها بدون وضو جایز است و همچنین عضوی
که حس نداشته باشد مثل موی و ناخن که رسانیدن آن بخط قرآن
مطلقا عیب ندارد و منقوش از قرآن در حکم مکتوب است مثل باطن
محکوک از آن نه ظاهر آن که حکم مکتوب ندارد و در حکم قرآن است
ابعاض آن که در خارج قرآن نوشته باشند یا نقش و حک نموده باشند
هر چند در سکه دنانیر و دراهم یا در فصوص خواتیم باشد با صدق اسم
قرآن بر آن و اما بدون صدق اسم مثل کلمه و لحم و امثال آن پس
تابع قصد کاتب و نقاش و حکاک است پس هرگاه بقصد قرآن نوشته
یا نقش و حک نموده مس آن بدون وضو جایز نیست و الا جایز است
بدانکه وجوب وضو برای امور مسطوره باصل شرع ثابت شده است
و گاهی واجب میشود وضو بسببی از قبل خود مکلف مثل نذر و عهد
و یمین **فصل دوم** در بیان اموریست که وضو برای آنها سنت است

یا بسبب حصول آنها سنت میشود شرعًا برای دفع کراهت حاصله از آنها
امّا اموریکه وضو برای آنها سنّت است پس آنچه بنظر قاصر حقیر رسیده است
هفده چیز است اوّل تلاوت قرآنست دوّم برداشتن کرابت
سیّم سعی در حوایج مؤمنین است چهارم زیارت مقابر انبیا است
پنجم دخول مساجد است ششم طواف سنّت است هفتم استدامت
بطهارت است یعنی همیشه با طهارت بودنست هشتم تأهب فریضه است
یعنی وضو ساختن پیش از دخول وقت فریضه تا فریضه را در اوّل
وقت گذارد نهم تجدید وضو است که نور علی نور و باعث تجدید
توبه بدون استغفار است دهم نماز میّت است یازدهم
مناسک حج است غیر از طواف دوازدهم خوابیدنست و مؤکد
میشود در خوابیدن جنب سیزدهم جماع محتلم است پیش از غسل
چهاردهم ذکر حایض است در اوقات صلوة پانزدهم جماع
کردن با زن حامله شانزدهم جماع کردن غاسل میّت پیش
از غسل مسّ میّت هفدهم ادخال میّت است بقبر پس سنت است وضو
پیش از هر یک از امور مسطوره برای وقوع آنها بوجه کمال وامّا

اموری

اموری که وضو بسبب حصول آنها برای دفع کراهت حاصله از آنها
سنّت میشود پس نه چیز است اوّل آمدن مذی است و آن آبیست
چسپنده که بسبب ملاعبت با زنان و امثال آن بیرون میآید دوّم
آمدن وذی است و آن آبیست که بعد از بول بیرون میآید سیّم
رعاف است که کراهت طبع از آن حاصل شود چهارم قی است که موجب
کراهت طبع شود پنجم تخلیل است که خون از آن بیرون آید ششم
قهقه است در نماز عمدًا هفتم تقبیل زن است بشهوة هشتم مسّ
فرج و ذکر است نهم خواندن شعر باطل است زیاده بر چهار بیت
پس وضو بعد از هر یک از امور مذکوره سنّت است شرعًا برای دفع
کراهت حاصله از آنها و همچنین سنّت است وضو زیاده بر اینها بعد
از استنجا با آب برای کسی که پیش از آن وضو ساخته باشد هر چند استنجا
بغیر آب نموده باشد و همچنین سنّت است وضو میّت علاوه بغسل آن
بقولی بدانکه وضوی که مقصود از آن نماز باشد واجب باشد یا سنّت
و جمع با حدث اکبر نشود نماز با آن جایز است بالاجماع فریضه نماز یا نافله
وامّا وضوئیکه مقصود از آن غیر نماز باشد لکن از اموری باشد که شرط است

بطهارت مثل طواف واجب ومس کتابت قرآن پس مشهور ما بین متأخرین
باز جواز فعل نماز است با آن مطلقا فریضه باشد یا نافله بشرط مذکور
که عدم جمع بحدث اکبر باشد و قول مشهور اقوی است واما وضوی که
مقصود از آن نماز یا چیزی که فعل آن مشروط بوضو نباشد بلکه مقصود
از آن امری باشد که جواز فعل آن مشروط بطهارت نیست مثل تلاوت
قرآن و دخول مساجد و زیارت مقابر و امثال آنها از امور مذکوره
که وضو برای آنها سنت است یا وضو بعد از آنها سنت است مثل دعا
و قی و آمدن مذی و وذی و امثال آنها که وضو برای دفع کراهت حاصله
از آنها سنت است بشرط اینکه با حدث اکبر جمع نشود مثل وضوی جنب
و حایض در بعض احوال پس میان فقها خلافست در جواز دخول بنماز
فریضه و صحت آن با وضوی مذکور و اقوی جواز دخول بنماز و صحت
آن است با آن مطلقا فریضه باشد یا نافله هرچند احوط تجدید است بقصد
نماز مطلقا **فصل سیم** در بیان آداب خلوت بدانکه واجب است
بمتخلی پوشیدن عورتین مرد باشد یا زن از هر ناظر محترم هرچند
طفل ممیز باشد و مراد از عورتین در اینمقام قبل و دبر است و نسبت

بمرد و زن و واجب است با آن ترک استقبال قبله و استدبار آن در
بول و غایط در بنا باشد یا در غیر آن اختیارا علی الاشهر والاظهر
و واجب است شستن مخرج بول با آب طاهر مطلق دو مرتبه و سه مرتبه
افضل و اکمل است و کافی نیست در آن غیر آب و اقل از دو مرتبه
علی الاقوی و همچنین واجب است شستن مخرج غایط با آب در صورت
تعدی آن از مخرج تا عین و اثر زایل شود و کفایت نمیکند در اینصورت
غیر آب طاهر مطلق و اما در صورت عدم تعدی پس مخیر است متخلی مابین شستن
آن با آب و ازاله عین آن بسه عدد سنگ و امثال آن از سفال
و چوب و لته و غیر آنها از اجسامی که قالع نجاست و مزیل عین آن
باشد بعدد مذکور و شرط است پاک و خشک بودن آنها در حال استنجا
پس کافی نیست در تطهیر با آنها کمتر از عدد مذکور و منجس و تر هرچند
تنقیه و زوال عین با آن حاصل شود بلکه لابد است از تکمیل عدد مذکور
مطلقا با اتصاف آنها باوصاف معتبره مذکوره و واجب است زیاده بر عدد
مذکور از آنها در صورت عدم حصول تنقیه و زوال عین بعدد مذکور
و گوشه در حکم عدد است علی الاقوی پس هر گاه سنگ یا شبه آن از

مذکورات سه گوشه یا زیاده داشته باشد در عوض عدد از آنها یا
زیاده بر آن در صورت وجوب زیاده کافیست ولکن شستن بآب
افضل است و در این صورت چنانکه جمع نمودن افضل است در متعدی
و اکمل است در غیر متعدی بشرط تقدیم استعمال غیر آب از سنگ و شبه آن
از مذکورات و غیره در صورت جمع مطلقا و حرام است استنجا و پاک نمودن
مخرج بسرگین حیوانات و باستخوان و بچیزهای محترم مثل مطعومات و تربت
حسینیه علی مشرفها الاف التحیة و چیزی که قرآن یا اسم خدا یا اسم یکی
از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یا چیزی از احادیث و علوم دینیه
بر آن نوشته باشند بدون قصد استخفاف و الا العیاذ بالله کفر می شود
و سنت است پنهان کردن مغلظ بدن خود شرا در حال قضای حاجت از نظر مردم
در بنا و خیمه و گودال و یا بدور شدن از مردم بنحویکه کسی او را نه بیند و
پوشیدن سر هر گاه مکشوف باشد و تسمیه و مراد از آن گفتن بسم الله و بالله
اعوذ بالله من الرجس النجس الخ است در وقت دخول و مقدم داشتن پای
چپ در حال دخول و پای راست در حال خروج بعکس مسجد و دعا خواندن
در حالاتیکه در آنها وارد شده است و خواندن و آن چند جا است حالت

دخول چنانکه گذشت و حالت دیدن آب و حالت قضای حاجت و
حالت استنجا و حالت مسح نمودن بشکم بعد از برخواستن از موضع حاجت
و در حالت خروج بدعاهای ماثوره در حالات مذکوره سنت است
اعتماد بپای چپ یعنی انداختن سنگینی بدن خود بآن و گشادن پای راست
و استبرا از بول برای مرد و آن مسح کردن است از مقعد تا بیخ ذکر سه
مرتبه و از بیخ ذکر تا سر حشفه سه مرتبه و فشردن حشفه سه مرتبه
و سنت است تنحنح در حالت استبرا سه مرتبه و بول کردن بجای
نرم و از جای بلند و کشیدن دست بشکم بعد از برخواستن از موضع
حاجت و استنجا بدست چپ و مکروهست استنجا بدست راست
اختیارا و بدست چپ هر گاه در آن انگشتر باشد که اسم خدا یا یکی از
اسم معصومین صلوات الله علیهم بر آن نقش شده باشد یا نگین آن
از سنگ زمرد باشد و مکروهست نیز ایستاده بول کردن و بول را
ببالا انداختن و بآب بول کردن جاری باشد یا راکد و استقبال
جرم آفتاب و ماه و اما استقبال جهت آنها پس عیب ندارد در بول
و غایط و مکروهست استقبال باد و استدبار آن در بول و غایط

و بول کردن بر زمین و چیزی سخت و سفت و مکروهست حدث مطلقا بول
باشد یا غایط در شوارع و در کنار آبها که مردم از آنجا آب بر میدارند
و در حریم خانها و مساجد خصوصا در پیش در آنها و در مجمع مردم مثل
میدانها و امثال آنها و در زیر درخت میوه هر چند میوه نداشته باشد
و در منازل قافله و سوراخ حشرات بدانکه کراهت حدث در اماکن
مذکوره در صورتیست که مباح یا مالک خود محدث باشد و اما هر گاه
ملک دیگری باشد بی اذن مالک حرام است قطعا و مکروهست سواک کشیدن
در حال قضای حاجت و خوردن و آشامیدن در آنحالت و طول جلوس
و حرف زدن بغیر ذکر خدا مطلقا مگر در حال ضرورت و جایز است حکایت اذان
بشرط سماع آن و قرائت آیة الکرسی و واجبست صلوات بر پیغمبر در وقت
شنیدن اسم مبارک آنجناب و رد جواب سلام بدانکه مراد از جواز در حکایت
اذان و ذکر خدا و قرائت آیة الکرسی نه اباحت است که متساوی الطرفین باشد
بلکه مراد از آن در اینمقام استحباب است که فردی است از جواز بمعنی اعم چه
اینها عبادتست و عبادت واقع نمیشود مکروه اج **فصل چهارم** در بیان
اسباب وضوست یعنی اموری که مترتب میشود وجوب وضو بر آنها در وقت
وجوب غایات واجبه مذکوره و آن شش چیز است **اول** بول **دوم**

غایط

غایط **سیم** باد که هر یک از آنها از موضع معتاد طبیعی بیرون آید از موضعی
که بالعرض معتاد شده باشد و فرق نیست در اینصورت ما بین اینکه موضع
معتاد عرضی فوق معده باشد یا تحت آن باصدق اسم آنها بدانکه اعتبار
در موضع عرضی در صورتیست که اصل موضع معتاد طبیعی منسد نشده
باشد و الا بمجرد خروج هر یک از آنها از موضع عرضی وضو واجب میشود
علی الاصح **چهارم** خوابست که بر حواس ظاهره باشد بحیثیتی که گوش از شنیدن
و چشم از دیدن باز ماند **پنجم** استحاضه قلیله است مطلقا و متوسطه نسبت
بغیر نماز صبح و کثیره نسبت بنماز عصر و عشا **ششم** مزیل عقل است از
مستی و دیوانگی و بیهوشی بدانکه مراد از اسباب وضو در اینمقام امورست
که موجب وضوی تنها باشد و اما سایر نواقض آن پس بعضی از آنها اگر چه
ناقض وضوست موجب آن نیست مطلقا مثل غسل جنابت که موجب غسل
تنها است و بعض دیگر از آنها موجب غسل و وضو هر دو است مثل حیض
و نفاس و مس میت مطلقا و استحاضه متوسطه نسبت بنماز صبح و کثیره نسبت
با آن و بنماز ظهر و مغرب پس نواقض وضو از احداث بر سه قسم است
قسمی از آنها ناقض آنست و لکن موجب آن نیست مثل حدث جنابت و
قسمی ناقض آنست و موجب وضو و غسل هر دو است مثل حدث حیض و امثال

آن از مذکورات و شیء ناقض آنست و موجب وضو تنها است مثل حدث
بول و امثال آن از امور یکه مذکوره بعد از آن **فصل پنجم** در
بیان امور یست که تعلق بوضو دارد و رعایت آنها پیش شروع نمودن
بآن لازم است و آن شش چیز است **اول** انکه باید آب وضو مباح
باشد نه غصبی پس هر گاه آب وضو غصبی باشد وضو بآن صحیح نیست
بشرط علم بغصبیت و اما در صورت جهل بآن پس وضو بآن صحیح است لکن
واجبست که قیمت آب را بصاحبش برساند یا حلیت از او حاصل نماید
با امکان و اما جاهل بحکم از حرمت تصرف و بطلان وضو بآن با علم
بغصبیت پس معذور نیست شرعاً **دوم** انکه آب وضو طاهر باشد نه
متنجس پس هر گاه آب وضو متنجس یا مشتبه باشد وضو از آن آب
صحیح نیست بلکه تکلیف در اینصورت با تعذر غیر آن تیمم است و جاهل
بنجاست و بطلان در اینمقام معذور نیست بلکه بعد از حصول علم
بحقیقت حال اعادهٔ وضو و نمازی یا طواف واجبکه بآن وضو بعمل آورده
لازم است **سیم** انکه آب وضو مطلق باشد نه مضاف که وضو بآب مضاف
صحیح نیست مطلقاً و صدوق ابن بابویه علیه الرحمة وضو را بگلاب جایز
میداند لکن خلاف مشهور بلکه خلاف اجماع است و اما مشتبه بمضاف

پس هر گاه دو کاسه آب باشد و یکی از آنها مضاف و دیگری مطلق باشد
و مطلق از مضاف معلوم نباشد کسی از هر یک وضو بسازد لا محاله
یکی از این دو وضو صحیح خواهد شد و اگر اکتفا بیکی از آنها بکند وضویش
صحیح نیست شرعاً و نمیتواند با آن نماز یا چیزی که مشروط است بوضو
بکند **چهارم** انکه اعضاء وضو پیش از رسانیدن آب وضو بآن طاهر و پاک
باشد و هر گاه نجس باشد ازاله آن از موضع غسل و مسح پیش از آنها لازمست
و هر گاه ازاله نکند و آب وضو را بر عضو نجس جاری سازد یا مسح نماید
وضو باطل است **پنجم** احوط آنست که مکان وضو یعنی زمین یا فرش
یا کفش که متوضی بر آن قرار گیرد مباح باشد نه غصبی مگر انکه شخص را در مکان
حبس نموده باشند که در حال وضو قادر بر خروج از آنجا نباشد پس در اینصورت
وضو ساختن در آنجا صحیح بشرط انکه زیاده بر قدر ضرورت تصرف نکند
ششم انکه مانعی از رسیدن آب بر بشره مثل چرک و غیره در اعضای وضو
نباشد هر گاه باشد ازاله آن لازم است هر گاه نکند و با آن وضع وضو سازد
وضو باطل است مگر در بعض صور وضوی جبیره که حکم آن بیان خواهد شد
انشاء الله **فصل ششم** در بیان کیفیت وضو است بدانکه نه چیز در وضو
واجب است **اول** نیت است و مراد از آن در اینمقام قصد نمودن است

برافعال وضو اجمالاً و واجبست اشتمال آن بقربت واما غیر آن از استباحه
ورفع حدث وتعیین وجه از وجوب واستحباب وتعیین غایت پس
واجب نیست علی الاظهر مثل کذرانیدن افعال آن از خاطر بلکه قصدی
که داعی بر فعل آن باشد باقربت کافیست لکن واجبست مقارنه آن با ابتداء
عمل منوی وافضل در اینمقام آنست که نیت مقارن شستن دستها
که از جمله افعال مستحبهٔ وضو است پیش از شستن رو واقع سازند و تنگ
میشود وقت نیت در حال شستن رو که تاخیر از آن جایز نیست
بدانکه جواز ایقاع نیت مقارن شستن دستها پیش از شستن رو در صورتیست
که شستن دستها سنت باشد برای وضو پس هرگاه واجب باشد بجهت
ازاله نجاست از آنها یا حرام باشد بجهت قصور آب وضو بسبب شستن
دستها یا مکروه باشد بجهت توهم قصور آن یا ظن کفایت یا مباح باشد
بجهت اینکه وضو از حدث بول وغایط وخواب نباشد یا سنت باشد
برای غیر وضو مثل شستن دستها برای اکل وغیره پس واقع ساختن نیت
مقارن با آن صحیح نیست بلکه باید نیت را در اینصورت مقارن ابتدای شستن
رو وغایت لا غیر و هرگاه قصد کند در نیت چیزی را که منافی عمل یا قربت باشد
مثل تبرید اعضا و ریا و امثال آنها وضو باطل است و واجبست استدامت

حکم

حکم نیت تا آخر وضو وآن عبارتست از عدم قصد منافی است دوم ازوا
جبات وضو شستن روست از رستنگاه موی سر تا آخر زنخ در طول
وآنچه فرا گیرد آنرا انگشت میانین ومهین از آن در عرض و واجبست
ابتداء نمودن از اعلا واگر عکس کند باطلست علی الاصح و رجوع میکند
انزع یعنی کسی که موی سرش بالاتر از حد استواء روییده باشد واغم که
عکس انزع است بمستوی الخلقه وهمچنین رجوع میکند بمستوی الخلقه
کسی که انگشتان او بسیار بلند و روی او کوچک یا بعکس بوده باشد و واجب نیست
رسانیدن آب بزیر مویهای محاسن وشارب وابرو ومژگان بتخلیل و تبطین
کثیف مو یا خفیف بلکه تخلیل وتبطین ممنوعست شرعاً پس شستن ظاهر موی
که در حدود واقع است شرعاً کافیست وفرقی نیست در حکم مذکور مابین مرد
وزن که ریش وسبل داشته باشد وهمچنین واجب نیست شستن آنچه از
موهای محاسن وغیره بسبب استرسال از حد رو بیرون رفته باشد عرضاً
یا طولاً هرچند نبت اصلش خارج از حد رو نباشد وسنت است که در وقت
شستن رو اینرا دعا بخواند اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه ولا تسود
وجهی یوم تبیض فیه الوجوه سیم از واجبات وضو شستن دستهاست
از مرفق تا سر انگشتان واگر عکس کند باطلست علی الاشهر والاقوی مکو

در حال تقیه که تعکیس در آن مقام واجبست وترك آن حرام وموجب
بطلان وضواست وهرگاه دست کسی بریده باشد هرگاه چیزی از حد
مذکور باقیست شستن آن واجبست والا فلا واگر کسی دست زاید
داشته باشد واصل از زاید مشخص باشد شستن هر دو لازم است
من باب المقدمه واگر زاید معلوم باشد وبالاتر از مرفق باشد شستن
آن واجب نیست واگر پایین تر از مرفق باشد شستن آن واجبست
مثل انگشت زاید وگوشت زاید که در حد مذکور روییده باشد وبعض
از فقها شستن آنچه از ناخن بلند شده باشد واز حد عادت گذشته
باشد لازم نمیدانند ولکن اقوی وجوب شستن آنست وواجبست
حرکت دادن آنچه مانع است از رسیدن آب وضو بر بشره از انگشتر
وزه کهیر بجنبیتی که آب بزیر آن برسد وسنت است که در وقت شستن
دست راست این دعا را بخواند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان
بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا چهارم از واجبات وضو شستن دست
چپست بطریق شستن دست راست وسنت است که در وقت شستن
دست چپ این دعا را بخواند اللهم لا تعطنی کتابی بیساری ولا بشمالی
ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بك یارحم

من

من مقطعات النیران بدانکه آب وضو باید در شستن هر یك از اعضای
وضوی مذکوره جاری باشد یا تنها بمعنی انتقال آن از جزئی بجزء دیگر از عضو
بنفسه یا باعانت دست وجایز است شستن هر یك از اعضای سابقه بانغماس
یعنی فرو بردن بآب بقصد وضو بشرط اینکه در وقت بیرون آوردن از آب
ابتدا بجزء اعلا نماید پنجم از واجبات وضو مسح سر است بباطن کف دست
ومجزی نیست مسح نمودن بغیر دست یا بر پشت آن ومحل آن مقدم سر است
وبعضی مؤخر را نیز جایز دانسته اند وقول اول احوط واثبت است وواجبست
که بشرهٔ ماسح بر بشرهٔ ممسوح از سر یا موی که در آن محل روییده باشد برسد
پس هرگاه مانعی مابین ماسح وممسوح باشد دفع وازالهٔ آن لازم است ومسح
با وجود مانع مذکور مجزی نیست هر چند مانع موی غیر محل مسح باشد وکفایت
میکند در ماسح وممسوح مسمی عرضا وطولا پس مسمی مسح کافیست هر چند
بقدر یك انگشت باشد ولکن سنت است مسح نمودن از سر بقدر سه انگشت
عرضا وسنت است که در وقت مسح سر این دعا را بخواند اللهم غشنی برحمتك
وبرکاتك وعفوك وعافیتك ششم مسح پای راست است از سر انگشتان
تا کعبها وآن عبارتست از قبهٔ پشت پا بنابر مشهور در روایت وفتوی بباطن
کف دست بنحوی که بشرهٔ ماسح به بشرهٔ ممسوح برسد وهرگاه مانعی مابین آنها

باشد ازاله آن لازم است پس صحیح نیست مسح بالای جوراب و امثال آن
مگر در حال تقیه و ضرورت و بعضی کعب را مفصل ساق و قدم میدانند و لکن
قول مشهور اقوی است و احتیاط طریق نجاتست و این حد هم و حسنه از جا
لولا و اما عرضا پس حد مخصوص ندارد شرعا بلکه مسمی در آن کافیست
هرچند بقدر یک انگشت یا کمتر باشد و لکن مسح نمودن بتمام باطن کف
مستحب است شرعا **هفتم** مسح پای چپ بطریق مسح پای راست و مجزی نیست
شستن پایها بعوض مسح مگر در حال تقیه که شستن واجب میشود و
اعاده ضرور نیست بعد از زوال تقیه مطلقا وقت باقی باشد یا نه علی الاصح
و واجبست که مسح هریک از سر و پایها بتری وضو باشد پس مسح آنها باب
تازه جایز و مجزی نیست اختیارا بالاجماع پس هرگاه باب تازه مسح کند اختیارا
وضوی او باطلست هرگاه تدارک آن نکند و اگر تدارک بکند باینمعنی که تر تازه را
خشک نموده از تر باقی در اعضای سابقه وضو گرفته و بآن مسح نماید وضو
صحیح است و مراد از تر تازه که مسح بآن صحیح نیست آنست که تر وضو خشکیده
باشد و دست را باب تازه غیر آنکه در اعضای وضو باقیست تر نموده
و بآن مسح کند و اگر از اعضای وضو گرفته و بآن مسح نماید صحیح است و لازم
نیست خشک بودن محل مسح پیش از آن پس هرگاه محل مسح پیش از آن تر

باشد خشک نمودن آن لازم نیست بلکه مسح نمودن بآن حال صحیح
و مجزی است و بعضی اینرا جایز ندانسته مطلقا و بعضی گفته اند که هرگاه تر محل
غالب بتر دست باشد مجزی و صحیح نیست و اقوی اقوال صحت و اجزا است
مطلقا چنانکه گذشت و اگر بجهت افراط حرارت هوا یا شدت باد بقای تر وضو
در اعضا مطلقا تا حال مسح ممکن نباشد مسح نمودن باب تازه صحیح و مجزی است
و سنت است که در وقت مسح پایها این دعا را بخواند اللهم ثبتنی علی الصراط
یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام **تنبیه**
باید مکلف خود افعال وضو را بجا آورد پس اگر دیگری بجا بیاورد یا اعانت
باو بکند باینمعنی که شریک او باشد در افعال واجبه کلا او بعضا وضو
باطل است مگر در صورتیکه بجا آوردن خود مکلف بجهت علت و ناخوشی
متعذر یا متعسر باشد پس در اینصورت استنابت و استعانت در افعال آن
جایز است و هرگاه در اینصورت نایب یا معین اجرت خواهد دادن با امکان
و قدرت واجبست هرچند زیاده بر اجرة مثل آن عمل باشد بشرط عدم اجحاف
هشتم از واجبات وضو موالاتست و آن بجا آوردن افعال وضو است
پی در پی بحیثیتی که در وقت شستن یا مسح نمودن عضو لاحق تری در عضو
سابق باقی باشد و بالمره نخشکیده باشد پس اخلال بموالات بمعنی مذکور

اختیاراً موجب بطلان وضو است واما اضطراراً مثل آنکه بجهت افراط حرارت
هوا بقای تری در اعضای سابقه در حال شستن یا مسح نمودن اعضای لاحقه
ممکن نباشد پس موالات بمعنی مذکور ساقط است واخلال آن موجب
بطلان وضو نیست نهم از واجبات وضو ترتیب است در افعال
وضو بنحو مذکور و بعضی ترتیب را در مسح پاها واجب دانسته اند ولکن اقوی
واحوط مراعات ترتیب است فصل هفتم در بیان امور مسنونه وضو است
وآن چند امر است اول در حال وضو رو بقبله باشد دوم آنکه در وقت
شروع بآن این دعا را بخواند بسم الله وبالله اللهم اجعلنی من التوابین و
اجعلنی من المتطهرین سیم شستن دستها است پیش از آن از بند دست
یکنوبت هرگاه وضو از حدث بول یا خواب باشد و دو نوبت هرگاه وضو از حدث
غایط باشد پیش از آنکه دست را بظرف بکند واین در صورتیست که از ظرف کشاده
وضو بسازد ودستش نجس نباشد والا شستن آن واجب میشود وآنچه
شستن دستها قاصر از وضو نباشد والا حرام میشود در توهم قصور هم نباشد
والا مکروه میشود چهارم آنکه ظرف سر کشاده را بجانب راست گذارد پنجم آنکه
آب را از آن ظرف بدست راست بردارد ششم آنکه سه نوبت مضمضه کند
به سه کف آب وسنت است که در وقت مضمضه این دعا را بخواند اللهم لقنی حجتک

یوم القاک واطلق لسانی بذکرک وشکرک هفتم آنکه سه نوبت استنشاق
نماید به سه کف آب وسنت است که در وقت استنشاق این دعا را بخواند
اللهم لا تحرم علی طیبات الجنان واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وریحانها
هشتم مسواک کردن است هرچند بانگشت باشد وافضل بچوب اراک است
وسنت است که مسواک عرضاً باشد نه طولاً نهم دو دفعه بدست راست بشوید
دهم آنکه آب وضو بمقدار یک مد باشد که ربع صاع است وصاع ششصد
وچهارده مثقال یک ربع صیرفی است یازدهم آنکه هر یک را از رو ودستها
که شستن آنها واجب است دو دفعه بشوید و دفعه سیم بقصد شرعیت
تشریع وبدعت است دوازدهم آنکه مرد در شستن دستها ابتدا بظاهر مرفق
بکند و زن بباطن آن وسنت است که بعد از فارغ شدن از وضو
این دعا را بخواند اللهم انی اسالک تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانک
والجنة ومکروه است استعانت در افعال وضو بدون تشریک مثل
ریختن دیگری آب را بدست مکلف واما با تشریک در افعال واجبه پس باعث
بطلان وضو است چنانکه گذشت و ترک وضو با دستمال یا بچیز دیگر پاک کردن
از اعضا آن و وضو ساختن بآبی که در آفتاب گرم شده واین حکم مخصوص
آب اوانی وظروف است نه آب حیاض وانهار وعیون وآبار و[illegible]

جواناتی که استعمال شود آنها مکروه هست وتفصیل آنها در باب
اسئار بیان میشود انشاء الله **فصل هشتم** در بیان وضوی صاحب
جبیره است ومراد از صاحب جبیره کسی است که عضوی از اعضای
وضوی او مجروح یا مقروح یا مکسور باشد وچیزی بیالای آن
بسته باشد پس هرگاه نزع وبرداشتن جبیره متعذر یا متعسر یا مستلزم
ضرر باشد یا زیر آن نجس باشد که ازاله آن متعذر و یا متعسر یا موجب
ضرر باشد یا رسیدن آب بزیر آن موجب ضرر باشد پس در همه این صور
سایر اعضا را که جبیره ندارد میشویند وبظاهر آن یعنی بیالای آن چیزی
که بسته است مسح میکند هرگاه ظاهر طاهر باشد والا چیز پاکی بیالای
آن میگذارد وبیالای آن مسح میکند جبیره در موضع غسل باشد یا در موضع
مسح واگر برداشتن جبیره ممکن ومیسور وخالی از ضرر باشد وزیر آن
پاک باشد ورسانیدن آب بآن باعث ضرر نباشد پس هرگاه رسانیدن
آب بزیر آن بتکرار ممکن نیست برداشتن جبیره در اینصورت واجب است
جبیره در موضع غسل باشد یا در محل مسح پس جبیره را برداشته زیر
آنرا میشویند هرگاه محل غسل باشد ومسح میکنند هرگاه موضع مسح باشد
واگر رسانیدن آب بتکرار بزیر آن ممکن باشد هرگاه جبیره در محل

غسل است برداشتن جبیره واجب نیست بلکه صاحب آن مخیر است
مابین برداشتن آن وشستن محل ورسانیدن آب بآن بتکرار
واگر در محل مسح است برداشتن جبیره واجبست پس جبیره را برداشته
وزیر آنرا مسح میکند ومجزی نیست در اینصورت رسانیدن آب بزیر
آن بتکرار وهرگاه زیر آن نجس باشد که ازاله آن متعذر ومیسور وخالی
از ضرر باشد ورسانیدن آب بآن موجب ضرر نباشد برداشتن
جبیره وشستن محل غسل ومسح نمودن محل مسح بعد از ازاله نجاست
از آن در اینصورت لازم است وهرگاه زیر آن پاک باشد ورسانیدن
آب بزیر آن موجب ضرر نباشد ولکن برداشتن جبیره از آن متعذر
ومتعسر یا موجب ضرر باشد لکن رسانیدن آب بزیر آن بتکرار ممکن باشد
رسانیدن آب بزیر آن واجبست هرگاه جبیره در محل غسل باشد ومجزی
نیست در اینصورت مسح بیالای جبیره وهرگاه در محل مسح باشد رسانیدن
آب بزیر آن واجب نیست بلکه مسح بیالای جبیره کافیست بلکه معین است
وطلا یعنی چیزی که ببدن مالیده باشند یا مرهمی که بجراحت گذاشته
باشند از ضماد وغیره در حکم جبیره است در جمیع مذکورات علی الاظهر
اما جروح وقروح که در عضوی از اعضای وضو باشد ودوای گشاده

باشد یعنی جبیره یا طلایه یا مرهم بیالای آن نباشد پس هرگاه پاك
باشد یا نجس باشد که ازاله آن مقدور و میسور و خالی از ضرر است
و رسانیدن آب بآن غسلاً و مسحاً موجب ضرر نباشد شستن بشره
آن هرگاه در موضع غسل باشد و مسح نمودن آن هرگاه در موضع مسح
باشد بعد از ازاله نجاست از آن لازم است و هرگاه نجس باشد که
ازاله آن متعذر یا متعسر یا باعث ضرر آبست یا پاك باشد لکن رسیدن
آب بآن موجب ضرر باشد غسل بشره و مسح آن درست نیست بلکه چیزی
پاکی بالای آن میگذارد و بالای مسح میکند هرگاه چیزی پاك مقدور و میسور
باشد والا مسح کردن بالای آن ساقط است بلکه شستن و مسح نمودن
سایر اعضای صحیحه و خالیه از جروح و قروح کافیست در صحت وضو
بدانکه اطراف و حواشی عضو مجروح و مقروح و مکسور در جبیره و طلایه
و ضماد که زیر آنها باشد شستن و مسح نمودن آنها لازم است هرگاه دفع
جبیره و ازاله ضماد و طلایه از آنها مقدور و میسور باشد با بقای
آنها در نفس عضو مجروح و مقروح و مکسور والا مثل نفس عضو مجروح و
مقروح و مکسور است در احکام مذکوره و بدانکه مراد از ضرر در امثال
اینمقامات اعم از متیقن و مظنون و محتمل الوقوع در آن حال و متوقع

الحصولت

الحصول است و سلوبر هم داخل ضرر است و مراد از نفس مشقتی است که
متحمل نمیشود عادةً هر چند ممالطاق باشد و صاحب سلس یعنی کسی که قادر
بر امساك بول خود نباشد و مبطون یعنی کسی که حدث آن از غایط و باد
استمرار داشته باشد هرگاه ممکن است سالم بودن هر یك از ایشان
از حدث بقدر طهارت و نماز در جزئی از اجزای وقت هر چند بسبب
وصل مخرج باشد واجبست که طهارت و نماز را در جزئی مخصوص مذکور
بجا آورد والا هرگاه بقدر طهارت و دخول بنماز و بجا آوردن جزئی
از آن مهلت سلامت از حدث داد و وضو میسازد و شروع بنماز میکند
و اگر در اثنای نماز حدث عارض شد نماز را قطع میکند و باز وضو میسازد
و از آنجا که نماز را قطع کرده شروع میکند و نماز را تمام میکند و لازم
نیست که نماز را بعد از طهارت از سر بگیرد بلکه در هر دفعه تجدید طهارت
نموده با آنچه از نماز کرده بنا میگذارد و نماز را با تمام میرساند و هرگاه
مهلت مذکوره نباشد بلکه حدث او بنحوی استمرار داشته باشد که مهلت
طهارت و دخول بنماز سالم از حدث نداشته باشد از برای هر نماز وضو
میسازد و شروع بنماز میکند و هر حدثی که در اثنای نماز عارض و حادث
میشود مغتفر است و محتاج بتجدید طهارت نیست و نماز را بهمان وضع

تمام میکند وهرگاه احتراز در اینصورت از سرایت نجاست بول وغایط
ببدن ولباس مصلی بربستن کیسه وامثال آن بخرج ممکن باشد رعایت
آن لازم است والا فلا **فصل نهم** در بیان شك در طهارتست
هرگاه کسی تیقن بحدث داشته باشد وشك در طهارت نماید شرعًا
محدث است وبدون طهارت نمیتواند بجا بیاورد عملی را که مشروط است
بطهارت واگر تیقن بطهارت داشته باشد وشك نماید در حدث مطهر است
شرعًا وهرگاه طهارت وحدث هر دو را یقین داشته باشد ودر مقدم
از آنها شك نماید باز محدث است شرعًا مثل صورت اولی وهرگاه کسی
شك نماید در وقوع فعلی از افعال وضو باید فعل مشکوك را بجا بیاورد
واگر از فعل مشکوك بفعل دیگر منتقل شده باشد باید فعل مشکوك را
با ما بعد آن از افعال بجا بیاورد بحیثیتی که ترتیب بعمل آید این در صورتیست
که شك در اثنای وضو باشد واما بعد از فراغ از آن پس شك در آنها
اعتبار ندارد مگر آنکه شك در جزء آخر آن باشد که بجا آوردن آن پیش
از انتقال از مکان وضو لازم است وبعد از انتقال از آن التفات
نمیشود مطلقًا **فصل دهم** در بیان آداب واحکام غسل است بدانکه
غسل واجب وسنت و واجب از آن شش غسل است **اول** جنابت **دوم**

حیض **سیم** نفاس **چهارم** استحاضه **پنجم** مس میت **ششم** غسل میت و
آداب واحکام هر یك از آنها در مطلبی بیان خواهد شد ان شاء الله
مطلب اول در بیان آداب واحکام غسل جنابت است بدانکه
جنابت حاصل میشود بدو چیز **اول** انزال منی وخروج مطلقا مرد باشد
منزل یا زن در حال خواب وبیداری واعتبار میشود در حال اشتباه
برایحه آن که شبیه است برایحه شکوفه خرما وبرایحه خمیر در حالت رطوبت
وبرایحه سفیده تخم مرغ خانگی در حالت خشکی ویبوست ونیز معلوم میشود
بجستن وشهوة وسستی بدن در وقت نزول آن که لوازم نزول آنست
در امزجه صحیحه غالبًا **دوم** تغیبه حشفه است یا تغیبه قدر آنست از مقطوع الحشفه
در فرج آدمی از قبل ودبر از ذکر وانثی از حی ومیت از صغیر وکبیر انزال بشود
یا نشود ومفعول در حکم مذکور مثل فاعل است مگر در میت واما صغیر پس جنابت
حاصل میشود برای او ولکن غسل از او صحیح نمیشود مگر بعد از بلوغ وولی او
در اینصورت منع نمودن او از افعالی که مشروط است بطهارت در رفع جنابت
مثل نماز ودخول مساجد واشباه آنها در حصول جنابت ووجوب غسل
بتغیبه آن در فرج غیر آدمی از بهایم بدون انزال خلافست ولحوط وجوب
غسل است وهرگاه کسی در جسد خود یا در لباس که پوشیدن آن اختصاص باو

داشته باشد منی بیند بکند غسل بر او لازم است در صورت امکان احتلام
در حق او و علم احتمال بودن آن از دیگری و هر گاه در حق او احتلام ممکن
نباشد مثل صغیر بالغی که احتلام در حق او ممکن نیست عادةً یا احتمال مذکور موجود
باشد غسل لازم نیست و هر گاه منی پیدا شود در لباس یا در فراش که مشترک
باشد در میان دو نفر یا زیاده غسل بر هیچیک ایشان لازم نمیشود شرعاً
بلکه بر هر یک از ایشان حکم متطهر جاری میشود و میتواند هر یک از ایشان
بدون غسل نماز بکند منفرداً و جماعةً هر چند یکی از ایشان امام و باقی ماموم
باشد هر چند در صورت اختصاص بدو نفر احوط ترک ائتمام بیکدیگر است
بنماز ماموم و همچنین است هر گاه یکی از ایشان امام جمعه و باقی تمام عدد معتبره
باشد مطلقا و جنب نمیشود زن بنزول و خروج مجرد از او بعد از غسل مگر
علم باختلاط داشته باشد و اما در صورت علم بعدم اختلاط و یا شک در اختلاط
پس غسل واجب نمیشود با و همچنین است صورت ظن باختلاط و عدم آن
و واجب میشود غسل جنابت بکافر و کافره بحصول سبب آن در حال کفر و صحیح
نمیشود مگر بعد از اسلام و ساقط نمیشود باسلام مثل سایر عبادات
فصل دوم در بیان اموریست که تعلق بغسل دارد مطلقا و مراعات آنها پیش از
غسل لازم است و آن شش چیز است اول انکه آب غسل طاهر باشد و هر گاه

نجس و یا مشتبه بنجس باشد غسل با آن صحیح نیست مطلقا دوم انکه آب غسل
مباح باشد هر گاه با آب غصبی غسل کند باطلست و جاهل بغصبیت معذور است
نه جاهل بحکم پس هر گاه غصبیت آب را نداند غسل با آن آب صحیح است ولکن قیمت
آب را باید بصاحبش برساند و یا حلیت از او حاصل نماید و اگر غصبیت آب را
بداند ولکن جاهل بحکم آن باشد و با آب غصبی غسل کند باطلست سیم
آب غسل مطلق باشد نه مضاف که غسل با آب مضاف صحیح نیست و اگر چنانکه
دو آب باشد یکی مضاف و دیگری مطلق و بیکدیگر مشتبه باشد و شخصی از هر دو
غسل کند یکی از دو غسل صحیح است چهارم انکه اعضای غسل پیش از غسل طاهر باشد
و هر گاه نجس باشد ازاله واجبست هر گاه ازاله نکند و آب غسل را با اعضای متنجسه
جاری کند غسل باطلست پنجم احوط آنست که مکان غسل مباح باشد نه غصبی
که غسل در مکان غصبی حرام و صحت آن محل اشکالست مگر در حال ضرورت
چنانکه در احکام وضو گذشت ششم انکه در اعضای غسل مانعی از رسیدن آب
ببشره نباشد و اگر باشد ازاله و دفع آن لازم است مگر در بعضی صور جبیره
که تفصیل آن در وضو بیان شد فصل سیم در بیان اموریست که پیش
از غسل بجا آوردن آنها سنت است و آن چند چیز است اول استبرا کردنست
ببول هر گاه سبب جنابت انزال باشد که تا بقیه منی با بول بیرون آید دوم

شستن دستها است از مرفق سیم مضمضه چهارم استنشاق پنجم
مسواک ششم تسمیه در وقت شروع بآن بنحویکه در وضو مذکور شد و مأثور است
فصل چهارم در بیان کیفیت و آداب غسل است و واجبات او پنج چیز است
اول نیت و آن قصدیست مشتمل بر تعیین عمل و قربت و واجبست مقارن بودن
آن با ابتداء شستن سر و کردن در غسل ترتیبی و شستن هر جزوی از اجزای
بدن که ابتداء کند بآن در غسل ارتماسی بشرط آنکه باقی بدن بی فاصله تابع
آن کند و مقارن داشتن نیت بشستن دستها که از افعال مستحبهٔ غسل است
نیز جایز است چنانکه در وضو گذشت دوم استدامت حکم نیت تا آخر غسل
سیم شستن بشرهٔ تمام بدنست بحیثیتی که آب غسل به بشرهٔ تمام بدن جاری
باشد پس واجبست تخلیل نمودن چیزی از مو و غیره که مانع از رسیدن آب
به بشره باشد بنحویکه آب به بشره برسد و واجب نیست شستن موها چهارم
ترتیب است مابین اعضا یعنی مقدم داشتن سر و کردن بر سایر اعضای بدن
در شستن و بعد از آن مقدم داشتن جانب راست بر جانب چپ و ناف
و عورتین تابع جانبین است هر گاه تمام آنها را در هر یکی از جانبین بشوید یکو
دو راست و واجبست داخل نمودن جزوی از اعضای ملتقیه بدیگری من باب المقدمه
و هر گاه اخلال بترتیب نماید در غسل ترتیبی مثل آنکه بدن را مقدم بر سر و کردن

ویاجانب

و یا جانب چپ را مقدم بر جانب راست بدارد غسل باطل است و ترتیب
مذکور در غسل ارتماسی ساقط است و آن فرو بردن تمام بدنست بزیر آب
دفعةً و مراد از دفعه دفعهٔ عرفیه است نه حقیقیه و تحقق ارتماس بآب باران
در حین نزول از آسمان هرچند فرو داشته باشد بعید است عادةً و
در زیر مجری که آب آن فرو داشته باشد بعید نیست پنجم مباشرت
و آن عبارت از آنست که خود مکلف افعال غسل را بجا آورد پس جایز نیست
استنابت یا اشتراک دیگری در آن با قدرت و اگر عاجز باشد میتواند که نایب
بگیرد در بجا آوردن افعال آن و اگر نایب اجرت خواهد و دادن آن با استطاعت
واجبست هرچند زاید بر اجرت مثل آن عمل باشد بشرط عدم اجحاف چنانکه
در وضو مذکور شد و ترتیب نیست در مابین اجزای اعضای غسل مطلقا پس
در شستن سر و کردن بهر جزوی که ابتدا کند صحیح است و همچنین در شستن
جانب راست و جانب چپ و هر جزوی که ابتدا کند از پایین و بالا صحیح است
و لازم نیست خارج بودن از آب مطلقا بلکه غسل کردن در توی آب صحیح است
ارتماسی باشد یا ترتیبی و معین نیست در ترتیبی ریختن آب بر اعضا غسل بلکه
مخیر است مغتسل مابین ریختن آن باعضا و فرو بردن هر یک از آنها بزیر
آب بترتیب مذکور و در ریختن بعض و فرو بردن بعضی پس شستن اعضا غیر

بهر یکی از اعضا آغاز کرده صحیح است و موالات در غسل لازم نیست و خشکیدن
عضو سابق در حین شستن عضو لاحق بسبب فاصله واقعه در میان عیب ندارد
هر چند فاصله بسیار باشد بدانکه وضو ساختن با غسل جنابت حرام است
علی الاصح مگر در صورتیکه حدث اصغر مثل بول یا باد در اثنای غسل حادث شود
پس در اینصورت واجبست که بعد از فراغ از غسل و اتمام آن وضو سازد و این
قول اقوای اقوال است در مسئله و بعضی بر آنند که در اینصورت غسل را اتمام
میکند و چیزی از وضو و غیره بر او لازم نیست و بعضی بر آنند که باید غسل را از
سر گیرد و اگر شخصی غسل کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که رطوبت
منی است یا غیر آن پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا از بول نیز کرده چیزی
از غسل و وضو بر او لازم نیست بلکه میتواند که با آن غسل نماز بکند و اگر بول کرده
ولکن استبرا از بول نکرده وضو بر او لازم است و اگر بول هم نکرده غسل باطل میشود
و متفرع میشود بر آن بطلان عمل لاحق برطوبت مشروط بطهارت و اما عمل سابق
برطوبت از نماز و غیره که با آن غسل بعمل آورده صحیحست و اعاده ضرور نیست
و اما امور یکه مراعات آنها در اثنای غسل سنت است پس چند چیز است اوّل
تثلیث غسلات در غسل ترتیبی یعنی شستن هر یک از اعضا سه دفعه دوّم
موالات یعنی پی در پی شستن اعضا سیّم شستن سر و گردن بدست راست

چهارم خواندن این دعا در اثنای غسل اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری واجر
علی لسانی مدحتک والثناء علیک اللهم اجعله لی طهوراً وشفاءً ونوراً انک
علی کل شیء قدیر پنجم فوطه کردن در وقت غسل ششم مالیدن دست ببدن
هفتم غسل نمودن بصاعی از آب و مقدار صاع در مستحبات وضو مذکور
شد هشتم خواندن این دعا بعد از غسل اللهم طهر قلبی و زک عملی واجعل ما عندک
خیراً لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و مستحب است اختیار غسل
ترتیبی بر ارتماسی فصل پنجم در بیان احکام جنابت است بدانکه هشت
چیز بر جنب حرام است و هفت امر مکروه و اما آن هشت چیز که حرام است اوّل
نماز است واجب باشد یا سنت مگر نماز میت که آن مشروط بطهارت نیست
مطلقا دوّم طواف خانه کعبه سیّم مس کتابت قرآن یعنی رسانیدن عضوی از
اعضاء بدن که حس داشته باشد بچیزی از حروف و کلمات مصحف و نام مبارک
خدا تعالی و نام یکی از انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و در حکم
آنها است نام مبارک فاطمه زهرا صلوات الله علیها و علی ابیها و زوجها و
اولادها الطاهرین و مراد از کلمات قرآنیه و اسماء مسطوره کلمات و اسما
مختصه است که احتمال غیر قرآن و اسماء محترمه نداشته باشد و اما مشترکه که
احتمال غیر آنها را داشته باشد تابع قصد کاتب است هرگاه بقصد قرآن یا یکی

از اسماء محترمهٔ مکرمه نوشته است مس آن بر جنب حرام است والا فلا و همزه
و تشدید در حکم حروف است و اما سایر اعراب حکم حروف ندارد و منقوش
در حکم مکتوب است مثل باطن محکوک و اما ظاهر آن پس حکم مکتوب ندارد چهارم
داخل شدن بمسجد مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و مراد از آنها مسجد الحرام و مسجد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم است هر چند مکث نکند اگر شخصی در یکی از مسجدین
مذکورین جنب شود واجب است که تیمم بکند و از اقرب ابواب نسبت بآن بیرون
بیاید پنجم مکث در سایر مساجد و اما گذشتن از آنها بدون درنگ و مکث
حرام نیست ششم خواندن عزائم و ابعاض آنها حتی بسمله هر گاه بقصد یکی
از آنها باشد و اما سایر کلمات مشترکه مابین آنها و سایر سور پس تابع قصد
قاری است و عزائم چهار سوره است از قرآن اقرأ باسم ربک و حم سجده و النجم
والم تنزیل هفتم قرآن نوشتن علی الاحوط و اما آن هفت امر که بر جنب مکروه است
اول رسانیدن عضوی از اعضای بدن او بجلد و حاشیهٔ مصحف دوم
زیاده بر هفت آیه از غیر سور عزائم خواندن و هر چه زیاده خواند کراهتش
بیشتر میشود سیم مصحف را برداشتن هر چند بطور آویختن باشد چهارم
خوردن و آشامیدن پیش از غسل و کراهت آنها زایل میشود بمضمضه و استنشاق
پنجم خوابیدن بدون وضو ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن

گذشتن از مساجد غیر از مسجدین حرمین مطلب دوم در بیان
غسل حیض است و آداب و کیفیت آن مثل آداب و کیفیت غسل جنابت
در ترتیبی و ارتماسی و خون حیض خونیست که زن میبیند آنرا بعد از بلوغ
و قبل از یاس پس هر خونی که زن پیش از حد بلوغ و بعد از حد یاس ببیند
خون حیض نخواهد بود و حد بلوغ زن آنست که نه سال از سن او گذشته
باشد و مراد از حد یاس آنست که پنجاه سال از سن زن گذشته باشد
هر گاه قرشیه یا نبطیه نباشد و اما اگر زن منسوب بیکی از این دو طایفه
باشد حد یاس برای آن شصت سال تمام است پس خون حیض از این دو طایفه
تا شصت سال ممکنست و خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده
شبانه روز بیشتر نمیشود و مابین دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمیشود
پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز و بعد از ده شبانه روز و قبل
از فاصلهٔ مذکوره مابین دو حیض باشد خون حیض نخواهد بود و آن اغلب
اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبو و گرم است و در وقت آمدن قوة
و سوزش دارد و از جانب چپ زن میآید و این صفات از جملهٔ صفات
غالبه است نه از لوازم حیض که انفکاک آن از صفات مذکوره ممکن نباشد
پس هر وقت زن خون ببیند و ممکن باشد حیض بودن آن بحسب سن زن

و مدت خون آن خون حیض است هر چند متصف بصفات مذکوره نباشد و
صفات مذکوره باعث تمیز میشود در بعض مقامات که ذکر آنها خواهد آمد
پس هرگاه خون از ده روز تجاوز نماید اگر زن عادت مقرره دارد همین
ایام عادت حیض است و زیاده بر آن هر چه خون میبیند استحاضه خواهد بود
پس زن صاحب عادت مقرره باید بعد از ایام عادت غسل کند با علم بانقطاع
خون با استبراء والا دو روز و سه روز استظهار میکند بترک عبادت
و بعد از آن غسل میکند و عمل استحاضه میکند تا ده روز اگر خون از ده تجاوز
نکرد بلکه پیش از آن منقطع شد حیض خواهد بود باید مجدداً غسل بکند و روزه
ایام بعد از عادت و استظهار که بعمل استحاضه بجا آورده بود قضا نماید و اگر
خون از ده روز تجاوز نمود همین ایام عادت و استظهار حیض است و خونی
که بعد از ایام عادت و استظهار دیده استحاضه خواهد بود و عملی که کرده از نماز
و روزه بعمل استحاضه صحیح است و عادت حاصل میشود برای زن بدیدن خون
دو نوبت بیک قرار و وقتش متحد باشد مثل اینکه در اول هر ماه مثلا هفت روز ببیند
یا مختلف باشد مثل اینکه در اول یکماه هفت روز و در آخر ماه دیگر یا در وسط
آن مثلا هفت روز ببیند پس صاحب عادت مذکوره رجوع میکند بعادت خود
در صورتیکه خون از ده شبانه روز تجاوز نماید و فرقی نیست در حکم مذکور

مابین

مابین اتحاد وقت عادت و اختلاف آن هرگاه زن عادت مقرره نداشته
باشد بجهت اینکه نوبت اول است که حیض میبیند و یا اینکه مکرر دیده و لکن
دو نوبت بیک قرار نشده که عادتی برای آن باشد و یا اینکه عادت مقرره
داشته است ولکن فراموش کرده است که عادت او چند روز بوده پس
در هر یک از صور مذکوره رجوع میکند زن در تمیز آن بصفات غالبه
مذکوره هرگاه خون مختلف باشد بحسب اتصاف بصفات و عدم اتصاف بآن
پس خونی که متصف است بصفات مذکوره حیض میگیرد و غیر متصف را استحاضه
میگیرد بشرط آنکه متصف کمتر از اقل حیض که سه شبانه روز است و بیشتر
از اکثر آن که ده شبانه روز است و در ایام اقل طهر معتبره مابین دو حیض
نباشد و تمیز حاصل میشود باینکه خون در بعض اوقات متصف باشد باکثر صفات
مذکوره و در بعض دیگر باقل از آن پس صفات اکثر را حیض و صفات اقل را استحاضه قرار
میدهد بشروط مذکوره پس هرگاه تمیز موجود نباشد بلکه خون او بیک طریق باشد
یا مختلف باشد ولکن شرایط آن موجود نباشد رجوع میکند بزنی که نوبت اول
حیض اش است یا مکرر دیده است ولکن هنوز عادت مقرره برای او حاصل نشده است
بعادت اهل و اقارب خود از جانب پدر و مادر یا از جانب یکی از آنها
مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان هرگاه عادات ایشان موافق باشد

پس عادت ایشانرا برای خودش عادت قرار میدهد و هرگاه عادت ایشان مختلف
باشد رجوع بعادت اکثر ایشان میکند و هرگاه اقارب نداشته باشد
و یا عادت ایشانرا نداند و یا عادت ایشان مختلف و اکثر معلوم نباشد
رجوع میکند بعادت اقران خود یعنی هم سن های خود و هرگاه ایشان هم مختلف
باشند رجوع میکند بعادت اکثر آنها و هرگاه هم سن نداشته باشد و یا مختلف
باشند و اکثر ایشان معلوم نباشد رجوع میکند بروایات مثل زنی که
عادت خودشرا فراموش کرده باشد پس او بعد از عجز از غیره رجوع می کند
بروایات پس در ماهی سه روز و در ماه دیگر ده روز یا در هر ماهی هفت روز
یا در هر ماهی شش روز از برای خودش حیض قرار میدهد و خونی که در باقی
ایام میبیند استحاضه میگیرد و مخیر است زن در اختیار هر یک از مذکورات
هر چند اقرب اختیار نمودن هر یک از آنها است که موافق مزاج خودش باشد
پس صاحب مزاج حار هفت روز را اختیار میکند و صاحب مزاج بارد شش
روز و صاحب مزاج معتدل سه روز و ده روز را و مختار است زن
در وضع هر یک از مذکورات در هر وقت از روزهای که خون میبیند
هر چند اولی تخصیص است به ابتدای خون و شوهر را اعتراضی نیست در اختیار
امور مذکوره و اختیار هر یک از مذکورات در ماه اول است و اما بعد از آن

باید اختیار کند وقتی را که موافق وقت اول باشد این دو صورتیست که زن
اصلا عادت نداشته باشد و یا عادت داشته باشد و لکن عادت را
فراموش کرده باشد بحسب وقت و عدد و اما هرگاه وقت را تنها فراموش کرده
باشد و عدد را فراموش نکرده باشد همین عدد را در هر ماهی حیض قرار میدهد
چنانکه در اول مبحث گذشت و هرگاه عدد را تنها فراموش کرده باشد و وقت را
فراموش نکرده باشد همین وقت را که یقین میداند حیض قرار میدهد اولا
و آخرا و وسطا و تمام میکند آنرا بیکی از روایات بوجهی که مطابق باشد پس هرگاه
اول وقت را بداند آن روز و دو روز را بعد از آن حیض قرار میدهد و تمام
میکند آنرا پیش از آن بیکی از عدد روایات و هرگاه وسط آنرا بداند دو روز
با آن منضم میکند یک روز پیش از آن دیگر روز بعد از آن و تمام میکند آنرا
بیکی از روایات بوجه مطابق مثلا هرگاه وسط یک روز است روایات هفت
روز را اختیار میکند و هرگاه دو روز است روایت شش روز را اختیار میکند
و هرگاه مطلق اثنا را بداند دو روز را از قبل و بعد با آن منضم میکند و بهر یک
از عدد روایات تمام کند مختار است و هرگاه اول و آخر و وسط و اثنا را
نداند و لکن یقین داشته که فلان روز مثلا از فلان ماه از ایام حیض
او بود همان روز را حیض قرار میدهد و تمام میکند آنرا بیکی از عدد روایات

بعد از آن یا پیش از آن یا بتفریق **فصل** در بیان احکام حیض است بدانکه
حرام است برای حایض چند چیز **اول** نماز واجب باشد یا سنت مگر نماز میت
که آن مشروط بطهارت نیست **دوم** روزه واجبی و سنتی لکن قضای روزه
واجبی در ایام طهر با او واجبست بخلاف نماز که قضای آن از حایض ساقط است
هرگاه ادراک نکند از وقت اولاً و آخراً بقدر طهارت و ادای نماز خالی
از حیض والا قضای همان نماز واجبست **سیم** طواف واجب اما طواف
مندوب هر چند مشروط بطهارت نیست لکن چون فعل آن موقوف
بدخول مسجد الحرام و آن حرام است بحایض لهذا طواف مندوب هم بحایض
جایز نیست **چهارم** مس کتابت قرآن و اسماء خداوند عالمیان و اسماء
انبیاء و اسماء ائمه هدی و اسم مبارک فاطمه زهراء صلوات الله علیهم
اجمعین که در احکام جنب مذکور شد **پنجم** دخول مسجد الحرام و مسجد مدینه
مطلقا و هرگاه در یکی از مسجدین مذکورین حیض به بیند تیمم میکند و از اقرب
طرق بیرون میاید **ششم** مکث نمودن در سایر مساجد و گذاشتن چیز
در آنها است **هفتم** خواندن عزائم و ابعاض آنها است هر چند بسمله باشد
بقصد یکی از آنها و حرام است وطی حایض قبلا عالماً و عامداً و کفاره آن
و قدر آن یک دینار است در ثلث اول ایام حیض و نصف دینار است

در ثلث وسط و ربع دینار است در ثلث آخر و اگر مدخوله کنیز باشد چند
مدی از طعام کفایت میکند مطلقا و حرام است طلاق دادن در حال حیض
بشرط آنکه شوهر آن حاضر یا در حکم حاضر باشد و زن مدخول بها باشد
و حامله نباشد پس هرگاه زن حایض را با شرایط مذکوره طلاق بدهند
طلاق او باطل است و هرگاه شوهر او غایب باشد بحیثیتی که ممکن نباشد برای
او تمیز حیض و طهر زن و یا زن غیر مدخول بها و یا حامله باشد طلاق او در
حال الحیض جایز است و تفصیل مسئله در باب طلاق است و مکروهست بحایض
چند چیز **اول** برداشتن قرآن هر چند بطور آویختن باشد **دوم** رسانیدن
عضوی از اعضا بجلد و حاشیه و میان سطور آن **سیم** خواندن قرآنست
غیر از عزائم مطلقا و مستثنی نیست در اینجا تا هفت آیه **چهارم** خضاب نمودنست
بحنا و غیر آن و مکروهست استمتاع از آن بغیر از قبل و مکروهست وطی آن
قبلا بعد از انقطاع خون و قبل از غسل و بعضی نیز احرام دانسته‌اند و سنت است
برای حایض که وضو بسازد در اوقات نمازها و در مصلای خود بنشیند و خدا را
ذکر کند بدانکه زنی که وقت عادت او مختل است ترک میکند عبادتی را
که مشروط است بطهارت بدیدن خون و اما زنی که وقت عادتش مختل
نباشد هر چند عدد آن معلوم باشد بدیدن خون ترک عبادت نمیکند

بلکه احتیاط میکند تا سه روز و بعد از آن ترک عبادت میکند و در آن
سه روز عمل استحاضه میکند و آنرا ایام استظهار میگویند هرگاه پیش از
سه روز قطع شد معلوم میشود که حیض نبوده و عملی که کرده است
صحیح است و اگر مستمر شد معلوم میشود که حیض است باید زن در اینصورت
روزه که در ایام استظهار بجا آورده قضا نماید **مطلب سیم** در بیان
استحاضه است بدانکه خون استحاضه خونیست که اغلب اوقات رقیق
و سرد و زرد است و در وقت آمدن سوزش و قوة ندارد و معلوم میشود
استحاضه بودن خون و گذشتن آن از ده روز مطلقا و از ایام عادت بشرط
استمرار و تجاوز آن از ده روز و کمتر بودن آن از سه روز در غیر حال نفاس
و آمدن آن بعد از سن یأس و قبل از بلوغ با عدم احتمال بودن آن از
جروح و قروح و آن منقسم میشود بسه قسم قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست
که خون بطرف بیرون پنبه نکند در این قسم از استحاضه موجب غسل نیست
بلکه در اینصورت واجبست که پنبه را تغییر دهد و از برای هر نماز وضو بسازد
و متوسطه آنست که خون بطرف بیرون پنبه بکند و لکن از لته سیلان نکند
پس در اینصورت واجبست هر چه در قلیله واجب بود باز یادتی یک غسل برای
نماز صبح پیش از نماز و هرگاه روزه باشد باید غسل را پیش از صبح بجا آورد و بهمان

غسل میتواند نماز بکند و کثیره آنست که خون از پنبه بکند و از لته هم سیلان
نماید پس در اینصورت واجب میشود هر چه در قلیله و متوسطه واجب بود باز یادتی
دو غسل دیگر یکی برای نماز ظهر و عصر و دیگری برای نماز مغرب و عشا و واجبست
در دو صورت اخیره تغییر لته یا تطهیر آن هر چند خون کمتر از درهم باشد و واجب
میشود غسل در صورت مسطوره وقتیکه خون پیش از نماز بیاید هر چند قبل
از دخول وقت نماز باشد و هرگاه اخلال کند بچیزی از آداب واجبه مذکوره
نمازش صحیح نیست و هرگاه ترک کند یکی را از اغسال واجبه غسلی را که برای صبح
واجبست روزه اش هم صحیح نیست **مطلب چهارم** در بیان نفاس است بدانکه
خون نفاس خونیست که با زاییدن می آید هر چند سقط باشد بلکه انفصال مضغه
که منشأ نشو آدمی است حکم زاییدن دارد یا بعد از آن و اما خونی که پیش از
زاییدن بیاید خون نفاس نخواهد بود و اقل آن از شرع حدی نیست بلکه ممکنست
در تحقق آن کافیست هر چند یک لحظه باشد و اکثر آن بنا بر قول اصح ده روز است
پس خونی که بعد از ده روز بیاید نفاس نیست و هرگاه زن در وقت زاییدن
و بعد از آن تا ده روز مطلقا خون نبیند غسل نفاس برا او واجب نیست هرگاه
در تمام ده روز یک لحظه خون ببیند نفاس اش همین است و اوقات خالی از آن
نفاس نخواهد بود متقدما و متأخرا و هرگاه خون او در تمام ده روز دو لحظه

باشد پس بلحظتین ومابین آنها نفاس خواهد بود وایام خالیه از آن
متقدماً ومتأخراً نفاس نخواهد بود پس هرگاه یکلحظه در اول ودیگری
در آخر باشد همه ده روز نفاس است واگر یکی در اول باشد ودیگری
در وسط متأخر از آن نفاس نیست واگر یکی در وسط باشد ودیگری
در آخر متقدم از آن نفاس نیست واگر تمام ده روز را ببیند و
منقطع شود وازده روز تجاوز نکند تمام ده روز نفاس است واگر
تجاوز کند پس هرگاه زن عادت مقرره در حیض داشته باشد ایام عادت را
نفاس میگیرد وآنچه بعد از ایام عادت نفاس نیست وهرگاه عادت
مقرره نداشته باشد مبتدئه یا مضطربه باشد تمام ده روز را نفاس
میگیرد وآنچه بعد از ده روز است نفاس نخواهد بود ونفسا در جمیع احکام
از واجبات ومحرمات ومکروهات ومندوبات مثل حایض است مگر در چند
چیز که در آنها تفاوت دارند اوّل در اقل که اقل حیض سه روز است
ودر نفاس مسمّی کافی نیست هرچند یک لحظه باشد چنانکه مذکور شد دوّم
در اکثر که در اکثر حیض خلافی نیست ودر اکثر آن خلافست سیم انکه در
نفاس رجوع بتمییز وبعادت اهل واقران وبروایات جایز نیست بخلاف
حیض که رجوع نمودن بآنها فی الجمله جایز است چهارم انکه حیض دلالت بر بلوغ

میکند

میکند بخلاف نفاس پنجم انقضاء عده بحیض میشود بدون نفاس
ششم انکه مابین دو حیض فاصله بودن اقل طهر که ده روز است شرط است
بخلاف دو نفاس چنانکه در توامین گذشت هفتم انکه در حیض صاحب عادت
رجوع بعادت میکند بخلاف نفاس که رجوع نمودن در آن بعادت نفاس
جایز نیست بلکه آن هم رجوع بعادت حیض میکند در بعض صور واما در باقی
احکام که در حیض مذکور شد پس حایض ونفسا مشترک هستند مطلب پنجم
در بیان غسل مس میت است وآن واجب میشود برسانیدن عضوی از مکلف
ویا کسی که در حکم مکلف باشد بعضوی از اعضای میت آدمی نجس بعد از سرد
شدن بموت وپیش از تطهیر بغسل ودر حکم میت است هر جزئی که از بدن
آدمی ویا حی جدا میشود بشرط انکه مشتمل بر گوشت واستخوان هر دو بوده باشد
وهرگاه پیش از سرد شدن مس میت نماید غسل لازم نمیشود ولکن شستن
عضوی که بآن مس میت نموده واجب است با رطوبت علی الاقوی واما مس
میت بعد از تمام شدن اغسال واجبه پس مستلزم هیچیک از غسل وشستن
نیست ودر مس عضوی که غسل آن تمام شده باشد پیش از تمام شدن غسل
جمیع اعضا خلافست اقوی عدم وجوب غسل وشستن است ولکن احتیاط
طریق نجات است واما جزء منفصل از میت یا حی که استخوان نداشته باشد

مس آن مستلزم غسل نیست بالاجماع مثل استخوان بی گوشت علی الاصح
ولکن شستن عضوی که بآن برسد با رطوبت واجبست و هر کاه مس
نماید میت را بعضوی که حس نداشته باشد مثل موی و ناخن و استخوان
و دندان در وجوب غسل اشکالست و احوط در غیر موی وجوب غسلست
واما شستن واجبست مطلقا بشرط رطوبت و هم چنین است هر کاه مس کند
بعضوی از میت که حس نداشته باشد از اعضای مذکوره و واجب نمیشود
غسل بمس عضوی از اعضای مذکوره در صورت انفصال از میت یا حی
علی الاقوی و واجب نمیشود غسل بمس بدن شهید و بدن کسی که واجب القتل
شده باشد شرعا و پیش از قتل غسل صحیح نماید و مقتول شود با غسل و هر کاه
بعد از غسل و پیش از قتل شرعی بمیرد یا بسبب قتل غیر شرعی مقتول شود
یا بدل غسل تیمم نموده باشد مس آن موجب غسل است مثل دیکران **مطلب**
ششم در بیان غسل و سایر احکام میت است و در آن پنج فصل است
فصل اول در بیان احکام حالت احتضار است اعاننا الله علیه و ثبتنا
بالقول الثابت لدیه بدانکه واجبست بر کردانیدن میت در آنحالت
بسوی قبله باینمعنی که او را بر پشت بخوابانند و باطن قدمهای او را
بسوی قبله کنند بحیثیتی که هر کاه بنشیند رو بقبله باشد و سنتست

تلقین شهادتین باو و اقرار بامامت و ولایت ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین و کلمات فرج و آن لا اله الا الله الحلیم الکریم است تا
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و نقل نمودن او بمصلی
خودش یعنی جای که مهیا ساخته است برای نماز کردن هر کاه نزع شدید
و موت برای او متعسر باشد و تلاوت قرآن در نزد او پیش از خروج
روح و بعد از آن تبرکا خصوصا سوره یس مبارکه و سوره والصافات
که باعث تعجیل راحت اوست و چراغ روشن کردن در نزد او هر کاه موت
شب اتفاق افتاده باشد و چشمها و دهن او را بهم آوردن هر کاه باز
باشد و تحت الحنک برای او بستن و دستهای او را بپهلوی او کشیدن
و راست نمودن ساقهای او هر کاه منقبض باشد و پوشیدن روی او بقطیفه
و مثل آن و تعجیل تجهیز آن مکر در صورت اشتباه موت پس در آن صورت
تا سه روز صبر باید نمود مکر پیش از آن رفع اشتباه شود بسبب ظهور
علامات موت از او و رفتن صدغین و کج شدن بینی و کشیده شدن
پوست روی و تغیر یافتن آن و استرخاء قدمین و غیر آنها و مکروهات
حاضر شدن جنب و حایض در نزد آن و آهن کذاشتن بیالای شکم آن
فصل دوم در بیان غسل میت است و کیفیت و ترتیب آن مثل کیفیت

آن مثل کیفیت و ترتیب سایر اغسال است که اوّل سر و گردن او را میشوید
و بعد از آن جانب راست او و بعد از آن جانب چپ او هر گاه غسل ترتیبی باشد
و یکدفعه بدن میّت را باب فرو برند هر گاه غسل ارتماسی باشد و هر دو جایز است
مثل سایر اغسال و واجبست غسل دادن هر میّتی که مسلمان یا در حکم مسلمان
باشد مثل طفل و مجنون که از مسلمان متولد شده باشد و شهید نباشد
و آن کسی است که در معرکه جهاد مقتول شود پس غسل و کفن شرعا باو لازم نیست
بلکه نمازی باو میکنند و بلباس خودش که پوست نباشد دفن میکنند و امّا
لباسی که پوست باشد نزع میکنند و در حکم مسلمانست طفلی که در بلاد اسلام
یا در بلاد کفر یافته شود بشرط انکه تولد آن از مسلمان در آنجا ممکن باشد
و طفلی که اسیر مسلمان باشد هرچند آن طفل ولد الزّنا باشد و امّا طفلی
ولد الزّنا که از مسلمان متولد شده باشد در وجوب غسل آن اشکالست
و احوط وجوبست و در حکم طفل است سقط چهار ماهه یا زیاده بر آن و امّا
کمتر از آن پس غسل دادن بآن واجب نیست بلکه بپارچه میپیچند و دفن میکنند
و غسل واجبست که میّت را سه غسل دهند اوّل بسدر دوّم بکافور یعنی
بآبی که مخلوط بچیزی از آنها باشد بشرط انکه سلب اطلاق از آن بسبب اختلاط
بآنها نشود و اقلّ آنها مسمّی است سیّم بآب خالص از خلیط بدانکه وجوب خلیط

از سدر و کافور در صورت امکانست و امّا در صورت عدم امکان پس
بعوض هر یک از آنها بآب خالص غسل میدهند و واجبست در هر یک از
اغسال مذکوره نیّت مثل سایر اغسال پس هر گاه غاسل یکنفر باشد نیّت او
میکند و هر گاه متعدد باشند و همه در ریختن آب شریک باشند هر یک باید
نیّت بکند و هر گاه یکی آب را بریزد و دیگری بگرداند باید انکه آب را میریزد نیّت
کند و سنّت است نیّت دیگری که او را میگرداند و هر گاه چند نفری او را غسل دهند
مترتبا باینمعنی که هر یک از آنها عضوی را از او بشوید هر یک در ابتدای فعل
خودش نیّت میکند و واجبست مساوات مابین غاسل و میّت در ذکورت
و انوثیت یعنی باید مرد را مرد غسل دهد و زن را زن مگر در زوج و زوجه که
هر یک از آنها میتوانند دیگری را غسل دهد و فرقی نیست در زوجه مابین دائمی
و متعه آزاد باشد زوجه یا مملوکه مدخوله باشد یا غیر مدخوله و مطلقه بطلاق
رجعی در حکم زوجه است در ایام عدّه و مشهور در همه صور مذکوره آنست
که غسل دادن هر یک از زوج و زوجه دیگری از بالای جامه باشد و جایز است
از برای مرد غسل دادن کنیز خودش هر گاه بدیگری تزویج نشده باشد بخلاف عکس
مگر انکه کنیز امّ ولد باشد و بدیگری تزویج نشده باشد پس در اینصورت جایز است
غسل کنیز بآقای خودش و در غیر اینصورت جایز نیست و امّا در غیر زوج و زوجه

وآقا و کنیز بنحو مذکور و هر گاه وارث میت مخالف باشد با او در وصف مذکور
باید مماثل را اذن دهد که میت را غسل دهد هر گاه مماثل ممکن باشد والا محرم
میتواند که محرم خود را غسل دهد هر چند در ذکوریت و انوثیت مساوی
نباشند و محرم کسیست که نکاح او حرام مؤبد باشد یا بسبب رضاع و
مصاهره و واجبست در اینصورت که از بالای جامه یا چیزی مثل آن غسل دهد
و هر گاه محرم هم متعذر باشد کافر مسلم را و کافره مسلمه را میتواند غسل دهد
بتعلیم مسلم بدانکه اعتبار مماثلت و مساوات مابین غاسل و مغسول در ذکوریت
و انوثیت در صورتیست که سن میت بیشتر از سه سال باشد پس مرد دختر
سه ساله را و زن پسر سه ساله را جایز است که غسل دهد برهنه و اعتبار
تمام سن در وقت موت است نه در وقت غسل پس مدت بعد از موت محسوب
نمیشود هر چند طول کشیده باشد بدانکه واجبست ازاله نجاست عرضیه از بدن
میت پیش از غسل و چیزی که مانع از وصول آب ببشره باشد و باید آب غسل
مباح و طاهر و مطلق باشد پس غسل دادن میت بآب غصبی یا متنجس یا مضاف
جایز نیست و احوط آنست که مکان غسل مباح باشد و هر گاه در مکان غصبی او را
غسل دهند در صحت غسل اشکالست و واجبست ستر عورت میت در وقت
غسل مگر آنکه غاسل کور یا کف نظر نماید پس در اینصورت سنتست استظهارا و

چند چیز در اینمقام است اوّل دریدن پیراهن میت و کشیدن آن از زیر پا
او باذن وارث هر گاه وارث بالغ و عاقل باشد والا جایز نیست دوم
شستن میت بر روی تخته سیم آنکه در وقت شستن مستقبل قبله باشد
مثل حالت احتضار و بعضی استقبال را واجب دانسته اند چهارم آنکه هر عضوی
از اعضاء میت در هر یک از اغسال ثلثه سه دفعه بشوید پنجم شستن
دستهای میت تا نصف ذراع در هر یک از اغسال مذکوره پیش از آن ششم
شستن غاسل دستهای خود را در هر یک از اغسال پیش از آن تا مرفق هفتم
مسح نمودن شکم میت در غسل اول و دوم مگر در زن حامله هشتم آنکه
گودی علیحده برای آبی که از غسل جدا شود بکنند نهم آنکه غاسل در وقت
غسل دادن در طرف راست میت باشد دهم دادن غسل جنابت
هر گاه میت جنب باشد یازدهم خشک نمودن بدن میت بعد از فارغ شدن
از اغسال مذکوره و مکروهست غسل دادن میت بآبی که بآتش گرم شده
باشد مگر در مقام حاجت و سوار شدن آن بانمعنی که غاسل او را میان دو پای
خود گیرد و او را نشانیدن و چیزی را از آب غسل بطهارت خانه سر دادن و ناخن
او را چیدن و سر او را تراشیدن و محاسن او را شانه کردن و هر گاه بکنند چیزی
از موی و ناخن از میت ساقط شود واجبست که دفن کنند با میت فصل سیم

در بیان تکفین میت است و واجب از کفن سه پارچه است اول لنگ است
که از ناف تا زانو بپوشد و اگر از سینه تا قدم بپوشد سنت است دوم پیراهن
که تا بنصف ساق برسد و اگر بقدم برسد افضل است سیم چادری که از سر تا پا
میت را بگیرد و سنت است که زیاده از این باشد در طول بقدری که بستن
آن از طرف سر و از طرف پا ممکن باشد و در عرض بحیثیتی که گذاشتن هر یک
از دو جانب بدیگری ممکن باشد و واجبست که هر یک از این سه پارچه طاهر و مباح
باشد و رقیق نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان باشد و از چیزی
باشد که نماز مرد در آن جایز است در حالت اختیار هر چند پوست حیوان حلال
گوشت باشد علی الاقوی و سنت است که از پنبه سفید باشد و مراعات میشود
در قماش و باریک بودن آن حال میت از فقر و غنا و شرف پس واجب نیست
کفایت بادون بحسب حال میت هر چند وارث صغیر یا ممسک باشد بلی هر گاه
میت مقروض باشد و ترکه او مساوی قرض یا کمتر از آن باشد و ارباب دیون
باعلا و قماش راضی نباشد اکتفا بادون واجبست و مراعات امور مذکوره در
کفن از عدد و اوصاف در حال قدرت و اختیار است و اما در صورت عجز و اضطرار
اکتفا میشود از عدد بهر چه ممکن باشد هر چند یک پارچه باشد و از جنس بهر چیز
مباح باشد یعنی غصبی نباشد هر چند حریر و نجس باشد هر گاه مباح بهیچ وجه

ممکن

ممکن نباشد دفن میشود بی کفن بدانکه کفن مرد و زنی که شوهر ندارد
از ترکه او اخراج میشود و اما زنی که شوهر دارد کفن او بشوهر واجبست
با قدرت شوهر و دوام نکاح و عدم نشوز زن هر چند زن مالدار باشد
و سنت است علاوه بر پارچهای مذکوره عمامه برای مرد که مشتمل باشد
بر تحت الحنک و دو طرف که هر یک از آنها را از زیر تحت الحنک آورده بسینه
میت اندازند بر خلاف جانبی که از آن بیرون آمده و سنت است مقنعه برای
زن عوض عمامه مرد و سنت است ران پیچ مطلقا و آن پارچه است که طول آن
سه ذرع و نیم است بذرع دست و عرض آن نیم ذرع تا یک ذرع و کیفیت
پیچیدن آن اینست که یک طرف آنرا شق میکنند و بکمر میت میبندند زن
باشد میت یا مرد و باقی را از عقب دو پای او بیرون میآورند و بر رانها
او میپیچند و سنت است برای زن که پارچه هم بر سینه زن ببندند که
پستانهای او را بپوشد و دو طرفش را در پشت او گره زنند و سنت است
پنبه بر عورتین گذاشتن و کفن را بر ریسمانی که از خود بیرون آورند دوختن
هر گاه محتاج بدوختن باشد و مکروهست کفن را با آهن بریدن و آستین برای
کفن گذاشتن ابتداء و دو ریسمان دوخت کفن را با آب دهن تر ساختن و کفن را
بخور کردن و بسیاهی چیزی بر او نوشتن و کافور را بگوش و چشم میت گذاشتن

و واجبست حنوط کردن بر میت یعنی رسانیدن کافور بمساجد سبعهٔ آن
یعنی هفت عضو که سجده میکند بآن در نماز و اقل آن مسمی کافور است بهمه
عضو و افضل آنست که کافور سیزده درهم و ثلث درهم باشد و بعد از آن
در فضیلت چهار درهم است و بعد از آن یکمثقال و ثلث مثقالست و بعد از
آن یکمثقالست و هرچه از کافور مذکور از مساجد سبعهٔ مذکوره زیاده ماند
بر سینهٔ میت گذارند و سنتست جریدتین بر میت گذاردن و آن دو چوب تر است
از درخت خرما یا از درخت سدر و درخت بید و یا از درخت انار و یا از سایر
درختها و ترتیب فضل آنها بنحو مذکور است و افضل است که طول هر یکی از آنها
بطول ساق دست میت باشد و بعد از آن فضل یکشبر است و بعد از آن چهار انگشت
و یکی را بپهلوی راست میت میگذارند از زیر پیراهن و دیگری را بپهلوی چپ میت
گذارند از بالای پیراهن و زیر چادر و باید سر جریدتین بچنبره گردن میت
برسد و سنتست نوشتن اسم میت بر آنها و شهادتین دادن او و اقرار بتوحید
الهی و نبوت رسالتپناهی و امامت و ولایت ائمهٔ هدی و سایر آیات قرآنی
با اطراف کفن سوای لنگ و جریدتین مذکورتین و سنتست غسل نمودن غسال
قبل از تکفین هرگاه او مباشر تکفین باشد یا وضو سازد و هرگاه غسل و وضو
متعذر باشد دستهای خود را از منکب سه دفعه بشوید و بعد از آن تکفین

نماید و هرگاه کسی دیگر غیر از غسال مباشر تکفین باشد سنتست که با طهارت
بوده باشد **فصل چهارم** در بیان نماز میت است و آن واجبست بر میتی که مسلمان
یا در حکم مسلمان باشد بشرط آنکه شش سال از سن او در وقت موت گذشته
باشد و وقت آن بعد از غسل و تکفین است و اگر پیش از آنها نماز کنند اعاده
آن بعد از آنها واجب و لازم است و الا نماز کردن بر او سنتست بشرط
آنکه در وقت تولد حیات داشته باشد و اگر در شکم مادر مرده باشد نماز برای او
سنت نیست و واجبات آن دوازده چیز است اول قیام با قدرت و هرگاه
از قیام عاجز باشد نماز را میکند بهر نحو که میتواند و مقدور است مثل [illegible]
دوم استقبال قبله سیم آنکه سر میت در حال نماز بجانب راست مصلی باشد
چهارم آنکه میت را بر پشت بخوابانند پنجم آنکه مصلی از میت بسیار دور
نباشد ششم آنکه میت پیش روی مصلی باشد مگر آنکه ماموم باشد پس کافی است
از برای او بودن میت پیش روی امام با مشاهده ماموم امام یا ماموم دیگر امام را
مشاهده میکند هرچند بوسایط باشد هفتم نیت مقارن تکبیر اول و استدامت
حکم آن تا آخر نماز و پنج تکبیر است که بعد از تکبیر اول شهادتین را میخوانند
و بعد از تکبیر دوم صلوات بجناب پیغمبر و آل طاهرین آنجناب و بعد از تکبیر سیم
مؤمنین و مؤمنات را دعا میکند و بعد از تکبیر چهارم میت را دعا میکند

وافضل آنست که شهادتین وصلوات ودعاها بنحو مانور باشد وبتکبیر
پنجم نماز تمام میشود وبعد از آن چیزی نمیخواند وهرگاه میت طفل باشد در عقب
تکبیر چهارم پدر ومادر او را دعا میکند هرگاه هر دو مؤمن باشند وهرگاه
یکی از ایشان مؤمن باشد او را دعا میکند وهرگاه هیچیک مؤمن نباشد دعا
میکند هر کس را که میخواهد از مؤمنین ومؤمنات وهرگاه میت مستضعف باشد
بعد از تکبیر چهارم دعاء مستضعف را میخواند وآن اینست اللهم اغفر
للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم واگر میت منافق یا مخالف
فرقه اثنا عشریه از فرق مسلمین که حکم بکفر آنها نمیشود باشد بعد از چهار تکبیر
میگوید وبعد از آن لعن میکند او را بدانکه در وجوب شهادتین وادعیه
مقرره مابین تکبیرات میان فقها اختلافست لکن اشهر واحوط وجوبست در حال
اختیار ولکن واجب از آنها مسمی است وزیاده بر آن سنت وافضل است وشرط
نیست در صحت نماز میت طهارت مصلی مطلقا وواجب نیست تسلیم مکرر در حال
تقیه هرگاه موقوف باشد بآن وطهارت در این نماز سنت است چنانچه گذشت
هرچند تیمم باشد در صورت تعذر غسل ووضو بلحوق فوات نماز ومشهور آنست
سنت است تیمم مطلقا وسنت است اعلام مؤمنین بموت مؤمن تا جمع شوند
بتشییع وتجهیز او بشرط آنکه منافی تعجیل تجهیز نباشد وسنت است رفتن کسانی

که تشییع جنازه میکنند در عقب جنازه یا در یکی از دو جانب آن وتربیع در برداشتن
جنازه یعنی جنازه را از چهار گوشه برداشتن وافضل تناوبست وافضل آنست
برداشتن جانب راست مقدم جنازه است بدوش راست وبعد از آن جانب
راست مؤخر جنازه را بدوش راست وبعد از آن جانب چپ مؤخر جنازه را
بدوش چپ وسنت است دعا در وقت برداشتن جنازه بقول بسم الله اللهم
صل علی محمد وآل محمد واغفر للمؤمنین والمؤمنات ودر وقت مشاهده آن
بگفتن الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم
زدنا ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر عباده بالموت الحمد لله
الذی لم یجعلنی من السواد المخترم وسنت است ایستادن مصلی در محاذی وسط
مرد ودر سینه زن علی الاشهر ونماز کردن در مواضع معتاد برای میت وگذاردن
نماز بجماعت ودر این نماز ایستادن ماموم در صف آخر افضل از اولست
ودر پشت سر امام افضل از جانب راست است بعکس یومیه ودر هر دو سنت است
برداشتن دستها در هر یک از تکبیرات نزد گوشها وتوقف امام بعد از نماز تا جنازه را
بردارند هرگاه از کسی بعضی از تکبیرات فوت شود تمام میکند باقی را بعد از فراغ
پی در پی بدون دعا بدانکه یک نماز بر جنایز متعدده جایز است پس تشریک میکند
آنها را در شهادتین وصلوات ودعاء مؤمنین ومؤمنات واما در دعاء میت

هرگاه ایشان مختلف باشند در صنف مثل مؤمن و منافق و مستضعف و طفل
مراعات میکند وظیفهٔ هر یک از ایشانرا علیحده و هرگاه در صنف متحد باشند مراعات
میکند تغییر ضمیر را و جمع آنرا و تذکیر و تانیث آنرا هرگاه در ذکورت و انوثیت
مختلف باشند و جایز است تذکیر ضمیر مطلقا بتاویل میت و تانیث مطلقا بتاویل جنازه
ولکن اولی و انسب اتفاق است **فصل پنجم** در بیان دفن میت و آداب آنست واجب
از آن پوشانیدن بدن میت است در زمین رو بقبله بجانب راست بر طریق
احتضار بحیثیتی که جثه آن از جانوران محفوظ و عفونت آن از انتشار مکتوم
باشد هرگاه دفن آن در خشکی ممکن باشد و هرگاه در دریا باشد و خشکی متعذر
باشد بخم یا صندوق گذاشته و سر آنرا محکم بسته بدریا میاندازند هرگاه خم یا صندوق
ممکن باشد والا چیزی سنگین باو میبندند و بدریا میاندازند و باید در وقت
انداختن بدریا رو بقبله باشد مثل هیئت گذاشتن بقبر با امکان والا ساقط
و واجبست که زمین قبر مباح باشد و هرگاه در جای غصبی دفن شده باشد نبش
قبر و نقل نمودن آن بجای مباح با امکان واجبست و چند چیز در اینمقام سنت
اول انکه عمق قبر بقدر معتدل آدمی باشد و بعد از آن در فضل بودن آنست
تا چنبره کردن **دوم** لحد کندن در قبر و افضل آنست که در جانب قبله باشد و
فراخ باشد بنحویکه در آن توان نشست **سیم** گذاشتن جنازه است در جانب

پای قبر نزدیک بآن پس هرگاه میت مرد باشد نقل نمایند او را بقبر از آنجا
بسه نوبت و هرگاه زن باشد بیکدفعه و افضل در صورت داخل نمودن میت
بقبر مقدم داشتن سر اوست هرگاه میت مرد باشد و هرگاه زن باشد
داخل نمودن تمام بدن اوست بیکدفعه عرضا **چهارم** انکه کسی که میت را بقبر
میگذارد بیگانه باشد و از اقوام و ارحام نباشد مگر انکه میت زن باشد
پس ارحام در اینصورت افضل از بیگانه است و شوهر اولی از ایشانست
و با تعذر شوهر و ارحام زن صالحه با تعذر آن مرد صالح او را بقبر میگذارد
پنجم گشادن گرههای کفن است از جانب سر و پا **ششم** گشادن روی اوست
هفتم گذاشتن روی اوست بر زمین **هشتم** گذاشتن چیزیست از تربت
حسینیه علی مشرفها آلاف التحیة بزیر روی او **نهم** تلقین میت است
بعد از گذاشتن بلحد بشهادتین و اقرار بامامت ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین باسماء مبارکه ایشان از ولی یا از کسی که ماذون باشد از قبل
آن و کیفیت آن اینست که دهن خودش را نزدیک گوش میت میآورد
و سه مرتبه میگوید اسمع و بعد از آن تلقین میکند **دهم** خواندن این دعاست
در وقت گذاشتن آن بلحد بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اللهم
عبدک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه

اللهم انا لا نعلم منه الا خیراً و انت اعلم به منا یازدهم بیرون آمدن
از جانب پای قبر برای احترام میت دوازدهم پوشیدن لحد است بخشت خام
سیزدهم ریختن حاضران غیر اقوام میت خاک را بقبر بپشت دستها
با گفتن انا لله و انا الیه راجعون چهاردهم بلند ساختن قبر است
از زمین بمقدار چهار انگشت گشاده تا یکوجب پانزدهم تسطیح قبر است
شانزدهم نصب کردن علامتی است در سر قبر هفدهم ریختن آب است
بر روی قبر از جانب سر بسوی پای قبر و از جانب پا بجانب سر و هر چه از آب
زیاده میماند بوسط قبر میریزند و باید از اول ریختن آب تا آخر منقطع
نشود و افضل آنست که ریزنده آب در وقت ریختن آن مستقبل قبله
باشد هجدهم گذاشتن کف دستهای خود شانرا بالای قبر بعد از ریختن آب
بحیثیتی که اثر انگشتان ایشان از قبر ظاهر شود و سنت است گشادن
انگشتان در آنحالت و رحمت بمیت فرستادن به لفظ که خواهد و افضل
گفتن اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقه
منک رضواناً و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه عن رحمة من سواک
و سنت است که رو بقبله باشد و هم چنین سنت است تلقین دادن
ولی میت که یا کسی که ولی اذن دهد با و بعد از برگشتن مردم از دفن

میت

میت با آواز بلند مگر در صورت تقیه که در آن صورت با آواز بلند
نیکو نیست بهتر تلقین دهنده ما بین استقبال القبله و استدبار آن و در
حکم میت است در وجوب غسل و کفن و دفن و نماز بعض میت هر گاه سینه
در آن باشد و هر گاه سینه در آن نباشد و لکن مشتمل باشد باستخوان
نماز ساقط است و باقی از غسل و کفن و دفن واجبست در مشهور
و اما خالی از استخوان پس واجب نیست برای او غسل و کفن و نماز بلکه
او را بپارچه می پیچند و دفن میکنند و هم چنین است سقط پیش از تمام
چهار ماه و اما بعد از تمام آن در حکم میت است در جمیع احکام مذکوره
و سنت است تعزیه باهل مصیبت و آن عبارتست از تسلی دادن و امر
کردن ایشان بصبر و یاد آوردن اجر صابرین در مصایب پیش خداوند عالمیان
و صبر نمودن اکابر دین در مصایب بی نهایه و در حدیث وارد شده هر کس
مصیبت زده را تعزیه گوید مثل اجر مصیبت را با و کرامت میفرماید
تعزیه دادن سنت است پیش از دفن باجماع عامه و خاصه و بعد از دفن
سنت است باجماع علماء خاصه رضوان الله علیهم بدانکه جمیع احکام میت
که مذکور شد از واجبات داخل واجبات کفائیه است باین معنی که بهمه
مکلفین که بموت مسلمان یا کسی که حکم مسلمان دارد مطلع شوند واجبست

قیام بر آنها ولی باشد یا غیر ولی و ساقط میشود بقیام من به الکفایه
با اتمام از باقی والا همه در صورت مؤاخذه هستند با قدرت و علم بترک
آنها بدانکه نبش و شکافتن قبر بعد از دفن میت حرام است بالاجماع
مگر در چند صورت **اول** انکه میت مبهم شده باشد یعنی گوشت و پوست
واستخوان او پوسیده و خاک شده باشد و مدت آن مختلف میشود
باختلاف هوا و محل دفن بحسب رطوبت و یبوست آنها و در صورت شک
پس جایز نیست **دوم** انکه میت را در مکان غصبی دفن کرده باشند و یا
در ملک غیر بدون اذن مالک دفن نموده باشند و مالک راضی نباشد
سیم انکه کفن میت غصبی و مال غیر باشد و او بدادن قیمت راضی نباشد
پس نبش و تبدیل کفن در این صورت لازم است با امکان واما در صورت رضا
بقیمت و عدم اجحاف مالک دادن قیمت کفن با امکان لازم است و نبش
جایز نیست اما در این صورت اعاده غسل هم ضرور است **چهارم** انکه چیزی گران
مالیت داشته باشد از وارث و غیر وارث مانده باشد پس نبش قبر برای
برداشتن آن جایز است **پنجم** انکه کسی شهادتی در خصوص میت داشته باشد
در اثبات حقی از حقوق شرعیه و اتمام آن موقوف بدیدن میت باشد پس
قبر برای مشاهده شاهد جایز است بشرط احتمال امکان شناختن میت عادة

دبرون احتمال مذکور بجهت تغییر صورت و بدن میت نبش جایز نیست و هم
چنین شرطست در صورت مذکوره در جواز نبش امکان اثبات حق بشهادت
شاهد مذکور شرعاً نسبت بمشهود به و هرگاه اثبات حق بشهادت آن ممکن
نباشد شرعاً بجهت عدم اتصاف شاهد باوصاف معتبره در شاهد و غیر آن
نسبت بمشهود به نبش جایز نیست و هم چنین شرطست در جواز نبش در این
صورت توقف ثبوت حق بشهادت شاهد مذکور پس هرگاه اثبات حق بدون
شاهد میسر بود ممکن باشد نبش جایز نیست و هرگاه میت را بی غسل یا بغیر قبله
دفن کرده باشند و مثله نشده باشد پس میان علماء در نبش آن خلافست
اشهر و اقوی عدم جواز نبش است و اما در صورت مثله جایز نیست اجماعاً و از این
مستفاد میشود حکم صورت اخلال بترتیب اغسال و اوصاف آنها مثل عاری بودن
از خلیط سدر و کافور و اخلال بحنوط واجب و اما در صورت اخلال بنماز و باصل
کفن یا انقطاع آن یا اوصاف آن سوای مباح بودن پس نبش جایز نیست بالاجماع
و بعضی از فقهای شیعه رضوان الله علیهم نبش را برای نقل میت باماکن
مشرفه مثل جوار ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و غیر آنها جایز دانسته اند
خصوصاً در صورتیکه میت وصیت نموده باشد و بخلاف وصیت در غیر
آن دفن نموده باشند خصوصاً در صورت امکان نقل ولکن احوط در غیر صورت

وصیت و امکان نقل ترک نبش است تمام شد احکام محتضر و تجهیز میت بعون الله
و توفیقه اما اغسال مسنونه پس چند غسل است اول غسل جمعه است و احادیث
بسیار در فضیلت و ثواب آن از ائمه اطهار علیهم السلام وارد است و وقت
آن از طلوع صبح روز جمعه است تا زوال آفتاب آن روز و هر چه بزوال نزدیک
باشد افضلست و قضا میشود بعد از زوال روز جمعه تا طلوع صبح روز شنبه
و هر گاه کسی داند که روز جمعه غسل برای او متعذر است در روز پنجشنبه میتواند
که بنیت تقدیم غسل جمعه را بجا آورد دوم غسل روز عرفه است و آن نهم ماه
ذی الحجة الحرام است سیم غسل روز ترویه است و آن هشتم ماه ذی الحجة
الحرام است چهارم غسل روز عید غدیر است و آن هیجدهم ماه ذی الحجة الحرام است
پنجم غسل روز عید نوروز است و آن تحویل آفتاب باول حمل است علی الاشهر
و الاقوی ششم غسل روز عید فطر است و آن اول ماه شوال است هفتم
غسل روز عید قربانست و آن دهم ماه ذی الحجة الحرام است هشتم غسل شبهای
طاق ماه مبارک رمضانست مثل اول و سیم و پنجم و در شب بیست سیم دو غسل
سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب نهم غسل شب عید فطر است
دهم غسل روز مباهله است و آن بیست چهارم ذی الحجة الحرام است و بعضی
بیست پنجم گفته اند یازدهم غسل روز دحو الارض است دوازدهم غسل روز

مبعث است و آن بیست هفتم ماه رجب است سیزدهم غسل روز مولود مبارک
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و آن هفدهم شهر ربیع الاول است چهاردهم
غسل شب نیمه ماه رجب است پانزدهم غسل شب نیمه ماه شعبانست شانزدهم
غسل برای دخول حرم مکه است هفدهم غسل برای دخول مکه معظمه است
هیجدهم غسل برای دخول مسجد الحرام است نوزدهم غسل برای دخول کعبه معظمه است
بیستم غسل برای دخول مدینه مشرفه است بیست یکم غسل برای دخول مسجد
مدینه است بیست دوم غسل برای زیارت یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین است بیست سیم غسل برای طواف خانه کعبه است واجب باشد یا سنت بیست چهارم
غسل برای رمی جمره است بیست پنجم غسل برای توبه از فسق یا کفر است بیست ششم
غسل برای استخاره است بیست هفتم غسل برای رفتن بدیدن مصلوب یعنی کسی
که از دار آویخته باشند با تحقق دیدن بعد از سه روز آویختن بشرع بیست هشتم
غسل طفل است در حال ولادت بیست نهم غسل جنابت دادن میت
غیر از سه غسل که واجبست هرگاه جنب مرده باشد سیم غسل کردن برای
نماز کسوف و خسوف در صورت گرفتن تمام قرص با ترک کردن آن در وقتش
عمداً و بعضی این غسل را واجب دانسته اند سی و یکم غسل برای احرام حج است
سی و دوم غسل برای احرام عمره است سی و سیم غسل کسی است که غسل او بجهت
جبیره و غیره بوجه کامل نشده باشد پس سنت است که بعد از زایل شدن عذر

بوجه کمال غسل کند سی و چهارم غسل کردن برای حاجت سی و پنجم غسل کردن
برای نماز استسقا یعنی طلب باران سی و ششم غسل برای کشتن وزغ است بعد از
کشتن آن بدانکه تداخل در اغسال جایز است در صورت اجتماع اسباب آنها مطلقا
واجب باشد یا سنت همه را نیت کند یا نه بلکه یک غسل در صورت اجتماع اسباب آنها
از واجب و سنت برای همه کافیست علی الاقوی و عدم تداخل مطلقا و تفصیلی
که بعضی در اینمقام داده اند خالی از نظر است با قیام دلیل بجواز تداخل مقصد سیم
در بیان تیمم و شرایط و آداب و کیفیت و احکام آنست بدانکه شرط صحت تیمم و
بدلیت آن از غسل یا از وضو وجوب عدم تمکن مکلف و عاجز شدن او
از استعمال آب و آن متحقق میشود شرعا بچند وجه اولا آنکه آبی که کفایت بغسل
یا وضو کند موجود نباشد پس واجبست طلب آن در اینصورت در هر یک از جوانب
اربعه بقدر میدان دو تیر انداختن در زمین هموار و بقدر میدان یک تیر در زمین
غیر هموار مثل بیشه و سنگلاخ و زمینی که مشتمل باشد بر نشیب و مراد از تیر انداختن
معتدل با آلت معتدله است و جایز است نایب گرفتن در طلب مذکور اختیارا
و واجب میشود در حالت اضطرار و عجز هرچند با اجرت معتدله باشد که ضرر بحال
مکلف نرساند و شرطست عدالت نایب در حالت اختیار و الا شرطست
[illegible]
با امکان آن و محسوب میشود طلب آب بنحو مذکور در صورت احتمال بودن آن
در هر یک از جوانب اربعه پس هرگاه معلوم باشد نبودن آن در آنها مطلقا

یا در بعضی از آنها وجوب طلب ساقط است نسبت بآنکه نبودن آب در آن معلوم
چنانچه واجبست طلب تحصیل آن در صورتیکه معلوم باشد بودن آب در
زیاده بر قدر مذکور در هر یک از جوانب اربعه با امکان و بقای وقت
آنکه آب موجود باشد ولکن مکلف از توصل بآن عاجز باشد بجهة بودن آب
در مکانی که مکلف عاجز است از رفتن بآن مکان بجهت ضعف و ناتوانی
یا بجهة خوف بر نفس و مال محترم و یا بجهة خوف بر عرض و ذهاب عقل هرچند بمجرد
واهمه و خوف باشد یا بجهت بودن آب در چاه عمیق که کشیدن آب از آن بی آلت
ممکن نباشد و مکلف عاجز باشد از آلت کشیدن آن یا بجهت بودن آب بعوض
که مکلف را مقدور نباشد و یا مقدور باشد ولکن محتاج باشد بآن یا بجهت
بعد مکانی که رفتن بآنجا مستلزم خروج وقت میشود پس در همه صور
مسطوره تیمم صحیح است و اما اگر معاون موجود باشد در صورت اولی و ثانیه
که توصل بآب بسبب آن ممکن باشد استعانت ضرور است هرچند با اجرت معتدله
باشد که ضرر بحال مکلف نرساند و همچنین است وجود آلت در صورت
ثالثه هرچند بعاریه یا با اجرت معتدله و یا بخریدن بقیمت معتدله و پاره
کردن لباس هرچند نفیس باشد بشرط عدم ضرر بحال مکلف پس در همه
صور مسطوره تحصیل آب ضرور است و تیمم صحیح نیست سیم آنکه آب موجود
باشد و مانعی از تحصیل آن نباشد لکن در استعمال آن خوف ضرر باشد

مثل حدوث مرض و طول کشیدن و زیاده شدن آن بسبب استعمال آب
یا غلبهٔ عطش بر نفس محترمه در حال یا در زمان مستقبل که عادةً آب در آن
متعذر باشد هرچند نفس محترم حیوان باشد یا بجهت شدت سرما که استعمال
آب در آن موجب مشقت کثیره میشود بحیثیتی که عادةً متحمل نمیتوان شد
و یا استعمال آن باعث خروج وقت باشد بحیثیتی که مکلف با استعمال
آن ادراک یک رکعت نمیتواند بکند پس در هر صور مذکوره تیمم صحیح است
بلکه غیر تیمم از وضو یا غسل با تحقق امور مسطوره صحیح نیست و بدانکه تیمم
جایز نیست مگر بر زمین و اجزاء آن از خاک و سنگ و کلوخ و ساروج و گچ
بشرط عدم احتراق آجر پزی و ریگ و غیر آن از اصناف خاک و اما سفال و آجر
پس میان فقها خلافست در جواز تیمم با آنها لکن اقوی جواز است در صورت
عجز از مذکورات تیمم میکند بلباس و یال اسب و نمد و زین و غیر ذلک از
فروش در صورتی که غبار داشته باشد و اگر غبار نداشته باشد جایز نیست
و با عجز از اینها تیمم میکند بگل بلکه هرگاه خشک نمودن گل مقدور باشد
مقدم است بر غبار و هرگاه مقدور نباشد شرط جواز تیمم بآن فقد غبار است
و هرگاه گل هم ممکن نباشد تیمم میکند برف و لکن احوط در اینصورت
اعادهٔ نماز است بعد از تمکن و سعت وقت و شرطست در صحت تیمم بلکه هر
چیزی که با او تیمم میکند پاک و مباح و خالص باشد از چیزی که تیمم بآن جایز نیست

پس

پس جایز و صحیح نیست تیمم بنجس و مغصوب و ممزوج بنحوی که سلب اطلاق از او
بکند و هم چنین جایز نیست تیمم بخاکستر و معادن مثل سرمه و زرنیخ و نمک
و غیر آنها و مثل معادنست در عدم جواز ساروج و گچ بعد از احراق و مکروه است
تیمم بریگ با وجود سایر اصناف خاک و بزمین شوره زار با وجود غیر آن
از اجزاء زمین و اما امر دایر باشد ما بین ریگ و شوره زار ریگ بهتر است
و سنت است تیمم نمودن از بلندیهای زمین و مکروهست از گودها بالاجماع
و واجبست طلب خاک و تحصیل آن برای تیمم در صورت وجوب آن هرچند
بخریدن باشد بنحوی که در خصوص طلب و تحصیل آب مذکور شد و هم چنین است
تحصیل هرچیزی که تیمم بر آن جایز است بترتیب مذکور هریک در مقام خودش
و هرگاه چیزی که تیمم بر آن جایز است شرعاً مفقود باشد یا عدم تمکن از استعمال
آب شرعاً نماز ساقط میشود اداءً و اما قضاءً میان علماء شیعه رضوان الله
علیهم اجمعین خلافست و لکن احوط وجوب قضاست و اما کیفیت تیمم پس باید
متیمم اول نیت کند و مراد از آن در اینمقام قصد کردنست بفعل تیمم و بدلیت
آن از وضو یا از غسل مقارن بفعل قربةً الی الله و بزمین میزند مقارن
بر نیت کف دستهای خود را با هم و مسح میکند بکف دستها بر پیشانی خود از
رستنگاه موی سر تا طرف بالای بینی و واجبست داخل کردن جبین از جانبین

واحوط است داخل کردن ابروها از جانبین و بعد از آن مسح میکند بکف
دست چپ به پشت دست راست از بند دست تا سر انگشتان و بعد از آن
مسح میکند بکف دست راست بر پشت دست چپ بطریق دست راست و کافیست
یکضرب برای پیشانی و دو دست هرگاه تیمم بدل از وضو باشد و هرگاه بدل از غسل باشد
دو ضرب واجبست یکی برای پیشانی و یکی برای مسح دستها و واجبست ترتیب
مابین اعضای تیمم بنحو مذکور و موالات عرفیه و هرگاه اخلال بیکی از آنها بکند
اعاده لازم است بدانکه وجوب و اعتبار تمام این کیفیت در حالت قدرت
و اختیار است و اما در حالت تعذر و اضطرار پس اکتفا و اقتصار میشود بآنچه
مقدور و میسور است پس هرگاه دستهای کسی ابریده باشند مسح میکند پیشانی
خود را بزمین و باقی از کیفیت و افعال تیمم از ضرب و مسح ساقطست و هرگاه
یکدستش را بریده باشند اکتفا میکند در ضرب و مسح پیشانی بیکدست
و اما مسح دست پس ساقط میشود و احوط مسح کردن است بپشت دست
باقی بزمین و همچنین است کسی که از حرکت دادن دستها یا یکی از آنها عاجز
باشد بسبب مرض و یا جراحت و یا بجهت بسته بودن آنها پس اکتفا میکند
بهر چه مقدور است از کیفیت و افعال آن و باقی ساقط میشود و ساقط نمیشود
چیزی از ضرب و مسح در صورت نجاست دستها در صورت تعذر تطهیر پس مسح
میکند با آنها مگر در صورت تعدی نجاست یا حایل بودن آن مابین ماسح

و ممسوح پس تجفیف و خشک نمودن آن در صورت اولی و ازالة حایل در صورت
ثانیه واجبست با امکان و الا پشت دستها را بزمین میزند و مسح میکند
با آنها هرگاه آنها خالی از نجس باشند و الا مسح میکند بر پیشانی بزمین در صورت
تعدی نجاست دستها و مسح میکند بدستها در صورت حیلوله با تعذر ازالة
حایل مثل صورت جبیره و واجبست که مکلف خود مباشر افعال تیمم باشد چنانچه
در غسل و وضو مذکور شد و هرگاه خود عاجز باشد از افعال تیمم مطلقا تیمم
میدهد او را دیگری هر چند با جرة مقدوره باشد که ضرر بحال مکلف نرساند
پس میزند دستهای علیل را بزمین و مسح بدستهای او بر پیشانی او میکند هرگاه
دست داشته باشد و مغلول نباشد و الا مباشر ضرب و مسح را بدستهای خود بجای مکلف
بعمل میآورد و اما احکام تیمم پس مباح میشود بآن هر چه مباح میشود بغسل و وضو
از نماز و طواف و دخول مساجد حتی مسجد الحرام و مسجد مدینه و کعبه و مس کتابت
قرآن و ورود و بعضی منع کرده اند از دخول جنب بمساجد بتیمم و لکن این قول
ضعیف است و اقوی جواز دخولست و جمع میکند فرایض متعدده را بیک تیمم و لهذا هرچند
برای نماز ظهر کرده باشد پس هرگاه تیمم بکند برای نماز صبح میتواند که نماز ظهر و عصر را با آن
تیمم بکند و همچنین نماز مغرب و عشا و غیر آنها از فرایض و نوافل مادامیکه تیمم
برهم نخورده است و برهم میخورد تیمم بهر چیزی که برهم میخورد بآن غسل و وضو

از حدث اکبر و اصغر مطلقا و بتمکن از استعمال آب پس هرگاه جنب حدث اصغر
بکند بهم میخورد تیمم او و لازم است باو اعادهٔ تیمم بدل از غسل و سید مرتضی رحمه
الله عنه تیمم را در اینصورت بدل از وضو میداند ولکن وجهی ندارد و تمکن
از استعمال آب ناقض تیمم است قبل از دخول بنماز و تلبس بآن اجماعا و اما
بعد از دخول بنماز و تلبس بآن بگفتن تکبیرة الاحرام پس میان فقها خلافست
و اصح اقوال در مسئله قول بانتقاض است قبل از رکوع و اما بعد از رکوع پس منتقض
نمیشود تیمم و نماز بآن صحیح است و اعاده ضرور نیست و هم چنین ضرور نیست اعادهٔ
هر نمازی که بتیمم کرده است در سفر و حضر هرچند متعمد بجنابت باشد در صورت
علم بعدم امکان غسل و قول باعاده در اینصورت خالی از وجه است و صحیح نیست
تیمم ابتداء پیش از دخول وقت عبادت مشروط بوضو و غسل است اجماعا و صحیح است
در آخر وقت با تحقق شرایط آن اجماعا و اما در وسعت وقت پس میان فقها خلاف
در صحت و جواز آن و احوط بلکه اظهر وجوب تاخیر است با تجویز و احتمال زوال عذر
در آخر وقت با سعت وقت جایز است علی الاقوی و واجبست تکرار تیمم در صورت
اجتماع سبب غسل و وضو مگر در جنابت که تیمم در آن صورت بعوض وضو جایز نیست
مثل معوض آن و واجبست ازالهٔ حایل از اعضای تیمم مثل حنا و انگشتر که مانع
از مس ماسح بممسوح باشد چنانکه در غسل و وضو مذکور شد و سنت است
تکانیدن دستها بعد از برداشتن آنها از زمین و هرگاه میت را بجهت تعذر آب

تیمم

تیمم داده باشند و بعد از نماز آنقدر آب پیدا شود که بغسل او کفایت کند
احوط اعادهٔ غسل است و قول بعضی بعدم اعاده خلاف احتیاط و خالی از
دلیل معتبر است و اما اگر بعد از نماز و قبل از دفن باشد باز احوط اعادهٔ
غسل است و اما اعادهٔ نماز محل اشکالست ولکن احوط اعاده است و هرگاه
میت و جنب حاضر شود بآب مباح یا مبذول که کفایت بر غسل هر دو نمیکند
بعضی در اینصورت تخصیص آنرا بجنب مستحب و اولی دانسته اند ولکن اقوی
عدم اولویت است بجهت تعارض اخبار و عدم ترجیح پس تخییر اولی و انسب است
و هرگاه بدن کسی یا لباس او که پوشیدن آن در نماز ضرور است مطلقا
یا بحسب وقت نجس باشد بنجاست غیر معفوه و آنقدر آب پیدا کند که
با زالهٔ نجاست آنها کفایت کند و زیاده از آن نباشد مطلقا یا بقدری
که بغسل یا وضوی آن کفایت کند ازالهٔ نجاست مقدم است و بعوض
وضو یا غسل تیمم میکند **مقصد چهارم** در بیان طهارت از خبث است که
از مقدمات نماز است و مراد از خبث نجس است و انواع آن ده چیز است
شرعا **اول و دوم** بول و غایط حیوانیست که گوشت آن حرام است شرعا باصل
یا بالعرض مثل حیوان جلال و موطوء انسان و خون جهنده داشته باشد
و حیوانی که او را یکی ازین دو وصف نباشد بول و غایط آن نجس نیست شرعا

سیم خون میت انحیوانی که خون جهنده داشته باشد حلال باشد
گوشت آن یا حرام آدمی باشد یا غیر آن بری باشد یا بحری مگر خونی که در
اعضای حیوان حلال گوشت بعد از ذبح یا نحر و آمدن خون معتاد باقی
میماند آن خون پاکست شرعا بشرط آنکه آن عضو از اعضای محرمه نباشد
مثل طحال وغیره واما خونی که در اعضای محرمه باقی مانده باشد پس احوط
اجتناب از آنست چهارم منی است از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد
آدمی باشد یا غیر آن حلال باشد گوشت آن یا حرام بری باشد یا بحری
پنجم میته حیوانیست که خون جهنده داشته باشد مطلقا بنحوی که مذکور شد
در نجاست منی و نجس نمیشود از میته اجزای که حس و حیوة نداشته باشد
مثل استخوان و مو و ناخن و دندان و شیر که در پستان او باشد بشرط
آنکه میته نجس العین نباشد در حال حیوة والا همه اجزای آن نجس است
شرعا حس و حیوة داشته باشد یا نداشته باشد و سید مرتضی در این
مسئله خلاف کرده و حکم بطهارت مالاتحله الحیوة از حیوان نجس العین
نموده مثل سایر حیوانات ولکن این قول خالی از دلیل و ضعیف است
و طاهر است شرعا از میت آدمی بدن معصوم علیهم السلام میت باشد یا مقتول
و بدن شهید و بدن میتی که اغسال او تمام شده باشد یا پیش از موت

غسل کرده باشد در صورت جواز آن بنحوی که در احکام میت مذکور شد
ششم از انواع نجاسات سگ و خوک است و اجزای آنهاست هرچند
حس و حیوة نداشته باشد بشرط آنکه هر یک از آنها بری باشد و اما
سگ و خوک بحری پس طاهر است و در حکم سگ و خوک است هر حیوانی که
متولد باشد در مابین آنها و حیوان طاهر العین بشرط اطلاق اسم آنها
بآن بجهت شباهت بآنها در صورت و هرگاه شباهت بحیوان طاهر العین
داشته باشد بحیثیتی که از نوع آن شمرده شود و اسم آن با و اطلاق شود
طاهر است و هرگاه بهیچیک از آنها شباهت نداشته باشد و از نوع
از آنها معدود نباشد باز طاهر است شرعا ولکن خوردن گوشت آن
حرام است هرچند طرفی دیگر مادر آن حیوان حلال گوشت باشد و اگر
حیوانی مابین سگ و خوک یا مابین دو سگ و دو خوک متولد شود و بهیچیک
از آنها شباهت در صورت نداشته باشد بحیثیتی که از نوع آنها شمرده
شود و اسم آنها بآن اطلاق شود پس حکم در نجاست و طهارت آن اشکالست
و حکم بطهارت آن بعید نیست هرچند بعضی در این باب حکم بنجاست اقرب
دانسته اند هفتم کافر است اصلی باشد یا مرتد فطری باشد یا ملی و طفل
متولد از کافر اصلی حکم کافر دارد در نجاست مگر آنکه مسلمان او را اسیر

کند که در اینصورت طاهر میشود به تبعیت مسلم سابی و طفل متولد از مسلم و کافر
تابع اشرف ابوین است و محکوم بطهارت است شرعاً و دو حکم کافر است غلات
و نواصب و خوارج و مجسمه و هر کس انکار کند ضروری از ضروریات دین
اسلام را و در نجاست نهم مسکر مایع بالاصالة است یعنی هر مست کننده
که در اصل روان باشد مثل شراب و فقاع که از جو درست میکنند دهم
عصیر عنبی یعنی شیره انگور بعد از جوشیدن و اشتداد و قبل از ذهاب دو ثلث
آن و پاک میشود بعد از ذهاب دو ثلث آن و اما عصیر زبیبی پس دلیلی
بنجاست آن بنظر نرسیده است ولکن بعد از جوشیدن و قبل از ذهاب
دو ثلث آن حرام است علی الاقوی پس ازالۀ این نجاسات واجب است از بدن
و لباس و سجده گاه برای نماز و از ظروف و اوانی برای استعمال در چیزی
که مشروط است بطهارت مثل اکل و شرب و غیر آنها و همچنین واجب است ازاله
آنها از مساجد و ضرایح مقدسه و مصاحف شریفه و حرام است اکل و شرب آنها
و چیزی که ملاقات کند با آنها برطوبت بدون تطهیر آن در مقام اختیار و اما
عرق جنب از حرام و عرق جلاله و مسوخ پس همه آنها پاک است علی الاقوی و معفوات
شرعاً از خون جروح و قروح و دمل و جرب در بدن و لباس مصلی یعنی نمازگزار
با وجود خون مذکور در بدن و لباس مصلی صحیح است مادامی که جرح و قرح

بر نشده و اما بعد از آن پس لازم است ازاله آن مثل سایر نجاسات و بعضی
از فقها اعتبار کرده اند در عفو سیلان خون را و بدون آن لازم دانسته اند
ازاله آن را و بعضی دیگر شرط نموده اند عسر ازاله را و بعضی مناط عفو را ضرر
دانسته اند ولکن اقوی عفو است مطلقاً و اعتبار شروط مذکوره خالی از وجه است
هر چند ملحوظ رعایت آنها است و همچنین معفو است از نجاست خونی که وسعت
آن کمتر از سعت درهم باشد غیر از دماء ثلثه یعنی خون حیض و نفاس و استحاضه
که عفو نیست از نجاست آنها مطلقاً و الحاق خون نجس العین با آنها در عدم عفو خالی
از وجه است و متفرق از خون تقدیر میشود مجتمع منضم میشود آنچه در بدن است
با آنچه در لباس است در اعتبار و هر گاه خون بهر دو جانب لباس رسد یک
خون است با تفشی و متعدد است با عدم آن و زایل نمیشود از آن حکم
بملاقات مانع طاهر با آن مثل آب و عرق پس اعتبار میشود تقدیر به هر دو
پس هر گاه زیاده بر درهم شد معتبر نیست و الا عفو باقیست و همچنین
معفو است از نجاست لباس زنی که طفل را تربیت میکند بشرط آنکه زیاده
بر یک ثوب نداشته باشد پس آنرا هر روز یک مرتبه میشوید و باقی هر چه از بول
طفل با آن میرسد معفو است میتواند با آن نماز بکند و هر گاه نماز ظهر و عصر را
بتاخیر بیندازد که با نماز مغرب و عشا جمع کند بعد از شستن لباس خود

بعثرات وهم چنین معفوات از نجاست لباسی که تمام نمیشود نماز در آن
بجهت عدم امکان ستر عورت بآن مثل کلاه وبند زیر جامه وجوراب
پس نماز با وجود نجاست آنها جایز وصحیح است واما مطهرات وکیفیت تطهیر
پس بیان میشود در چند مطلب مطلب اول در بیان انواع مطهرات است
وآن پانزده چیز است اول آبست ومراد از آن در اینمقام مطلق است
نه مضاف ومطلق آنست که اطلاق اسم آب بآن عرفا محتاج بقید نباشد بخلاف
مضاف که اطلاق اسم آب محتاج بقید است مثل آب غوره وگلاب وآب لیمو وآب
نارنج وآب گوشت وغیره وآب مضاف طاهر است فی نفسه با طهارت اصل آن
وتطهیر بآن جایز نیست مطلقا نه از حدث ونه از خبث هرچند طاهر باشد وتجویز
صدوق ره وضو وغسل جنابت را با گلاب شاذ وضعیف است مثل قول سید مرتضی
رضی الله عنه بازاله نجاست بمضاف مطلقا وهرگاه ممزوج شود بمطلق وسلب اطلاق
از آن نکند تطهیر بآن جایز است مطلقا از حدث وخبث کثیر باشد یا قلیل
با سلب اطلاق تطهیر بآن جایز نیست مطلقا ونجس میشود مضاف بمجرد ملاقات نجاست
بآن هرچند کثیر باشد واما آب مطلق طاهر است مطلقا ومطهر است از حدث وخبث مطلقا
جاری باشد یا غیر جاری کثیر باشد یا قلیل وبیان میشود احکام آنها در سه فصل
فصل اول در بیان احکام جاریست وآن آبیست که از زمین بجوشد

وغیر آب چاه باشد تعدی بکند از محل خود یا نه پس همه این اقسام داخل بحث
حقیقت جاریست پس نجس نمیشود جاری کثیر باشد یا قلیل بمجرد ملاقات
نجس بدون حصول تغییر در اوصاف آن ومثل جاریست در حکم مذکور آب
باران در حال نزول از آسمان وآب حوض صغار حمام در حالت اتصال
آن بماده واحوط اشتراط کریت ماده است در صورت اختلاف سطح حوض
با سطح ماده واما در صورت تساوی سطحین پس کفایت میکند که بودن
آنها باهم ولازم نیست که بودن ماده علیحده از حوض وهم چنین مثل جاریست
در حکم مذکور آب چاه علی الاصح والاشهر بین المتاخرین کثیر باشد یا قلیل
ونجس میشود جاری وآنچه در حکم آنست از آبهای مذکوره بتغییر هر یک طعم
وبوی ورنگ آن بملاقات نجس واما تغییر سایر اوصاف از حرارت
وبرودت ورقت وغلظت وغیر آنها سوای اوصاف ثلثه مذکوره اعتبار
ندارد وباید تغییر محسوس ومشاهد باشد نه مقدر وهم چنین باید تغییر بملاقات
عین نجس شود نه بمجاورت وملاقات متنجس پس هرگاه اوصاف ثلثه
مذکوره آن متغیر شود بمجاورت نجس ویا بملاقات متنجس بدون تاثیر عین
نجاست در آن نجس نخواهد شد وطاهر میشود جاری وآنچه در حکم آنست
از آبهای مذکوره بمجرد زوال تغییر از آن بتغییر یا بعلاج علی الاقوی فصل دوم

در احکام کر است و مقدار آن بحسب وزن یکهزار و دویست رطل
عراقی است در مشهور و قدر هر رطل از رطل عراقی یکصد و سی درهم شرعیست
علی الاشهر پس قدر کر میشود بمن جدید تبریز که هزار مثقال صیرفیست هشتاد
و دو من و صد مثقال کم و اما مقدار آن بحسب مساحت پس باید هر یک از عرض
و طول و عمق آن سه شبر باشد بشبر مستوی الخلقه بنابر مختار که مکسر آن بیست
و هفت شبر میرسد پس آبی که بقدر کر رسید نجس نمیشود بملاقات نجس بدون
تغییر در اوصاف مذکوره آن مثل جاری و نجس میشود بحصول تغییر در اوصاف
ثلثه مذکوره بملاقات نجس بنحوی که در جاری مذکور شد پس هرگاه آب
باشد در حوض بقدر کر یا زیاده بر آن و غیر آن و تغییر استیعاب کند جمیع اجزای
آنرا نجس میشود تمامی آن آب بقول مطلق و هرگاه بعض اجزای آن متغیر شود
و باقی متغیر نباشد پس اگر آب بقدر کر است و زیاده ندارد باز آن نجس میشود
بجهة آنکه باقی قلیل از کر است و آب قلیل بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود
و هرگاه زیاده بر قدر کر باشد اگر اجزای خالیه از تغییر بقدر کر یا زیاده بر آنست
اجزای خالیه از تغییر پاکست الا تمام اجزای آب نجس میشود و پاک میشود
بازوال تغییر باتصال آن بجاری یا بوقوع آب باران بآن یا بملاقات کر که هم
مطلقا بدفعه باشد ملاقات یا بتدریج بشرط اتصال اجزا و اشتراط دفعگی

از دجر است

از دجر است مثل اعتبار علو در حجر بلکه مطلق اتصال کافیست علی الاقوی
و اما اعتبار علو مطهر یا تساوی سطح آن یا سطح متنجس خالی از وجهی نیست
هر چند حکم بطهارت مطلقا اقوی است **فصل سیم** در بیان احکام آب قلیل است
و مراد از آن آبیست که جاری و یا آنچه در حکم جاریست نباشد و کمتر از کر باشد
پس نجس میشود بمجرد ملاقات نجاست با آن مطلقا علی الاشهر و الاظهر و پاک
میشود باتصال آن بجاری هر چند قلیل باشد و بوقوع آب باران بآن
و بملاقات کر طاهر بنحوی که سابق مذکور شد و هرگاه متغیر شده باشد لا بد است
با وجود آنها از زوال تغییر چنانکه سابقا مذکور گردید و بعضی از قدماء
در طهارت آن کریت مطهر را شرط نکرده اند بلکه اکتفا نموده اند باتمام آن
تا حد کر یعنی آنقدر آب بآن ملاقات کند که هر دو با هم بقدر کر برسد و بعضی
دیگر طهارت مطهر را نیز شرط کرده بلکه کافی دانسته اند در طهارت آن
رسیدن آنرا بحد کر با ملاقی مطهر طاهر باشد ملاقی یا نجس و این قول خالی از
قوت نیست هر چند احوط اعتبار کریت ملاقی و طهارت آنست بدانکه آب قلیل
مستعمل در دفع حدث اکبر مثل غسالة اغسال با خلو موضع استعمال از
نجاست پس طاهر است ایضا بالاجماع و مطهر از خبث است و اما جواز رفع
حدث بآن ثانیا پس محل خلاف است اولی و اشهر ما بین متاخرین جواز است

هرچند احوط در صورت امکان غیر آن ترک استعمال است ثانیا بدانکه خلاف
در اینمقام بعد از اتمام غسل است واما آنچه منفصل میشود در اثنا پس جایز است
استعمال آن در رفع حدث بلا خلاف واما آب قلیل مستعمل در شستن نجاسات
نجس میشود مطلقا متغیر باشد یا نه علی الاصح والاشهر غسله اولی بوده باشد
یا زیاده بر آن در نجاستی که تعدد غسل در آن ضرور است ومراد از آن اجزای
منفصل است واما آنچه در محل میماند بعد از عصر وفشردن پاکست بالاجماع
سوای غساله بول طفل شیرخواره بشرط آنکه پسر باشد نه دختر وسن او زیاده بر دو سال
نباشد وغالب غذای آن شیر باشد وغساله متغیر نشده باشد وغساله استنجا یا از بول
باشد یا از غایط از موضع طبیعی باشد یا غیر آن با اعتیاد وبشرط آنکه متغیر بنجس نباشد
وتعدی فاحش از محل نکرده باشد ونجاست خارج بآن نرسد مماثل باشد با آن
یا غیر مماثل ونجاست غیر مماثل از خون وغیره با آن بیرون نیاید وپیش از استنجا
دست بنجس نرسد پس آب استنجا با شروط مذکوره پاکست وبعضی شرط کرده
در طهارت آن زیاده بر شرایط مذکوره که اجزای متمیزه از نجس در آن نباشد
واحوط رعایت آنست واما غساله حمام که طهارت ونجاست آن از خارج
معلوم نباشد پس در طهارت وجواز استعمال آن خلافست واقوی طهارت
وجواز استعمالست مطلقا هرچند احوط در غیر حال ضرورت اجتنابست

ودیگر مکروهست طهارت وضو باشد یا غسل بآبی که بآفتاب گرم شده باشد
بشرط آنکه در ظرف باشد واما در غیر ظرف مثل حیاض وانهار پس دلیل
بکراهت نیست ودر زایل میشود کراهیت بسرد شدن آن بدانکه حکم مذکور
در مقام اختیار است والا واجبست طهارت بآن بلا اشکال وهمچنین
مکروهست غسل دادن میت بآبی که بآتش گرم شده باشد مگر در مقام حاجت
چنانکه در احکام آب گذشت واما سؤر حیوانات ومراد از آن در اینمقام
آب قلیلی است که برسد بآن جسم حیوان وشک نیست در نجاست آن هرگاه
حیوان ملاقی یا موضع ملاقات از آن نجس باشد واما حیوان طاهر با خلو
موضع ملاقات از نجاست پس مباشرت وملاقات آن باعث تنجس نمیشود
علی الاقوی حلال باشد گوشت آن یا حرام از انواع مسوخ باشد آن حیوان
یا غیر مسوخ مردارخوار باشد یا غیر آن وقول بعضی بنجاست سؤر حیوان حرام گوشت
ومسوخ ومردارخوار خالی از وجه است بلی قول بکراهت سؤر آنها خالی از قوت
نیست وهمچنین مکروهست سؤر حیوان جلال پیش از استبرا وآن حیوانیست
که غذای آن از عذره انسانی باشد بحیثیتی که گوشت واستخوان آن از عذره
بعمل آید وسؤر حایض متهمه بعدم تنزه از نجاست وبعضی لاحق کرده است
بآن هر متهمی را که از نجاست پروا نداشته باشد واین الحاق خالی از وجه نیست

وهم چنین مکروه هست سؤر موش ومار وخر واستر وولد الزنا پیش از
بلوغ یا بعد از آن با عدم اظهار کفر ومستثنی است از سؤر حیوان حرام گوشت
سؤر گربه که آن مکروه نیست وهر آبی که حکم شد بنجاست آن شرعاً جایز
نیست استعمال آن در طهارت مطلقا ودر اکل وشرب در حالت اختیار
وآب مشتبه بنجس در حکم نجس است پس هرگاه دو آب باشد ویکی از آنها نجس
باشد یقینا ومشتبه شود که کدام از آنها نجس است حکم میشود شرعاً
بنجاست هر دو وتطهیر بهیچیک از آنها جایز نیست پس هرگاه آب غیر آنها
ممکن ومقدور نباشد تکلیف تیمم است بالاجماع **مطلب دوم** در بیان
کیفیت تطهیر بآب وآداب آن بدانکه اعیان نجسه که مذکور شد تطهیر
آنها شرعاً با بقای اسم آنها ممکن نیست امّا اعیان طاهره که بملاقات یکی
از آنها نجس شده باشد پس پاک میشود بشستن آن در کثیر وجاری یکدفعه
با زوال عین نجاست از آن مطلقا وهم چنین کافیست یکدفعه در شستن
بآب قلیل با زوال عین نجاست با فشردن آن در چیزی که تفریغ وانفصال
غساله از آن محتاجست بفشردن مثل لباس وامثال آن والا ریختن آب
بآن با زوال عین نجاست کافیست مثل بدن وچوب وسنگ وامثال آنها
که تفریغ غساله از آن محتاج بفشردن نیست مگر در نجاست بول که یکدفعه

درشتن آن بآب قلیل کافیست علی الاقوی بلکه درشستن چیزی که
بنجاست بول نجس شده باشد دو دفعه ضروریست با فشردن آن بعد از آن
هر دفعه در چیزی که تفریغ غساله در آن محتاجست بفشردن والا ریختن
آب بآن دو دفعه کافیست چنانکه در غیر بول مذکور شد ومستثنی است
از بول در حکم مذکور بول طفل شیرخواره باشد اعلی که در باب غساله مذکور
شد که تعدد غسل وفشردن آن در تطهیر آن ضروری نیست بلکه ریختن آب
یکدفعه در طهارت متنجس بآن کافیست مطلقا وپاک میشود ظروف
واوانی متنجسه مثل کوزه وکاسه وغیر آنها مس باشد یا سفال یا غیر آن
بآب قلیل بریختن آب بآن بحیثیتی که بموضع نجس برسد وخالی نمودن آب
از آن یکدفعه در آنچه تعدد غسل در آن ضروری نیست از نجاسات ومتعدد در آنچه
تعدد غسل در آن ضروریست از نجاسات مثل بول هر چند خالی نمودن آب غساله
از آن بآلتی باشد که عود نکند بآن مگر پاک وطاهر وفرقی نیست در این حکم مابین اوانی
وظروف مثبته وغیر آن مشقت داشته باشد نزع وکندن آن یا نه وواجبست
در تطهیر ظروف واوانی بآب قلیل زیاده بر سایر اعیان متنجسه شستن آن
در ولوغ سگ دو دفعه بعد از مالیدن بخاک یکدفعه ودر ولوغ خوک
هفت مرتبه ومراد از ولوغ لیسیدن آنها است چیزی مایعی را که در ظرف هست

از آب و غیره والحاق بعضی لطع را یعنی لیسیدن آنها خود ظرفرا بولوغ در حکم
مذکور محل اشکالست هر چند احوط الحاقست واما افتادن لعاب دهن آنها
بظرف بدون ولوغ ولطع پس در حکم سایر نجاساتست بلا اشکال مثل
ملاقات سایر اعضای ایشان بظروف یا غیر آنها و همچنین حکم مذکور در
ولوغ ولطع مختص ظروف واوانی است واما در غیر آنها مثل سایر نجاسات
کر شستن از آنها یکدفعه کافیست هر چند باب قلیل باشد بشرط زوال
عین چنانکه گذشت و همچنین واجبست شستن ظروف از نجاسات شراب
بلکه مطلق مسکر مایع و از نجاست میته جرذ که نوعیست از موش بیشتر دفعه
در آب قلیل علی الاقوی و احوط هفت مرتبه و این حکم هم مختص بظروف است
واما در غیر آنها پس حکم نجاست آنها مثل سایر نجاساتست که یکدفعه شستن
بازوال العین کافیست هر چند باب قلیل باشد بدانکه اعتبار تعدد در شستن
بعض نجاسات مطلقا مثل بول و در ظروف واوانی مثل ولوغ سگ و خوک
و مسکرات مایعه و میته جرذ در صورت تطهیر باب قلیل است واما هرگاه
باب جاری یا کر فرو برند یکدفعه کافیست مطلقا بازوال العین هرگاه داشته
باشد والا همین فرو بردن با آنها کفایت میکند در طهارت و مستحبست
سه دفعه شستن در آنچه زیاده بر آن اعتبار شده است از عدد مطلقا

واما در تطهیر مایعات متنجسه غیر آب مطلق که حکم آن مذکور شد از
اقسام مضاف وغیره از شیره و دوشاب و روغن و پیه که آب شده و امثال
آنها پس تطهیر آنها باب قلیل جایز و ممکن نیست واما تطهیر آنها بجاری
و کثیر پس مشروطست بغلبه جاری و کثیر بآنها و استهلاک آنها در جاری
و کثیر بحیثیتی که جزء متمیز از آن در جاری و کثیر نماند و الا طاهر نمیشود
هر چند حصول این کیفیت در روغن و پیه کمال اشکال دارد بلکه
بعدم امکان آن عادةً بعید نیست واما جوامد آنها پس هرگاه ظاهر
آنها نجس شده باشد و بباطن نفوذ نکرده باشد بشستن پاک میشود
و هر چند باب قلیل باشد و چربیت مانع از تطهیر نیست و همچنین است
چربیت گوشت و ظروف و بدن و لباس و صابون و پنیر در صورت
تنجس ظاهر آنها که چربیت مانع از تطهیر ظاهر آنها نیست واما تطهیر اعیان
متنجسه و نحوه که نجاست بباطن آنها نفوذ کرده باشد مثل پنیر و برنج
و گندم و جو و خبز و امثال آنها پس تطهیر آنها باب قلیل کمال اشکال دارد
بلکه قول بعدم امکان تطهیر آنها بآن در کمال قوتست واما تطهیر آنها
در جاری و کثیر پس مشروطست بنفوذ آب و رسیدن آن بتمامی اجزاء
متنجسه آن والا طاهر نمیشود و لازم نیست خشک نمودن آنها در صورت

علی الاقوی هرچند احوط اعتبار آنست و در حکم آنهاست زمین خوره
وکوزه و ظرف سفال و چوب با نفوذ نجاست بباطن آنها و اما در صورت
عدم نفوذ پس پاک میشود هر مذکورات بشستن ظاهر آنها مطلقا هرچند باب
قلیل باشد با انفصال غساله از آنها در صورت شستن آنها باب قلیل
و مراعات میشود در این صورت تعدد و عدم تعدد بنحوی که سابقا مذکور
شد **دوم** از مطهرات زمین است و آن پاک میکند زیر کفش و کف پا را
باز وال عین نجاسات از آنها بمشی و براه رفتن باشد یا بمالیدن آنها
بزمین و اما در صورت عدم جرم و رطوبت نجس در آنها پس کفایت میکند
مجرد امساس و گذاشتن آن بزمین و فرقی نیست در تطهیر ما بین اجزای
واصناف زمین از خاک و سنگ و ریگ و غیر آنها و همچنین فرقی نیست
ما بین زمین خشک و تر ما دامیکه گل نشده باشد و اعتبار طهارت زمین
پس اقوی عدم اعتبار است هرچند احوط اعتبار آنست و مراد از کفش
چیزی است که برای نگاهداشتن زیر پا درست کرده باشند هرچند از چوب باشد
و چوب پای بریده در حکم کفش است بخلاف اسفل عصا و کعب نیزه و اما
قول بتطهیر بعض اجزای زمین بعض دیگر را که متنجس شده با امتزاج آنها
تردد و غیر آن بنحوی که اجزاء متنجسه متمیز نباشد نظر بمضمون حدیث

مشهور

مشهور الارض یطهر بعضه بعضا و لزوم عسر اجتناب از بازارها و دهات و
مدارس و مساجد که علم قطعی عادی بتنجس آنها حاصل است با عدم تابیدن
آفتاب و رسیدن باران بآنها چنانکه فاضل مجلسی ع در نظم اللآلی و جناب
شیخ مرحوم در بعض تحقیقات خود میل بآن نموده اند خالی از قوتی نیست
سیوم از مطهرات خاکست که آن مطهر است فی الجمله چنانکه در ولوغ سگ
مذکور شد **چهارم** اجسام قالعه نجس مثل سنگ و چوب و سفال و کلوخ
و خرقه و امثال آنها پس پاک میکند آنها غایط را از موضع معتاد در صورت
عدم تعدی فاحش از محل بشروطی که در احکام استنجا مذکور گردید
پنجم آفتابست و آن پاک میکند چیزی را که خشک کند آنرا باشراق
خود بآن با زوال عین نجاسات از آن هرگاه عین و جرم داشته باشد
از منقول حصیر و بوریا را و از غیر منقول عادة زمین و اجزای آنرا
و همچنین پاک میکند نباتات و اشجار و فواکه را که در اشجارات
هرچند زمان چیدن آنها نزدیک باشد و همچنین پاک میکند دیوارها
و درها و پنجره های منصوبه و اوتاد داخله را و عیب ندارد مشارکت
هوا در خشک کردن آن و کفایت میکند در تطهیر باطن دیوار و امثال
آن تابیدن آفتاب بظاهر آن با خشک شدن جمیع آن **ششم** آتش است

وآن پاک میکند چیزیرا که خاکستر یا ذغال کند و همچنین پاک میکند
گل متنجس را بسفال و آجر کردن علی الاقوی پس هرگاه از گل نجس خشت
و کوزه و تنور و امثال آنها بسازند و آنها را با آتش بپزند که تا بحد سفال
و آجر برسد پاک گشته و شیخ طوسی علیه الرحمة ادعای اجماع امامیه بر این
نموده هفتم نقصان است در عصیر عنب که نقصان دو ثلث از آن پاک میکند
ثلث باقی را و همچنین کشیدن مقدار از آب چاه پاک میکند آب باقی را
بنا بقول بنجاست بمجرد ملاقات نجس ولکن اقوی در آن عدم نجاست است
بمجرد ملاقات بدون تغییر در اوصاف چنانکه در احکام آب مذکور
گردید هشتم زوال التغیر است که آن پاک میکند آب جاری و آب چاه و آب
باران را در حال نزول از آسمان چنانکه گذشت نهم استحالات است
مثل آنکه میته یا غایط خاک و کرم شود و نطفه و علقه حیوان طاهر العین
شود و آب نجس بول یا شیر حیوان حلال گوشت و سگ و خوک و سایر
اعیان متنجسه مستحیل بخاک و نمک شود دهم انقلاب است مثل آنکه شراب
و عصیر عنب بعد از غلیان و اشتداد و پیش از ذهاب دو ثلث آن
سرکه شود یازدهم انتقال است مثل آنکه خون انسان یا حیوان که
نفس سائله داشته باشد بشکم پشه و شپش و کیک و امثال آنها

که نفس سائله ندارند منتقل شود دوازدهم اسلام است و آن پاک میکند
بدن کسی را که مسلمان شود از نجاست کفر سیزدهم زوال عین نجاست
و بآن پاک میشود بواطن اعضا مثل باطن دهن و گوش و چشم و بینی
و فرج و همچنین پاک میشود بآن رطوبت حادثه در آنها مثل آب دهن
و اشک چشم و آب بینی و همچنین چرک دندان و اما سایر اجسام خارجه
مثل سرمه در چشم و بقیه طعام در بیخ دندان پس بزوال العین پاک نمیشود
بلکه لابد است از شستن آنها و پاک میشود بقیه طعام از دهن بمضمضه نمودن
بلکه تعدد در غیر نجاست بول دو مرتبه در نجاست بول چهاردهم غیبت است
و مراد از آن غایب شدن انسان و یا حیوان است از نظر و آن مطهر است
با زوال العین نجاست در حیوان عجم مطلقا و در انسان در صورت عدم علم
بعدم تطهیر و اشتراط علم بنجاست خالی از وجه است و فرقی نیست در حکم
مذکور مابین مکلف و غیر مکلف پانزدهم تبعیت است و پاک میشود
بآن طفل کافر که اسیر مسلمان بتبعیت مسلم سابی و آلات پختن شیره انگور
بعد از ذهاب دو ثلث آن از ظروف آن و چمچه و بدن و لباس مباشر آن
و اجسام خارجه که پیش از ذهاب دو ثلث آن در آن هست از بقیه خاکی که با آن
مخلوط میشود و چیزی که با آن ریخته اند از بید و سیب و زرد آلو و غیر آن پس همه
اینها بتبعیت پاک میشود بعد از ذهاب دو ثلث آن و همچنین پاک میشود

بآن آلات نزح آب چاه بعد از تمام شدن مقدار منابع نجاست آن بملاقات
نجاست مطلقا و بعد از زوال تغییر بنزح بنا بر مختار از دلو و ریسمان و اطراف
چاه و تخته میت را بر آن غسل میدهند و دستهای غسال و خرقه که عورت میت
میت را بآن ستر میکنند فصل بدانکه ثابت میشود نجاست بعلم قطعی و اخبار
ذو الید مالک باشد یا مستاجر و شهادت عدلین و ثابت نمیشود بظن و خبر
واحد هر چند عادل باشد علی الاقوی و بعد از ثبوت هرگاه موضع نجاست معلوم
باشد واجبست تطهیر آن بخصوصه و هرگاه مشتبه باشد واجبست تطهیر
هر جزوی که احتمال ملاقات نجاست بآن است در محصور هرگاه از برای مصلی
علم بهم رسید بنجاست غیر معفو در بدن یا لباس پیش از دخول بنماز پس واجبست
ازاله و تطهیر آن پیش از دخول بنماز و هرگاه با آن نماز کند نمازش باطلست
هر چند از روی سهو باشد و اگر بعد از نماز علم بنجاست بهم رسید نمازش
صحیح است و اعاده ضرور نیست هر چند وقت باقی باشد و اگر در اثنای نماز
عالم شد بنجاست لباس و انداختن آن و کندن آن محتاج بفعل کثیر نیست
لباس را میاندازد و هرگاه انداختن محتاج بفعل کثیر است یا آنکه نجاست در
بدنست و ازاله آن محتاج بفعل کثیر است نماز را قطع میکند و بعد از
تطهیر استیناف میکند هرگاه وقت وسعت داشته باشد و الا نماز را تمام
میکند و قضای آن ضرور نیست و هم چنین حکم عروض نجاست در اثنای نماز

مبحث دوم در بیان انواع نماز است بدانکه نماز بر دو قسم است واجب
و سنت و واجب از آن هفت است اول نماز یومیه و پنجگانه که در هر شبانه روز
واجبست که سه تا از آن چهار رکعتیست که ظهر و عصر و عشا و یکی از آن
سه رکعتیست که نماز مغرب و یکی دو رکعتیست و آن نماز صبح است
دوم نماز جمعه سیم نماز عیدین یعنی عید قربان و عید رمضان چهارم نماز آیات
پنجم نماز طواف خانه کعبه است ششم نماز اموات است هفتم نمازیست که بنذر
و عهد و یمین واجب میشود اما نماز احتیاط و قضا و نمازی که باکبر اولاد واجب
میشود از پدر پس همه اینها داخل یومیه است و اما نمازی که باستیجاره واجب
میشود پس داخل یکی از مذکورات است و کیفیت و آداب هر یک از نمازهای هفتگانه
سوای نماز اموات که در احکام میت بتفصیل مذکور شده در فصلی بیان میشود
ان شاء الله و اما نماز سنتی پس عدد آن بسیار است و باعتبار حصر ندارد و افضل
انواع آن نوافل راتبه یومیه است علی الاشهر فتوی و دردایند که سی و چهار رکعت باشد
هشت رکعت نافله ظهر است پیش از آن و هشت رکعت نافله عصر است پیش از آن
و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از آن و دو رکعت نافله عشا است نشسته بعد از
آن و جایز است ایستاده بلکه افضل است علی الاقوی و دو رکعت نافله صبح است
پیش از آن و هشت رکعت نافله شب و دو رکعت نماز شفع است بعد از آن
و یک رکعت نماز وتر است بعد از آن و ساقط میشود در سفر و خوف که موجب

نمی‌ریزد نوافل نمازهای مقصوره اما سقوط نوافل ظهر و عصر پس محل اتفاق است
و اما نوافل عشا پس سقوط آن محل خلافست و اقوی عدم سقوط است و هم
دو رکعت از نوافل مذکوره بیک تشهد و سلام تمام میشود مثل نماز صبح
مکرر وتر و لهذا که آن نماز بانفراده بیک تشهد و تسلیم است **مبحث سیم**
در بیان شرایط و مقدمات نماز است سوای نماز میت و آن شش چیز است
اول طهارت از حدث و خبث است و آن بتفصیل تمام مذکور گردید **دوم**
وقت است که دخول آن شرط صحت نماز است و پیش از آن نماز صحیح نیست
و بعد از آن قضا میشود و در آن دو فصل است **فصل اول** در بیان اوقات
فرایض یومیه است و آن بر دو قسم است وقت اجزاء و وقت فضیلت اما
اما اول پس اول وقت ظهر زوال آفتابست و معلوم میشود بزیادتی سایه
شاخص بعد از رسیدن بنهایت کوتاهی در بعض بلاد مثل بلاد ما یا بحدوث سایه
بعد از تمام شدن آن چنانکه در بعض بلاد و در بعض ایام سال اتفاق می افتد
و میکشد وقت آن تا آنکه مقدار ادای عصر بغروب بماند و اول وقت عصر
بعد از گذشتن مقدار ادای ظهر است از اول زوال و میکشد وقت آن
تا غروب و مراد از غروب ذهاب حمره مشرقیه و آن سرخی است که بعد از غیبوبت
قرص آفتاب در سمت مشرق ظاهر میشود پس مقدار ادای ظهر از اول زوال وقت
مختص ظهر است چنانکه مقدار ادای عصر از آخر وقت مختص عصر است و ما بین

آنها وقت مشترک است ما بین ظهر و عصر و اول وقت مغرب ذهاب حمره مشرقیه
در طرف شدن آنست در سمت راس و میکشد وقت تا آنکه مقدار ادای عشا بنصف
شب بماند و اول وقت عشا بعد از گذشتن مقدار ادای مغربست از غروب که
ذهاب حمره مشرقیه است و میکشد وقت عشا تا نصف شب پس مقدار ادای
مغرب از اول وقت مختص مغربست و مقدار ادای عشا از آخر وقت مختص
عشا است و ما بین آنها وقت مشترک است ما بین مغرب و عشا و مختلف میشود
مقدار ادای هر یک از فرایض مذکوره بحسب اختلاف حال آن از قصر و اتمام و سرعت
و بطوء در قرائت و افعال واجبه و حصول شرایط و عدم حصول آنها پس وقت
مختص هر یک از ظهر و عصر و عشا در حضر و محل اقامت با حصول شرایط از طهارت
و غیره مقدار ادای چهار رکعتست و با عدم حصول شرایط مثل طهارت و غیره
آن مقدار ادای چهار رکعت و فعل طهارت و غیر آنست از شرایط مفقوده
برای حاضر و مقیم و مقدار دو رکعت و فعل طهارت و غیر آنست از شرایط مفقوده
برای مسافر و خائف و هم چنین است نماز مغرب نسبت بحصول شرایط و عدم آن
پس وقت مختص مغرب مقدار سه رکعت است برای واجد شرایط از طهارت
و غیره و مقدار سه رکعت و فعل شرایط است از طهارت و غیره برای فاقد آنها
و ثمره اختصاص وقت و اشتراک آن ظاهر میشود در صورتیکه شخص نماز عصر را
پیش از نماز ظهر گذارد ناسیا پس هر گاه تمام اجزای عصر در وقت مختص ظهر

واقع شده است باطل است و اگر در وقت مشترک واقع شده صحیح است و
هم چنین صحیح است در صورت دخول وقت در اثنای آن و اما گذاردن عشا ناسیا
در وقت مختصه مغرب پس صحیح است بجهت دخول وقت مشترک در اثنای آن
لا محاله و اما گذاردن ظهر در وقت مختصه عصر و مغرب در وقت مختصه عشا
ناسیا یا بظن بقای وقت مشترک پس هرگاه تمام ظهر و مغرب در خارج وقت
مشترک که وقت مختصه عصر و عشا است واقع شده هر یک از ظهر و مغرب
قضا است و هرگاه بعضی از رکعات آنها در وقت مشترک واقع شده هر چند
یک رکعت باشد ادا است و اول وقت نماز صبح طلوع فجر ثانی است و میکشد
وقت آن تا طلوع آفتاب پس هرگاه کسی مقدار ادای یک رکعت از آخر وقت هر یک
از فرایض مذکوره ادراک نماید وقت را ادراک کرده است و نماز در آن ادا خواهد
شد و اما وقت فضیلت پس وقت فضیلت ظهر از اول زوال آفتاب است
تا وقتی که سایه شاخص بمقدار قامت آن برسد و برای عصر بعد از فضیلت ظهر
تا وقتیکه سایه شاخص بمقدار دو قامت آن برسد و برای مغرب از اول
وقت آنست تا ذهاب و برطرف شدن شفق که در جانب مغرب ظاهر میشود
و برای عشا از زوال شفق مغربی است تا ثلث شب و برای صبح از اول طلوع فجر
ثانی است تا ظهور حمره در جانب مشرق که پیش از طلوع آفتاب ظاهر میشود فصل
دوم در بیان وقت نوافل یومیه است بدانکه وقت نماز نافله ظهر از اول

زوال

زوال است تا وقتیکه سایه حادث بعد از ظهر بمقدار دو سبع شاخص باشد و برای
نافله عصر از اول وقت عصر است تا وقتیکه سایه حادث بعد از ظهر بمقدار
چهار سبع برسد از اخبار مستفاد میشود امتداد وقت هر یک از آنها بعد از امتداد
وقت فضیلت آنها که مثل و مثلین باشد و این احتمال خالی از قوت نیست و برای
نافله مغرب بعد از گذشتن مقدار ادای آنست از اول وقت آن تا زوال
حمره مغربیه و برای نافله عشا بعد از گذشتن مقدار ادای آن تا نصف شب
و برای نافله صبح از طلوع فجر اول است تا ظهور حمره مشرقیه و برای نافله شب
بعد از نصف اول شب است تا طلوع فجر ثانی که صبح صادق باشد و شفع و وتر
از جمله نافله شب است و هرگاه از نافله چهار رکعت پیش از طلوع صبح ادراک
نماید باقی را بعد از طلوع صبح بجا آورد و بصبح فراهم میشود از اول وقت
و مکروه هست گذاردن نافله مبتداء یعنی نافله که مکلف تبرعا میکند بدون
حصول سبب شرعی بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا غروب
آفتاب و در وقت طلوع آفتاب و غروب آن و در وقت رسیدن آفتاب بوسط
آسمان تا از وسط بگذرد و بعضی استثنی کرده‌اند از صورت اخیره روز جمعه را
که مستحب است در آن وقت دو رکعت از نوافل روز جمعه و این استثنی بیجا نیست
بجهت آنکه دو رکعت مذکور در وقت مزبور از روز جمعه از نوافل مبتداء
نیست بلکه سبب شرعی دارد و کراهت نماز در اوقات مذکوره مخصوص

نوافل مبتدا است بدانکه جایز است مقدم داشتن نافلهٔ شب بنصف
برای کسانی که عذر داشته باشند مثل شدت سرما و گرانی خواب و خستگی که
مانع برخواستن نصف شب باشد ولکن قضا در صورت مسطوره افضل از تقدیمست
و اعتماد نمیشود در دخول وقت مگر بعلم قطعی در صورت امکان تحصیل آن
واما در صورت عدم امکان تحصیل آن پس اعتماد میشود بظنی که حاصل میشود
از ورد و صنعت و درس و نحو آنها پس هرگاه نماز کند بظن دخول وقت
و بعد معلوم شود که در حین دخول بنماز وقت داخل نشده بود پس هرگاه
تمام نماز در خارج وقت واقع شده است باطل است و اگر وقت در اثنای
نماز داخل شده است صحیح است و همچنین صحیح است نماز در صورت اسناد
اشتباه بدانکه نماز را در اول وقت کردن افضل است خصوصاً نماز صبح و مغرب
و تاخیر نماز از اول وقت کراهیت بهم دارد مگر در چند صورت اول
تاخیر نماز عصر است تا وقت فضیلت آن چنانکه گذشت دوم تاخیر نماز
عشا تا زوال حمرهٔ مغربیه سیم تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت گرم
باشد تا گرمی هوا کمتر شود چهارم تاخیر نماز زنی که استحاضهٔ کثیره داشته باشد
پس بتاخیر میاندازد نماز ظهر و عصر را باخر وقت که جمع نماز را بیک غسل
در یابد پنجم تاخیر هریک از نماز ظهر و عصر که تا نافلهٔ آنها را بجا بیاورد
ششم تاخیر امام نماز را برای انتظار ماموین هفتم تاخیر نماز ماموم برای انتظار

امام هشتم تاخیر مسافر نماز خود را اگر تا بمنزل برسد هرگاه آداب نماز را
در منزل بهتر بجا بیاورد نهم تاخیر حاج نماز مغرب و عشا را در
شب عید تا بمشعر الحرام برسد دهم تاخیر نماز مغرب برای روزه دار که بسیار
گرسنه باشد که مانع از اقبال نفس و حضور قلب باشد یا دیگری انتظار
او را میکشد که با او افطار کند یازدهم تاخیر مربیهٔ طفل نماز ظهر و عصر که تا
آنها را با مغرب و عشا در جامهٔ پاک یا قلیل النجاسه در یابد دوازدهم
تاخیر نماز حاضر است برای کسی که بقضای نماز گذشته مشغول است سیزدهم
تاخیر نماز ادا است برای گذاردن آن در مسجد چهاردهم تاخیر ذوی الاعذار
مثل کسی که عاجز از ساتر یا اوصاف آن از طهارت و غیره و عاجز از قیام
و امثال آن از مراتب راجحه باشد با احتمال زوال عذر در آخر وقت
سیم از شرایط نماز استقبال قبله است و آن عین کعبهٔ معظمه است برای کسی که
مشاهدهٔ آن برای او ممکن و مقدور باشد بدون مشقت کثیره که عادةً متحمل
آن نمیتوان شد هر چند مشاهدهٔ آن برفتن بالای کوه و پشت بام باشد
مثل اهل مکه و ابطح و کسی که در آنها باشد پس استقبال عین کعبه برای آنها
واجبست بحیثیتی که هرگاه خطی مستقیم از هر جزء از بدن آن بکشند بجزئی از
اجزاء کعبه منتهی شود پس هرگاه بعضی از بدن آن از محاذات عین کعبه خارج باشد
نمازش باطلست و در حکم عین کعبه است از فوق آن تا آسمان و از تحت آن

تا زیر زمین پس هرگاه کسی در کوه بلند یا در چاه عمیق که از حد کعبه بالا
یا پایین باشد و محاذی عین کعبه باشد نماز کند نماز او صحیح است و کسی که در
اندرون کعبه نماز میکند استقبال میکند هر جزء را که خواهد از دیوارهای
و هم چنین است کسی که در بام کعبه نماز کند بشرط آنکه جزئی از اجزای آن در
پیش روی او در جمیع احوال نماز بماند و اما کسی که از کعبه دور است بحیثیتی
که مشاهده عین کعبه برای او مقدور نیست قبله برای او جهت کعبه است علی
الاصح و مراد از جهت سمتی است که تجویز بشود بودن کعبه در هر جزئی از اجزای
آن و مقطوع شود بعدم خروج کعبه از مجموع آن سمت و معلوم میشود جهت
بمحراب معصوم و الا اعتماد میشود در معرفت آن بعلامات منصوصه مستنبطه از اعتبارات
رصدیه پس علامت اهل عراق عرب مثل بغداد و کوفه و بلادی که در طول بلد
موافق آنها است گردانیدن جدی است در حال ارتفاع و انخفاض برپشت
منکب راست و علامت شام گردانیدن آفتاب بر پشت کتف ایسر و گردانیدن
سهیل است در اول طلوع و بروز آن در میان دو چشم و علامت بعض بلاد
مغرب مثل حبشه و بربر گردانیدن ثریا است در وقت طلوع آن بجانب راست
و عیوق را در وقت طلوع بجانب چپ و یمن مقابل شامی است در علامات و این
علامات از برای هر یک از اهل بلاد مذکوره معتبر است در تمیز جهت بعد از
عجز از محراب معصوم و بعد از عجز از آنها جایز است اعتماد در معرفت جهت قبله

بمحراب مساجد و توجه قبور مقابر بلاد اسلام که واقع باشد بلده مثل
دهات یا بزرگ مثل قصبات و شهرها و اعتماد نمیشود بمحارب و مقابر
بلاد مجهوله و با عجز از آنها یا ظهور خطا در آنها اعتماد میکند بظن حاصل
از اجتهاد خود و با عجز از آن تقلید میکند بعدل عارف بقبله مرد باشد
یا زن بنده باشد و یا آزاد و معتبر نیست عدالت در اعتماد بقول صاحب
منزل مالک باشد یا مستاجر و با عجز از آن نماز میکند بهر یک از چهار
طرف متقاطع در صورت احتمال بودن جهت قبله در هر یک از آنها با امکان
والا اکتفا میکند بهر چه ممکن است علی الاشهر و قول بقرعه در صورت مسطوره
شاذ است و عمل بآن در صورت عجز مکلف از زیاده بیک نماز بجهت ضیق وقت
یا غیر آن از اسباب عجز موافق احتیاط است و در صورت ظهور خطا در استقبال
قبله بعد از نماز اعاده ضرور است هرگاه قبله در پشت سر او بوده باشد
و اگر قبله در جانب راست یا چپ آن بوده اعاده نماز لازم است هرگاه وقت باقی باشد و الا اعاده ضرور نیست
وقت باقی باشد یا نه و اگر قبله ما بین پیش روی او و یکی از دو جانب او
باشد اعاده ضرور نیست مطلقا وقت باقی باشد یا نه و مثل صورت استدبار است
در وجوب اعاده مطلقا در وقت و خارج آن صورت بودن قبله در ما بین
پشت سر و یکی از دو جانب او و اگر خطا در استقبال در اثنای نماز ظاهر
شود پس در هر یک از صور مذکوره استیناف واجب است مگر در صورت
بودن قبله ما بین پیش رو و یکی از دو جانب او که در این صورت استیناف

نماز مزبور نیست بلکه بعد از ظهور آن راست میشود بقبله و نماز را
تمام میکند و اعاده هم ضرور نیست مطلقا بلکه همان نماز کافیست
و ساقط میشود اعتبار استقبال القبله در حال ضرورت مثل خوف
و عدم تمکن از استقبال آن بجهت مرض و ضعف و امثال آنها
یا عدم وجود معاون که او را بسوی قبله گرداند و هرگاه معاون
موجود باشد هرچند باجرة مقدوره باشد که ضرر بحال او نرساند
استعانت لازم است و واجبست استقبال قبله در نماز واجبی برای
کسی که در کشتی یا بر راحله بجهت ضرورت نماز میکند با امکان استقبال
هرچند در بعض نماز باشد و الا استقبال میکند در تکبیرة الاحرام
با امکان آن و الا ساقط میشود مطلقا و همچنین واجبست استقبال
قبله بحسب امکان در نماز واجبی برای کسی که ماشیاً نماز میکند بجهت
ضرورت هرچند در بعض آن و در تکبیرة الاحرام تنها باشد و الا
ساقط میشود مطلقا و حکم مذکور اثر دارد در نماز مطارده یعنی جنگ مغلوبه
که بحسب امکان استقبال قبله در آن ضرور است و الا ساقط است
خلاصه استقبال قبله در نماز واجبی بقول مطلق واجبست در جمیع احوال
بحسب امکان و قدرت و اما در نوافل و نمازهای سنتی پس میان فقها
خلاف است در وجوب آن و احوط در حال استقرار رعایت آنست و اما

درکشتی

در کشتی و بر راحله و در حال راه رفتن وجوب استقبال ساقطست
مطلقا هرچند ممکن و مقدور باشد و اما رعایت آن بحسب امکان خصوصاً
در تکبیرة الاحرام افضل است چهارم از شرایط و مقدمات نماز
پوشیدن عورتست برای مرد و زن بنده باشد یا آزاد مگر در نماز
میت که ستر عورت در آن ضرور نیست و مراد از عورت که پوشیدن آن
از شرایط نماز است قبل و دبر و خصیه است از مرد علی الاشهر و مجموع بدن
سوای کف دستها و پاها و رو از زن و ساقط است پوشیدن سر از
کنیز و دختر نابالغ پس هرگاه کنیز در اثنای نماز آزاد و دختر بالغ شود
واجبست پوشیدن سر با آنها هرگاه محتاج بفعل منافی نباشد و الا واجبست
قطع نماز و استیناف با وسعت وقت و خنثی در حکم زن و مبعض از
کنیز در حکم آزاد است و واجبست پاک و طاهر بودن ساتر بلکه لباس
مطلق مصلی از نجاست غیر معفو در حال اختیار و اما در حال ضرورت
مثل شدت سرما و امثال آن پس جایز است پوشیدن لباس نجس در نماز
در آن حال و صور عفو از نجاست بتفصیل است که در باب طهارت مذکور
گردید و واجبست مباح بودن آن پس جایز نیست نماز در لباس مغصوب
با علم بغصبیت آن هرچند ساتر نباشد مثل انگشتر و امثال آن و اما
در صورت جهل بغصبیت پس نماز در آن صحیح است و اما در صورت

نسیان غصبیت پس لحوط اعادهٔ نماز است مطلقا در وقت و در خارج
آن و معذور نیست جاهل بحکم غصبیت از حرمت پوشیدن آن و بطلان
نماز در آن و همچنین باطل است نماز در پوست و موی و پشم حیوان حرام
گوشت هرچند تزکیه شده باشد مگر خز و سنجاب که نماز در پوست و موی
آنها صحیح است و رجوع میشود در معرفت آنها باهل خبره و همچنین باطلست
نماز در پوست میته هرچند خوردن گوشت او حلال باشد یا تزکیه واما
در موی و پشم آن پس صحیحست نماز در آنها بشرط شستن موضع اتصال ازآنها
ببدن میته هرگاه آنها را از بدن میته کنده باشند واما در صورت
قطع و بریدن پس صحت نماز در آنها محتاج بشستن نیست و همچنین باطلست
نماز مرد در حریر محض و در حکم حریر محض است ممزوج بغیر آن با استهلاک
غیر حریر بجهت قلت آن پس پوشیدن آن برای مرد جایز نیست مطلقا هرچند
در غیر نماز باشد در حالت اختیار واما در حال ضرورت مثل شدت سرما
و امثال آن پس جایز است پوشیدن آن برای مرد هرچند در نماز باشد مثل
جنگ و مستثنی است از آن مطلقا هرچند در نماز باشد اجزای که نماز در آن
تمام نمیشود مثل تکمه و جوراب و کلاه و سجاف جامه که زیاده از مقدار وسعت
چهار انگشت نباشد و جایز است پوشیدن حریر محض برای زن مطلقا
هرچند در نماز باشد واما حریر ممزوج بغیر با عدم استهلاک غیر پس پوشیدن

آن جایز است مطلقا برای مرد و زن در نماز و غیر آن مثل افتراش
و تدثر و توسد بحریر محض که آنها جایز است مطلقا و در حکم حریر محض است
طلا که پوشیدن برای مرد جایز نیست مطلقا هرچند در غیر نماز باشد
و نماز مرد در آن باطلست هرچند انگشتر باشد در حال اختیار واما
در حال ضرورت پس پوشیدن آن مثل حریر محض است هرچند در نماز
باشد و خنثی در باب پوشیدن حریر و طلا در حکم زنست بدانکه پوشیدن
عورت بحسب امکان واجبست با مراعات اوصاف مذکوره در ساتر هرچند
بحشیش و علف و گل باشد پس هرگاه ساتر با اوصاف معتبره ممکن و مقدور
نباشد نماز میکند عریان در حالت اختیار ایستاده در صورتیکه نگاه
کننده نباشد و میگذارد دست خود را بقبل خود با امکان و اشاره میکند
برای رکوع و سجود بسر خود و هرگاه نگاه کننده باشد نماز میکند نشسته
با اشاره و هرگاه گودالی باشد که کسی او را نبیند واجبست رفتن بان
و نماز میکند در آن با رکوع و سجود بدانکه جایز است نماز در چیزیکه پشت
قدم را بپوشد هرچند ساق نداشته باشد علی الاصح و قول بعض ببطلان
نماز در آن خالی از وجه است و مستحب است نماز در نعل عربیه و در لباس
سفید و با عمامه و مکروهست نماز در لباس سیاه سوای عمامه و عبا و کفش
و چکمه و مانند آن که نماز در سیاه از آنها مکروه نیست هرچند سفید

سفید بودن آنها نیز افضل است و هم چنین مکروهست نماز کردن
بدون عمامه و با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد و بدون ردا برای
امام و با نقاب برای زن و بستن دهن برای مرد و زن هرگاه مانع
از واجبات قرآءت و سایر اذکار نباشد و الا حرام میشود و هم چنین
مکروهست در لباس کسی که پاک از نجاست و غصب نداشته باشد
و در باب لباس مصور و در انکشتری که صورتی در آن باشد و در قبای
بند بسته و مکروهست در نماز آهن ظاهر با وجود نکاه داشتن
هر چند نکین انکشتر باشد و اما آهن که ظاهر نباشد عیب ندارد
و مکروهست در نماز اشتمال صما یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل
در آوردن و بیک دوش انداختن و مکروهست نماز در لباس رقیق
و در خلخال که صوت و صدا داشته باشد **پنجم** از شرایط و مقدمات
نماز مباح یا مملوک بودن مکان مصلی است عیناً او منفعة مثل
استجاره و در حکم استجاره است استعاره در حکم استعاره است اذن
مالک بنماز کردن در آن صراحة مثل آنکه بکوید که در ملک من نماز
کن یا ضمنا مثل آنکه بکوید که در ملک من باش یا فحوا مثل آنکه مالک بملک
خود مهمان بیاورد یا بشاهد حال مثل صحرا با عدم ظهور منع از مالک
و عدم تضرر آن بنماز کردن در آنجا و هم چنین است حمام و کاروانسرای

که شاهد حال دلیل است بر رضای مالک بنماز کردن در آنها و در حکم
استجاره است وقف نسبت بموقوف علیه عموما و خصوصا پس جایز
نیست نماز در مکان مغصوب برای غاصب و غیر آن مگر در صورت اذن
مالک و هم چنین جایز نیست نماز در ملک غیر بدون اذن مالک هر چند
مالک منفعت باشد مثل مستاجر و موقوف علیه و امثال آنها و مراد
از مکان در این مقام آنست که مشغول کند آنرا مصلی و قرار گیرد بر آن
هر چند در بعض احوال نماز باشد بی واسطه یا با واسطه یا بوسایط
پس داخل مکان مصلی نیست چیزی که خارج از آن باشد مثل دیوار
عمارت و خانه و سقف آن که مصلی در جوف آن نماز میکند پس مغصوب
بودن آنها باعث بطلان نماز نمیشود و باطل میشود نماز در مکان
مغصوب با علم مصلی بغصبیت آن هر چند جاهل بحکم آن باشد و اما
در صورت جهل بغصبیت آن نماز صحیح است در صورت نسیان غصبیت پس
احوط اعاده است مطلقا در وقت یا در خارج آن چنانکه در غصبیت
لباس کذشت اینها همه در صورت اختیار است و اما در حال ضرورت مثل حبس
بودن شخص در مکان مغصوب و نحو آن پس در صحت نماز در آن حرفی نیست
بشرط عدم تعدی از قدر ضرورت و هم چنین واجبست خالی بودن محل نماز
از نجاست متعدیه که ببدن و لباس مصلی سرایت کند بوجهی که در نماز

معفو نیست پس هرگاه سرایت کند یا سرایت کند بوجه معفو مثل خون
کمتر از درهم یا بلباسی که نماز تمام نمیشود با آن مثل جوراب و کلاه و امثال
آنها چنانکه سابقا مذکور شد عیب ندارد مگر مکان سجده که طهارت
آن شرط است مطلقا از نجاست متعدیه و غیر آن تر باشد یا خشک
معفو باشد یا غیر معفو هرچند افضل پاک بودن تمام مکان مصلی است
از نجاست هرچند خشک و غیر متعدی باشد و افضل اماکن برای نماز
مساجد است و افضل آنها مسجد الحرام است که یکنماز در آن برابر صد
هزار نماز است در ثواب و خانه کعبه داخل مسجد الحرام است در حکم مذکور
با زیادتی که مقدمه ندارد و پستر از آن در فضیلت مسجد پیغمبر است در مدینه
منوره که یکنماز در آن برابر ده هزار نماز است در ثواب و پستر از آن
مسجد کوفه و مسجد اقصی که بیت المقدس میگویند که ثواب یکنماز در آنها
برابر هزار نماز در ثواب و در مسجد جامع یکنماز برابر صد نماز است
و در مسجد محله و قبیله برابر بیست پنج نماز است و در مسجد بازار برابر
دوازده نماز است و مسجد زن خانه آنست باینمعنی که نماز او در
خانه خودش افضل از رفتن آنست بسوی مساجد و نماز آن در اندرون
خانه افضلست از بیرون خانه و بیرون خانه افضل از بام خانه و
مکروهست نماز در محل غسل از بیوت حمام و در بیت الخلا

و در بیوت نار مثل مطبخ و تون حمام و در امثال آنها و در خانه مجوس
و کراهت زایل میشود از آن بپاشیدن آب و در خوابگاه شتر و در صحرای
آب هرچند در وقت نماز آب در آنجا نباشد و در زمین شوره زار
و در بالای برف و در خانه که مجوس در آنجا باشد هرچند خانه او نباشد
و در خانه که سگ در آنجا باشد و در مرابط دواب مثل طویله و در روی
خاک که مورچگان از سوراخ خود بیرون آورده باشند و در قبرستان
نماز کردن و بسوی قبر نماز کردن هرچند یک قبر باشد و زایل میشود کراهت
بحایل هرچند بعصا باشد یا بدور شدن از آن بمقدار ده ذراع اما
هرگاه قبر در پشت سر یا در یکی از دو جانب آن باشد کراهت نیست و مکروه است
نماز کردن در میان جاده و راه مردم خالی باشد از مارّه یا مشغول بآن
بشرط عدم تعطیل مارّه و با تعطیل حرامست و مکروهست نماز در جائی
که پیش روی مصلی آتش باشد مثل چراغ و مجمره و غیر آن یا پیش روی صورت
باشد و کراهت زایل میشود بپوشیدن آن یا پیش روی قرآن یا در کشاده
باشد یا پیش روی او روی انسان باشد و مکروهست نماز در خانه
که مست کننده در آن باشد و در جائی که حیوانات را در آنجا ذبح میکنند و هرگاه
مرد و زن در یکجا نماز کنند و حایلی که مانع دیدن یکدیگر باشد در میان
ایشان نباشد و مسافت در ما بین آنها کمتر از ده ذراع باشد احوط

آنست که مرد پیش او بایستد زن پشت سر او باشد در حال نماز و اگر
زن در پیش روی مرد و یا در پهلوی او نماز کند نماز هر دو باطل می شود
هرگاه در شروع کردن بنماز مقترن باشند و الا نماز هر یک که بعد از
دیگری شروع بنماز کرده باطل میشود زن باشد یا مرد و فرق در این
مابین محرم و اجنبیه و منفرده و مقتدیه و در نماز مابین واجبه و مندوبه
و بعضی بکراهیت آن قایلند و لکن قول اول احوط است و زایل میشود
منع در صورت وجود حایل و بمسافت ده ذراع مابین ایشان و در حکم
حایلست ظلمت و کوری علی الاصح و حکم مذکور در حال اختیار است و اما
در حال ضرورت و اضطرار پس نماز میکند بحسب امکان و جایز است نماز
در بیع و کنایس که معبد یهود و نصاری است باذن ارباب آنها و بدون
علی الاقوی و سنت است که بموضع نماز از آنها آب بپاشد و بگذارد
که خشک شود و بعد از آن نماز کند و شرطست در موضع پیشانی از
اعضای سجده زیاده بر طهارت که بلندی و پستی از موقف مصلی
زیاده از سمک خشت نباشد و احوط اعتبار این در سایر اعضای
سجده است و جایز نیست سجده مگر بر زمین و چیزی که از زمین روید
غیر ماکول و ملبوس که خوردن و پوشیدن آن معتاد باشد هر چند
در بعض بلاد باشد بالفعل یا بقوه قریبه مثل گندم و برنج و جو و آرد

که خوردن

که خوردن آنها موقوف بطبخ و امثال آنست و پنبه و پشم و ابریشم
که پوشیدن آنها موقوف برشتن و تابیدن و بافتن است پس سجده
بهیچیک از آنها و امثال آنها که از جنس خوردنی و پوشیدنی است جایز
نیست و اما چیزی که خوردن آن معتاد نیست مگر در حال ضرورت مثل
برگ درخت و بعضی از اقسام نباتات و بیخ و در بیشتر آنها که در حال گرسنگی
و مرض برای اکل و دوا استعمال میشود سجده بآن جایز است و هم چنین است
چیزی که بجهت تغییر صورت از جنس خوردنی بیرون رفته باشد مثل
پوست بادام و پوست هسته زردآلو و امثال آنها پس سجده بر آنها بعد
تغییر مذکور جایز است و جایز نیست سجده بر معادن مثل نقره و زر
و مس و آهن و فیروزه و عقیق و امثال آنها و چیزی که بجهت استحاله
از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل نوره و گچ بعد از سوختن آنها
و مثل آنها است خاکستر و زغال در عدم جواز سجود بر آنها و اما
سفال و آجر پس اقوی جواز سجود است بآنها و جایز است سجده بکاغذ
مطلقا و مکروه است بمکتوب از آنها اینها همه در صورت اختیار است
و اما در حال اضطرار و ضرورت که چیزی از ما یصح به السجود مقدور
نباشد پس سجده میکند بر پنبه و کتان و با عجز از آنها سجده میکند
بمعادن هرگاه مقدور باشد و الا سجده میکند بکف دست خود

وافضل از همه در حال اختیار زمین است واکمل آن تربت حسینیه است
علی مشرفها وآبائه واولاده الطاهرین افضل الصلوة واکمل السلام
ومعتبر از موضع پیشانی در سجود مسمی است وصدوق علیه الرحمه
بمقدار درهم تقدیر نموده ولکن اول اقوی است واستیعاب افضل است
ششم از شرایط ومقدمات نماز اسلام پس صحیح نیست نماز مثل
سایر عبادات از کافر هرچند برای او واجبست بالاتفاق مثل سایر
فروعات ومخالف در مسئله ابو حنیفه است که فروعات را بکافر واجب نمیداند
مبحث چهارم در کیفیت وآداب نماز است ومستحب است پیش از شروع
بآن اذان واقامه وکیفیت آن اینست که نیت میکند اولا وتکبیر میگوید
بصیغه الله اکبر چهار مرتبه وبعد از آن هر یک از شهادتین وحی
علاتین وتکبیر وتهلیل را دو مرتبه میگوید پس میشود اذان هجده فصل
واما اقامه پس فصول آن مثل فصول اذانست علی الاشهر مگر آنکه دو
تکبیر از اول ویک تهلیل از آخر در آن ناقص میشود علی الاشهر وزیادتی
قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل دو مرتبه پس فصول اقامه
هفده فصل میشود واما شهادت واقرار بولایت وامامت جناب
علی ابن ابی طالب علیه السلام پس از فصول اذان واقامه نیست چنانچه
بعضی از فقهاء امامیه رضوان الله علیهم گفته اند که این از احکام ایمانست

نه از فصول اذان ولکن چون در احادیث اهل بیت وارد شده است
بطریق اطلاق وعموم باین مضمون که هر کس بگوید اشهد ان لا اله الا الله
محمد رسول الله پس باید بگوید علی امیر المؤمنین چنانکه شیخ طبرسی علیه
الرحمه در کتاب احتجاج از جناب صادق علیه السلام بسند معتبر نقل نموده
واز بعض احادیث مستفاد میشود بعد از آن اقرار بتوحید ورسالت
وترک اقرار بولایت مرضی ومستحسن نیست چنانچه در حدیث خاتم
از سلمان رحمه الله علیه منقول است پس گفتن آن در هر یک از اذان
واقامه بعد از شهادتین لکن نه بقصد جزئیت وخصوصیت هر [illegible]
یکمرتبه باشد خالی از حسن نیست بلکه سراپا حسن ورضای خداوند عالمیانست
پس مبالغه بعضی در ترک آن در اذان خصوصا در اقامه ونسبت دادن
آن ببدعت ووضع مفوضه چنانکه صدوق علیه الرحمه تصریح بآن نموده
کمال بی انصافی است والله اعلم واما گفتن الصلوة خیر من النوم پس
حرامست در مذهب شیعه وتجویز بعضی آنرا در اذان خالی از وجه است
وعلی ای حال پس استحباب اذان واقامه مختص بفرایض پنجگانه یومیه است
ومؤکد میشود اذان در جهریه خصوصا در صبح ومغرب که از آنها تاکید
اقامه مطلقا بیشتر از اذانست ودر حکم ظهر است در استحباب اذان
واقامه نماز جمعه که عوض از ظهر است واما سایر نمازها از فرایض وسنن

پس اذان واقامه پیش از شروع با آنها مشروع نیست بلکه اکتفا میشود
در فرایض از آنها مثل کسوف و زلزله بکفتن الصلوة سه مرتبه وجایز است
در اعراب اول وثانی از آنها با وصل نصب و رفع هر دو و تفریق و وقف
میکند در آخر از آنها بسکون واما نمازهای سنتی از نوافل یومیه وغیره
پس مشروع نیست کفتن الصلوة در آنها مطلقا مثل اذان واقامه مکر
در نماز عیدین در حال استحباب آنها و در نماز استسقا باکه اداء آنها
با جماعت نه منفرد که کفتن الصلوة سه مرتبه در آنها مشروعست واما
اذان واقامه پس مشروع نیستند در غیر فرایض یومیه مطلقا و فرقی نیست
در استحباب اذان واقامه در فرایض یومیه ما بین ادا وقضا و قصر و تمام
وانفراد و جماعت و مرد و زن بشرط آنکه صوت زن بنا محرم نشنود و در حکم
زنست خنثی و مؤکد نیست استحباب اذان واقامه در حق زنان بلکه
کفایت میکند بعوض هر یک از آنها واقامه در حق آنها کفتن شهادتین
یا کفتن قد قامت الصلوة در اقامه ولکن افضل کفتن تمام هر یک از
آنها است چنانکه کفایت میکند در غیر اول از قضای نمازهای متعدد
اقامه تنها واما کفتن هر دو از اذان واقامه در هر یک از آنها افضل است
و ساقط میشود اذان تنها در عصر جمعه و عرفه و عشاء مشعر الحرام بلکه ساقط
میشود اذان ثانی مطلقا از هر کس جمع کند ما بین دو نماز در وقت یکی

از آنها مثل جمع کردن ما بین ظهر و عصر و مغرب و عشا پس اذان میکوید
برای صاحب وقت از آنها واقامه میکوید برای هر یک از آنها و نافله
ما بین دو نماز فصلست پس ساقط نمیشود اذان ثانی در آن صورت
بخلاف سایر تعقیبات مثل تسبیح فاطمه زهرا و امثال آنها و مستثنی از حکم
جمع جمع نمودن ما بین قضای متعدد چنانکه کذشت و ساقط میشود اذان
واقامه هر دو از کسی که حاضر شود بجماعتی که اذان واقامه کفته و نماز
کرده باشند منفرد باشد حاضر یا جامع در مسجد باشد یا غیر آن بشرط
آنکه صفوف جماعت اول متفرق نشده باشد مطلقا و ساقط نمیشود
هیچیک از اذان واقامه در صورت تفرق آنها مطلقا یا بمعنی که
هیچ یک از آنها باقی نمانده باشد هر چند یکنفر باشد واما در صورت
تفرق بعض آنها دون بعض هر چند باقی یکنفر باشد پس ساقط میشود
اذان تنها نه اقامه و شرطست در سقوط اذان واقامه یا هر دو از حاضر
اتحاد مسجد هر کاه جماعت در مسجد باشد و مکان هر کاه در غیر مسجد
باشد پس ساقط نمیشود در متعدد از آنها هر چند متقارب باشد و شرط
نیست اتحاد نماز پس هر کاه حاضر شود برای نماز عصر و جماعت اول نماز
ظهر را با اذان واقامه کرده باشند ساقط میشود اذان واقامه
از حاضر برای نماز عصر و همچنین شرط نیست علم حاضر باذان واقامه

آنها و صحت نماز آنها بجهت عدالت امام و غیر آن از شرایط بلکه
عدم علم باهمال آنها در سقوط کافیست بدانکه در حکم سقوط اذان
و اقامه در مواضع مذکوره میان علما خلافست که آیا سقوط
بطریق رخصت است که گفتن آنها جایز باشد هرچند بکراهیت باشد
یا بطریق عزیمت است که گفتن آنها در مواضع مذکوره بدعت و حرامست
پس میان دو قولست ولکن قول ثانی موافق احتیاطست و مشروع
نیست اذان پیش از دخول وقت فریضه مگر در صبح ولکن سنت است
اعادهٔ آن بعد از دخول وقت و همچنین اعاده میکند منفرد اذان
و اقامه را در صورت ارادهٔ جماعت و شرطست در مؤذن اسلام
و عقل و تمیز پس اعتبار نمیشود باذان کافر و دیوانه و مست و طفل
غیر ممیز و اما طفل ممیز پس اکتفا باذان آن میشود شرعا و اما اذان
زن پس کفایت میکند برای امثال خود از زنان و محارم خود از رجال
و سنت است که مؤذن عادل و بصیر و عارف باوقات صلوة و بمسائل
اذان و خوش صوت و متطهر باشد و سنت است برای مؤذن که در وقت
اذان مستقبل قبله باشد و انگشت خود را بدو گوش خود گذارد و اذان را
در مکان بلند و ایستاده بگوید و اذان را در اول وقت بگوید و بترتیل
بگوید و در آخر هر فصل سکون قلیل نماید و سنت است حکایت اذان

برای شنونده و واجبست برای مؤذن و شنونده صلوات فرستادن
بجناب پیغمبر در وقت شنیدن اسم مبارک آنجناب و سنت است گفتن اذان
بتانی و ترتیل و گفتن اقامه بسرعت و باید آخر هر فصل اذان و اقامه
مجزوم باشد نه متحرک و سنت است فصل مابین اذان و اقامه بیکی
یا بجلسه یا بخطوه یعنی قدم برداشتن یا بنماز دو رکعتی مگر مابین اذان
و اقامه مغرب که مختص است فصل مابین آنها بسکته یا بخطوه
یا بجلسه و مکروهست حرف زدن در میان فصول اذان و اقامه
خصوصا بعد از گفتن قد قامت الصلوة و مکروهست التفات بیمین
و یسار در آنها و باطل میشود هریک از آنها بسکون طویل و سنتست
طهارت و استقبال قبله در حال اقامه مثل اذان و باطل میشود
اقامه بحرف زدن مابین آن و نماز بغیر ذکر و دعا و قرآن مگر حرفی
که تعلق بنماز دارد مثل راست کردن صفوف جماعت و التماس امامت
و امثال آن و جایز است برای منفرد و جامع اکتفا باذان و اقامه
دیگری بشرط سماع آنها منفرد باشد مؤذن و مقیم یا جامع و شرط نیست
در این اتحاد مسجد و مکان بلکه اکتفا میشود باذان شهر برای هر کسی
که آنرا بشنود از اهل شهر و باذان همسایه ولکن اعادهٔ آنها در همه
صور مسطوره سنت است و همچنین سنت است ندا دادن آنها

بعد از دخول بنماز پیش از رکوع رکعت اول هرگاه آنها را سهواً ترک
کرده باشد نه عمداً پس نماز را قطع میکند و اذان و اقامه را میگوید
و نماز را استیناف میکند با وسعت وقت والا چنین نیست و اما
اجزاء واجبهٔ نماز پس هشت چیز است اول قیام دوم نیت سیم
تکبیرة الاحرام چهارم قرائت پنجم رکوع ششم سجود هفتم تشهد
هشتم سلام و آداب هر یک از آنها در فصلی از این رساله بیان میشود
فصل اول در بیان قیام است بدانکه قیام واجبست برای قادر بآن
در نمازهای واجبی و از جملهٔ ارکان نماز است که نماز بزیادتی
و نقصان آن باطل میشود مطلقا عمداً و سهواً لکن نه مطلق بلکه
رکنیت آن در سه جا است در حالت نیت و در حال تکبیرة الاحرام و در
حال اتصال آن برکوع بعد از قرائت و اما زیاده و نقصان آن
در غیر حالات مذکوره مثل قرائت و بعد از رکوع پس موجب بطلان
نماز مطلقا نیست بلکه زیادتی آن سهواً در غیر حالات مذکوره موجب
سجدهٔ سهو است لاغیر و واجبات آن پنج است اول انتصاب و آن
عبارت از راست کردن فقرات پشت پس هرگاه پشت خود را خم
سازد بی ضرورت هر چند بحد رکوع نرسد نماز باطلست و همچنین
باطل میشود نماز بخم شدن مصلی بجانب راست و چپ بی ضرورت

و اما سر بر پیش انداختن و کج کردن گردن پس موجب بطلان
نماز نیست مطلقا و انتصاب بمعنی مذکور واجبست با قدرت
و اختیار و اما در حالت عجز و اضطرار مثل کسی که پشت او خم باشد
بحسب اصل خلقت یا بسبب پیری و ناخوشی یا راست ایستادن
برای او مشقت داشته باشد که عادةً متحمل آن نمیتوان شد
پس میایستد بهر طور که مقدور و میسور است هر چند بحد راکع
باشد و نمازش صحیح است دوم از واجبات قیام استقلالست و مراد
از آن تکیه نکردنست بچیزی از دیوار و عصا و امثال آنها بحیثیتی
که هرگاه آن چیز برداشته شود مصلی میافتد و وجوب آن هم با قدرت
و اختیار است مثل انتصاب و اما در حالت عجز و اضطرار پس تکیه
نمودن عیب ندارد و مقدم میدارد او را بر نشستن و واجب است
در اینصورت تحصیل چیزی که بآن تکیه کند هر چند بقیمت و اجرت مقدور
که ضرر بحال او نرسانده باشد سیم از واجبات قیام استقرار است
یعنی بسیار حرکت نکردن با مکنت و قدرت و ساقط میشود
وجوب آن در حال اضطرار و ضرورت مثل کسی که رعشه در بدن
داشته باشد و همچنین کسی که در پیش باد تند نماز و باد او را
حرکت دهد و پناهی نیابد و هرگاه پناهی ممکن باشد از بنا و خیمه

و کودال پس رفتن بآن واجبست و هرگاه نبود نمازش باطلست
و همین حکم را دارد نماز در کشتی سایره و رواحله متحرکه با ضرورت
چهارم از واجبات قیام بهر دو پا ایستادنست و هرگاه بیک پا ایستد
بی ضرورت نماز باطلست و با ضرورت عیب ندارد پنجم قدمهارا
از یکدیگر دور نکند بحیثیتی که از حد قیام متعارف بیرون رود
هرگاه چنین کند نماز باطل است با مکنت و اختیار و بدون عیب ندارد
و هرگاه کسی از اصل قیام عاجز باشد بحسب خلقت اصلی یا بسبب عروض
ناخوشی از پیری و مرض یا بجهت خوف عروض و حدوث مرض یا زیادتی
یا طول کشیدن آن بسبب قیام یا حصول مشقت کثیره که عادة متحمل
آن نمیتوان شد یا بجهت خوف از دشمن نماز میکند نشسته بهر طور که
ممکن است ولکن افضل در نشستن بطریق تربیع است در حال قرائت
و تورک است در حال تشهد با مکنت و قدرت بآن و واجبست
استقلال در حال قعود با قدرت و الا تکیه میکند بچیزی و مقدم
میدارد تکیه را بخوابیدن و واجبست تحصیل چیزی که تکیه بر آن کند
بنحوی که در قیام مذکور شد و با عجز از اعتماد میخوابد بجانب راست
و با عجز از آن میخوابد بجانب چپ و باید که در همه این حالات رو بقبله باشد
و با عجز از آنها میخوابد بپشت مثل حالت احتضار که باطن قدمهای

خود را

خود را بسوی قبله میکند بحیثیتی که هرگاه بنشیند رو بقبله باشد
و واجبست رکوع و سجود در همه حالات مذکوره با امکان و قدرت
با آنها و الا اشاره میکند برای هریک از آنها بسر خود با قدرت
بآن و نزدیک میکند چیزی که سجده بر آن جایز است بر پیشانی خود
و میگذارد پیشانی خود را بآن و همچنین واجبست گذاردن
سایر مساجد سبعه بزمین بحسب امکان و تفاوت میگذارد در حال
اشاره ما بین رکوع و سجود پس بیشتر فرود میآورد سر را برای
سجود با امکان آن و با عجز از اشاره کردن بسر خود برای رکوع
و سجود اشاره میکند برای آنها بچشمها خود پس بهم میگذارد آنها را
برای رفتن باز یادنی آن برای سجود بنحویکه در اشاره بسر مذکور
شد و میگشاید برای برخاستن از آنها و با عجز از آن بسبب
کوری یا درد چشم افعال را از خاطر میگذراند و اذکار را بزبان
جاری میسازد با امکان و الا آنها را هم از خاطر میگذراند و هر یک
در محل خود و لاحق میشود حکم رکنیت و فعلیت با بدال آنها در جمیع
مقامات مذکوره در زیاده و نقصان با قصد بدلیت و واجبست
عدول از بدل بمبدل منه در صورت رفع ضرورت و عجز در هر یک
از مراتب مذکوره هرچند نسبت ببعض آنها باشد و هرگاه عدول نکند

نماز باطل است پس هرگاه معتمد بجهت ضرورت متمکن از استقلال
باشد و قاعد متمکن از اعتماد و مضطجع متمکن از قعود باشد
لازم است رجوع و عدول بحال استقلال برای معتمد و بحال اعتماد
برای قاعد و بحال قعود برای مضطجع هرچند بعض از آنها را ادراک
کند پس هرگاه عدول نکند با تمکن نمازش باطل است و همچنین معتمد
مراتبی که پایین تر از آنها است تا آخر مراتب مذکوره و اما مستحبات
قیام پس چند چیز است **اول** اقبال بقلب و اظهار خضوع در اعضا مثل
ایستادن بندهٔ ذلیل در خدمت پادشاه جلیل **دوم** قصر نظر بموضع
سجود است **سیم** محاذی ساختن قدمها است با هم بنحوی که پیش و
پس نباشد **چهارم** دور کردن آنها است از هم بقدر سه انگشت
یا یک وجب برای مرد و جفت کردن آنها با هم برای زن **پنجم**
انگشتان پاها را بسوی قبله داشتن **ششم** گذاشتن کف دستها
بر رانها است برای مرد و گذاشتن آنها است بالای پستانها
برای زن **هفتم** ملاصق نمودن انگشتان دستها است برای مرد
و زن **هشتم** راست داشتن گردنست بدانکه قیام واجب نیست
در نمازهای سنتی مطلقا بلکه جایز است فعل آنها نشسته در حالت
قدرت و اختیار و لکن قیام افضل است و بعد از آن در فضیلت

حساب کردن دو رکعت است نشسته بیک رکعت در نوافل مطلقا و اما
فعل آنها در حال خوابیدن بیکی از دو جانب یا بپشت در حال قدرت
و اختیار مثل حال عجز و اضطرار در فرایض پس احوط ترک آنست **فصل دوم**
در بیان نیت است که از جملهٔ ارکان نماز است علی الاصح و مراد از آن
در اینمقام قصد نمودنست بفعل نماز معین از فرایض و نوافل ادا باشد
یا قضا قربة الی الله و باطل میشود بقصد منافی قربت از اغراض دنیویه
و ریا و واجبست استدامت حکم آن تا آخر نماز پس هرگاه نیت کند برهم
زدن نماز را یا فعلی که منافی نماز باشد باطل میشود علی الاصح و هرگاه
قصد کند ببعض افعال نماز غیر نماز را پس هرگاه تدارک آن ممکنست بجهت
بقای محل آن تدارک میکند بقصد نماز والا نماز باطل است و همچنین است
قصد ریا در بعض افعال آن در صحت با تدارک و قصد قربت و بطلان
با عدم آن و جایز است عدول بآن از لاحقه بسابقه ادا باشد سابقه یا قضا
و اما عدول از سابقه بلاحقه در صورت سبقت فعل سابقه قضا باشد
یا ادا پس احوط ترک آنست و از فریضه بنافله در حال سعت وقت و اشتراک
آن و اما از نافله بفریضه جایز نیست مطلقا علی الاصح و اما در صورت
ضیق وقت و اختصاص آن پس جایز نیست عدول مطلقا **فصل سیم** در بیان
تکبیرة الاحرام است که از جملهٔ ارکان نماز است پس باطل میشود بترک

نمودن وتکرار آن عمدًا وسهوًا اجماعًا ومعین است در آن گفتن الله
اکبر پس واجبست حفظ ماده وصورة آن وجایز نیست بغیر این صیغه
مادةً وصورةً اگرچه مفید معنی آن باشد اختیارًا و واجبست در آن
موالات عرفیه مابین الله واکبر پس باطل میشود تفصیل دادن در میان
آنها بلفظ دیگر یا بسکوت غیر متعارف و واجبست در آن عربیت پس کفایت
نمیکند ترجمهٔ آن بسایر لغات اختیارًا واما در صورت اضطرار بجهت عجز
از تعلم وضیق وقت پس اکتفا میشود بترجمهٔ آن ومخیر است در ترجمه مابین
لغات عربیه علی الاصح وبعضی ترجیح داده اند از آنها سریانی را وبعد از آن
عبرانی وبعد از آن فارسی و وجه آن مشخص نیست ودر همچنین واجبست
مقارنهٔ آن بر نیت وقطع همزهٔ الله وهمزهٔ اکبر پس باطل میشود بوصل
کردن آنها چنانکه باطل میشود بعلاوه یک از آنها بحیثیتی که باعث تغییر
در معنی آنها باشد و واجبست گفتن بنحوی که خود بشنود هرچند بتقدیر
باشد مثل صورت وجود مانع از شنیدن از کری وفریاد مردم وامثال
آنها واگر پستتر از نحو مذکور باشد باطل است و واجبست ادای حروف
از مخارج بنحو معتبر پس باطل میشود بلحن در مخارج مثل سایر اذکار
واجبه نماز وبدانکه وجوب رعایت امور مسطوره نسبت بکسی است که قادر
بر حرف زدن باشد واما کسی که عاجز از آن باشد مثل گنگ وامثال آن

پس کفایت میکند در حق آن قصد نمودن بقلب وحرکت دادن زبان
با امکان آن والا مجرد قصد کافیست وهفت چیز در تکبیر سنتست
اول برداشتن دستها تا برابر گوشها وافضل آنست که ابتدای برداشتن
دستها با ابتدای تکبیر وانتهای آن با انتهای آن مطابق باشد وسید مرتضی
اینرا واجب میداند در تکبیرة الاحرام وسایر تکبیرات وحق آنست استحباب
در همه تکبیرات سنت مؤکد میشود در تکبیرة الاحرام مطلقا وبرای امام
نسبت بهمه تکبیرات سنت مؤکد است دوم آنکه کف دستها در وقت برداشتن
بسوی قبله باشد سیم آنکه انگشتان بهم ملاصق باشد سوای ابهامین که آنها را
از سایر انگشتان دور کند چهارم آهسته گفتن آن برای ماموم وبلند گفتن
آن برای امام ومنفرد پنجم اضافه کردن شش تکبیرات با آن تا هفت
تکبیر تمام شود پس تکبیر میگوید سه مرتبه واین دعا را بخواند اللهم انت
الملک الحق المبین الخ وبعد از آن دو تکبیر میگوید واین دعا را بخواند
لبیک وسعدیک والخیر بیدیک الخ پس یک تکبیر میگوید واین دعا را بخواند
یا محسن قد اتاک المسیئ الخ پس یک تکبیر دیگر میگوید ودعاء توجه را
میخواند پس تکبیرة الاحرام میگوید وجایز است گفتن تکبیرة الاحرام پیش
از تکبیرات سته در میان آنها وجایز است گفتن آنها ولاءً بدون دعا
ومیان آنها وجایز است اقتصار بر پنج تکبیر وسه تکبیر بدانکه استحباب

آنها بنحو مذکور ثابت است در جمیع فرایض و نوافل و تخصیص آنها
بهفت موضع چنانکه بعضی قایلند که عبارت باشد از اول هر فریضه
و اول نافله شب و وتر و وتیره و اول نافله زوال و اول نافله مغرب
و اول دو رکعتین احرام خالی از دلیل است **ششم** ترک مد است در
لفظ جلاله و لفظ اکبر بحیثیتی که موجب تغییر معنی آنها نباشد و الا ترک
واجبست چنانکه گذشت **فصل چهارم** در بیان کیفیت قرائت است
که از جمله افعال و اجزای نماز است و لکن رکن نیست علی الاظهر و الاشهر
پس باطل نمیشود نماز بترک آن سهواً و باطل میشود بترک آن عمداً بحکم
واجبست برای مصلی خواندن فاتحه و سوره کامله در رکعت اول و دوم
از نماز و بسمله جزء است از آنها و از سایر سور قرآنیه مطلقا در مذهب
شیعه امامیه و مخالف در مسئله از عامه است و مخیر است ما بین خواندن
حمد تنها و تسبیح چهار مرتبه بکیفیت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر و یا نه مرتبه بتکرار آنها سه مرتبه با اسقاط تکبیر در هر یک
از آنها و یا ده مرتبه با اثبات آن در مرتبه اخیره و یا دوازده مرتبه
با اثبات آن در هر یک از آنها پس مخیر است مصلی در صورت اختیار تسبیح
ما بین مذکورات در هر یک از دو رکعت آخر و لکن افضل صورت اخیرات
که دوازده تسبیح باشد و اقل واجب صورت اولی است که چهار تسبیح باشد

هرچند

هرچند قول بذکر مطلق در آنها خالی از قوت نیست و لکن خلاف
احتیاط است و احتیاط طریق نجات است و ساقط است وجوب سوره
در نوافل و در فرایض در صورت ضرورت مثل ضیق وقت و خوف حاجت
که ضرر رساند بحال مصلی و اما واجبات قرائت از فاتحه و سوره
که اخلال بر آنها موجب بطلان قرائت است پس یا نوزده چیز است **اول**
رعایت عربیت در فاتحه و سوره پس جایز نیست خواندن ترجمه آنها بغیر لغت
عربیه حتی در حالت اختیار و اضطرار **دوم** ادای حروف از مخارج و کافیست
در آن تمیز حروف از یکدیگر و لازم نیست رعایت محسنات مقرره
در علم قرائت هرچند که رعایت آنها با عدم ظهور خطا افضل و مستحسن است
سیم ملاحظه اعراب و حرکات و سکنات الفاظ و مد و تشدید آنها است
بنحو مقرر پس باطل میشود با اخلال بیکی از آنها با اختیار **چهارم** خواندن
آنها است موافق قرائت مشهوره سبعه یا عشره یا منسوب بیکی از ائمه
هدی صلوات الله علیهم و مخیر است در اختیار هر یک از آنها و در هر یک
از فاتحه و سوره و ابعاض آنها پس لازم نیست اختیار یکی از آنها از اول
تا آخر بلکه هرگاه بعض از آنها موافق قرائت بعض از قراء و بعضی دیگر موافق
بعض دیگر باشد صحیح است **پنجم** رعایت ترتیب حروف و کلمات و آیات
آنها و رعایت ترتیب ما بین حمد و سوره است که اخلال بآن موجب

بطلان قرآئت است **ششم** موالات عرفیه است پس باطل میشود قرآئت
بفاصله دادن درمیان حروف وکلمات وآیات آن بحیثیتی که مخل
بنظم قرآن باشد مطلقا مثل سکوت طویل یا کلام طویل هرچند ذکر ودعا
قرآن باشد واما درصورت عدم اخلال بنظم قرآن فصل بذکر ودعا
و قرآن موجب بطلان نیست **هفتم** جهر در قرآئت درنماز صبح ودر
دو رکعت اول مغرب وعشا برای مرد واخفا درغیر آنها برای مردون
واقل جهر آنست که بشنود قرآئت قاری را کسی که نزدیک باشد با اشتمال
آن بصوت جهوری عرفا واکثر آنست که دربلندی بحد افراط نرسد واقل
اخفا آنست که خود قاری بشنود تحقیقا یا تقدیرا چنانکه درصورت
وجود مانع از شنیدن مثل کری وفریاد مردم وامثال آنها میشود واکثر
آن آنست که باقل جهر نرسد وواجب نیست جهر برای زن عینا مطلق
بلکه مخیر است زن درمواضع جهر مابین جهر واخفا هرگاه نامحرم صدای
او را نشنود والا اخفا معین است برای او ومثل زن است خنثی در
تعیین اخفا با آن درصورت احتیم (؟) واما درصورت اولی که صوت او را
اجنبی نشنود احوط وجوب جهر است باو درمواضع جهر **هشتم** از واجبات
قرآئت آنست که حمد وسوره را از حفظ بخواند نه از روی مصحف درحالت
اختیار واما درحالت اضطرار وعدم امکان حفظ وضیق وقت پس

خواندن آن از روی مصحف جایز ومجزیست **نهم** تعیین سوره است
پیش از گفتن بسم الله که بسمله را بقصد همان سوره بگوید والا آن سوره
باطل میشود مگر درصورت اعتیاد خواندن سوره مخصوصه که عادت
دراینصورت موجب تعیین است واحتیاج بر تعیین علیحده نیست ومثل
صورت اعتیاد بسوره معینه است درعدم احتیاج بر تعیین صورت
وجوب خواندن سوره معینه مثل بجهت نذر وشبه آن یا بجهت عدم علم
مصلی بغیر آن سوره یا بجهت ضیق وقت از غیر اقصر سوره از قرآن
پس تعیین بسمله درهیچیک از صور مسطوره واجب نیست ومثل عدم
تعیین است تعیین سوره پیش از بسمله وخواندن غیر آن سوره که بسمله را
بقصد آن گفته بود در بطلان سوره غیر مقصوده بر بسمله **دهم**
از واجبات قرآئت جمع کردن مابین سوره والم نشرح وسوره فیل و
لایلاف است درصورت اختیار خواندن یکی از آنها بعد از فاتحه بترتیب
مذکور درمصحف ما وگفتن بسمله درمیان آنها **یازدهم** رعایت سکون
با اختیار وقف درآخر هریک از آیات وغیر آنها از مواضع وقف
پس باطل میشود قرآئت بوقف کردن بحرکه واما وجوب حرکه در صورت
اختیار وصل در آنها پس اظهر عدم وجوب آنست پس باطل نمیشود قرآئت
بوصل کردن بسکون واما درغیر مواضع وقف از کلمات پس واجب است

الّا در حرکات اواخر آنها پس باطل میشود قرائت باسکان آنها
بدانکه جاهل بحکم امور مذکوره معذور نیست شرعاً مگر در جهر و اخفا
که جاهل بحکم آنها شرعاً معذور است مثل جاهل بتفصیل مواضع آنها
علی الاظهر و همچنین معذور است در آنها ناسی که تدارک آنها بعد از
ترک ضرور است هرچند قبل از ذکر باشد و امّا غیر از جهر و اخفا از امور
مذکوره پس باطل میشود قرائت باخلال کردن بهر یک از آنها خواه
جاهل بحکم آنها باشد عمداً و امّا اگر اخلال از روی سهو و نسیان
باشد پس تدارک میکند پیش از رکوع با تذکر آن و الّا نمازش باطل
میشود و اگر بخاطرش نیاید مگر بعد از دخول برکوع التفات نمی کند
و نمازش صحیح است مثل ناسی اصل قرائت و حرام است گفتن آمین
بعد از حمد چنانکه طریقه اهل سنّت است و باطل میشود بگفتن آن عمداً
مگر در حال تقیّه که گفتن آن برای تقیّه جایز است و موجب بطلان نماز نیست
در حال مذکور و همچنین حرام است عدول از سوره بسوره دیگر بعد از گذشتن
نصف سوره اوّل یا قبل از آن مگر در سوره اخلاص و قل یا ایها الکافرون
که عدول از آنها مطلقا حرام است هرچند نصف آن نگذشته باشد مگر
بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا ظهر روز جمعه که عدول از آنها
در اینصورت جایز است پیش از گذشتن نصف آنها نه بعد از آن بشرط آنکه

عمداً بآنها شروع نکرده باشد و الّا جایز نیست مطلقا و واجب میشود عدول
مطلقا در صورت تعذّر اتیان ببقیه سوره که میخوانده بجهت نسیان بقیه یا بجهت
خروج وقت در صورت ظن بسعت در وقت شروع بآن پس عدول کند بسورت
مسطوره واجبست مطلقا هرچند از نصف گذشته باشد و حرامست خواندن
سوره عزایم بعد از حمد در نمازهای واجبه و باطل میشود نماز بمجرّد شروع
کردن بآن عمداً و امّا سهواً پس واجبست عدول از آن بسوره دیگر
غیر عزایم بعد از تذکّر هرچند از نصف گذشته باشد و لکن موضع سجود
نگذشته باشد بالاجماع و امّا اگر تذکّر بعد از گذشتن موضع سجود
حاصل شود پس در وجوب عدول ما بین فقها اختلافست و اقوی وجوب
عدولست مطلقا مادامیکه رکوع نکرده است و بعضی در اینصورت اتمام
و اکتفا کردن بآنرا با قضای سجده بعد از نماز جایز دانسته اند و امّا
در نمازهای سنّتی پس خواندن سوره عزایم عیب ندارد پس سجده میکند
در محلّ آن هرگاه بخواند و حرامست برای مصلّی استماع سجده و لکن باطل
نمیشود نماز باستماع آن پس هرگاه استماع کند یا بشنود بدون استماع
اشاره میکند برای سجده فوراً در حال استماع یا سماع و قضا می کند
بعد از فراغ از نماز و هرگاه کسی اقتدا کند بکسی که اقتدا بآن صحیح نیست
تقیّةً و او سوره عزیمه را در نماز بخواند تابع میشود باو در سجود و امّا

اعتماد بآن نماز و اکتفا بآن محل اشکال و احوط عدم اعتماد
بآن و اعادهٔ نماز است هر چند یکه اعتماد بآن و عدم لزوم اعاده
خالی از قوّه نیست و حرامست تحریک صوت در قرآئت بلکه در
مطلق اذکار نماز واجبه نماز هر چند مطرب نباشد و باطل میشود نماز
بآن عمدًا و امّا سهوًا پس تدارک آن واجب است با امکان و حرام است
جهر در تسبیحات اربعه در رکعت سیّم و چهارم از فرایض یومیّه علی
الاظهر الاشهر و واجب است در آنها آنچه مذکور شد از واجبات
قرآئت از عربیّه و ادای حروف از مخارج و ملاحظهٔ حرکات و سکنات
و ترتیب موالات و احکام وقف و وصل و امثال آنها و سنّت است
استغفار بعد از تسبیحات اربعه در رکعت سیّم و چهارم و امّا سنن قرآئت
و مستحبات آن پس سنّت است خواندن از توجّه بعد از تکبیرة الاحرام
استعاذه از شیطان بعد از آن پیش از شروع بقرآئت در رکعت
اولی و سؤال نعمت در وقت خواندن آیهٔ رحمت و تعوّذ از نقمت
در وقت خواندن آیهٔ غضب و رعایت محسنات قرآئت از اشباع
و اشمام و وقوف غیر واجبه و امثال آنها و خواندن سورهٔ کافرون
در نوافل و گفتن کذلک الله ربّی بعد از خواندن سورهٔ توحید
سه مرتبه و جهر به بسمله برای امام و منفرد در نمازهای اخفاتیه

وجهر در نوافل شب و اخفات در نوافل روز و خواندن سورهای
طویل از سورهای مفصّل مثل هل اتی و عمّ در نماز صبح و نوافل
شب و خواندن سورهٔ متوسط از آن مثل هل اتیک و اعلی در
ظهر و غیره و خواندن سورهٔ قصیره مثل قدر و فتح در عصر و مغرب
و خواندن سورهٔ هل اتی در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه و خواندن
سورهٔ جمعه و اعلی در عشاء جمعه و خواندن سورهٔ جمعه و توحید در
صبح آن و خواندن سورهٔ جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر روز
جمعه و بعضی بوجوب قرآئت آنها قائل شده‌اند در نماز جمعه و لکن اشهر و
اقوی استحباب است و خواندن سورهٔ جحد در اوّل دو رکعت از نافلهٔ
ظهر و اوّل نوافل مغرب و اوّل نوافل شب و اوّل نافلهٔ صبح و اوّل
رکعت نماز صبح بعد از انتشار آن و اوّل رکعت نماز احرام و اوّل
رکعت نماز طواف و خواندن توحید در رکعت دوّم از مذکورات
و عکس آن هم وارد است از اخبار و خواندن توحید سی مرتبه در
دو رکعت اوّل نوافل شب و در باقی از سورهای طویله چنانکه گذشت
بدانکه استحباب تطویل سوره و تکرار آن در موارد مذکوره مخصوص است در صورت
وسعت وقت نماز است و امّا در صورت ضیق وقت بحیثیّتی که یقین
یا ظن بخروج وقت بر تقدیر تطویل و تکرار داشته باشد پس تطویل

وتکرار حرام است بلکه واجبست در اینصورت اقتصار بیک سوره قصیره
که وقت وسعت تمام آنرا داشته باشد وسنت است فصل بسکته
خفیفه مابین حمد وسوره ومابین سوره ورکوع وسنت مؤکد ایست
قنوت بعد از قرائت در رکعت ثانیه پیش از رکوع در فرایض و
نوافل مطلقا مگر نماز جمعه که در تکبیر آن دو قنوت سنت است یکی در رکعت
اول پیش از رکوع ودیگری در رکعت ثانیه بعد از رکوع و وتر واحد
که در آن بتنهایی یک قنوت سنت است وسنت است در قنوت
وتر استغفار هفتاد مرتبه ودعای مؤمنین ومؤمنات واقل
آنها چهل نفر است از حی ومیت وافضل صد نفر است وداخل می کند
والدین خود را در دعا بشرط اتصاف آنها باسلام وایمان خاص
که اقرار واعتقاد بولایت وامامت ائمه اثنی عشر است صلوات الله
علیهم اجمعین وگفتن العفو سیصد مرتبه وناسی قنوت مطلقا بعد از
رکوع بجا میآورد آنرا واگر باز فراموش کند قضا میکند آنرا بعد از
سلام نشسته وهرگاه نیز فراموش کند بجا میآورد آنرا در اثنای
راه رو بقبله ودعا میکند در قنوت بهر چه دلش بخواهد از مطالب
دینیه ودنیویه مشروعه وحرام است دعا برای مطالب محرمه وباطل
میشود نماز باعلم مصلی بحرمت آن وافضل است دعا کردن در آن

بدعای ماثور از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وافضل آنها
کلمات فرج است خصوصا در نمازهای شب وروز جمعه وکلمات فرج
عبارت از لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع الخ ودعا است بعد از آن
در فضیلت از دعاهای مختصره قنوت گفتن اللهم اغفر لنا وارحمنا
وعافنا الخ دعا است واقل ماثور سبحان الله است پنج مرتبه یا سه
مرتبه وسنت است در قنوت برداشتن دستها بعد از تکبیر برای
آن بمحاذی روی خود که کف دستها در حال قنوت بسوی آسمان باشد
وانگشتان دستها بهم دیگر ملاصق باشد سوای ابهامین که آنها را
از سایر انگشتان دور سازد وسنت است جهر در قنوت برای امام
واخفات برای ماموم وسنت است متابعت ماموم مسبوق با امام سابق
در قنوت ولازم نیست در دعای قنوت عربیت آنها بلکه جایز است
بهر لغت وزبان مطلقا علی الاصح هر چند افضل واحوط رعایت آنست
در حال اختیار هر چند از دعای مکتوب باشد تتمه در بیان وجوب تعلم
قرائت است بدانکه واجبست تعلم ویاد گرفتن قرائت مثل سایر اذکار
واجبه نماز با امکان تعلم ووسعت وقت برای جاهل بآن کلا یا بعضا
پس جایز نیست نماز کردن آن در سعت وقت مگر در صورت امکان

ایتمام واقتدا با مام عادل یا متابعت قاری صحیح القرآءت پس
در اینصورت مابین اقتدا و متابعت مابین تاخیر و اشتغال بتعلّم
با مکان آن والا معیّن میشود اقتدا و متابعت و امّا در صورت
ضیق وقت از تعلّم پس واجبست اقتدا و متابعت قاری با امکان آنها
والا واجبست خواندن آن از روی مصحف با امکان والا میخوانند
هر چه از قرآءت میدانند بدون تعویض از باقی علی الاقوی و اگر هیچ
چیز نمیدانند از قرآءت میخوانند بعوض از سایر آیات قرآنیه بقدر قرآءت
بحسب حروف و عدد حروف حمد یکصد پنجاه پنج است بنا بقرآءت
ملک و یکحرف زیاد میشود بنا بقرآءت مالک لکن جایز است
اقتصار با قل و امّا سوره پس هرگاه سوره تامه از قرآن میدانند
میخوانند والا عوض آنرا از سایر قرآن میخوانند و اگر از قرآن
هیچ چیز نمیدانند ذکر میکنند خدا را بقدر حمد علی الاحوط هر چند
قول بجواز ذکر هر چند بقدر حمد نباشد خالی از قوة نیست و امّا
سوره پس ساقط است در اینصورت و معین نیست در ذکر تسبیح
او بعد بلکه کافیست مطلق ذکر علی الاقوی و هرگاه هیچ چیز از قرآن
ذکر نمیدانند میایستند بقدر قرآءت و در حکم جاهلست ناسی قرآءت
در صورت عدم تذکر در جمیع مراتب مذکوره حرفا بحرف در قرآءت

برای کسی که میخواهد نماز قدمی پیش گذارد در سکوت از قرآءت
و ذکر واجب و هرگاه نکند تدارک میکند آنچه را که در حال قدم بر داشتن
خوانده است از قرآءت و ذکر والا نمازش باطل میشود فصل پنجم
در بیان و کیفیت و آداب رکوع است بدانکه رکوع از جمله واجبات
و ارکان نماز است پس باطل میشود نماز بترک آن عمدا و سهوا
و همچنین است زیادتی آن علی الاقوی مگر بجهت متابعت امام در
صورت سر برداشتن ماموم پیش از امام سهوا که در این صورت بر گشتن
ماموم برای متابعت امام برکوع دوباره واجبست چنانکه در احکام
جماعت مذکور خواهد شد و رکوع در هر رکعت از نماز یکمرتبه واجبست
مگر در نماز آیات که در هر رکعت از آن پنج مرتبه واجبست و واجبات
آن چهار چیز است اوّل خم شدن بقدریکه کف دستها بزانو برسد
هر چند گذاشتن دستها بزانو واجب نیست و کافی نیست رسیدن
دستها بنحو مذکور بسبب بیرون آوردن زانوها یا با انخناس یا بهر دو
از آنها یا بهر یک از آنها یا خم شدن بلکه لازم است که رسیدن
آنها بحد مذکور بمحض خم شدن باشد و رجوع میکند کسی که دستهای
او کوتاه یا بلند باشد بمستوی الخلقة و مثل آنها است در رجوع
کردن بمستوی الخلقة کسی که دستهای او دراز باشد و واجب

نیست خم شدن زیاده بر حد مذکور برای کسی که خمیده قد او بحد رکوع
باشد بخلقت یا بعارض مگر آنکه قیام یا مابین آن و حد رکوع برای او ممکن
باشد هر چند باعتماد کردن بچیزی باشد پس در اینصورت خم شدن زیاده بر حد
رکوع لازم نیست و محقق میشود رکوع بخم شدن بحد مذکور بقصد رکوع والا
خم شدن بحد مذکور بدون قصد آن پس رکوع نیست زیادتی آن در نماز باعث
بطلان نمیشود بحیثیتی زیادتی رکن هر چند مکرر باشد بلی هر گاه بحد فعل کثیر برسد
یا منافی استقرار باشد از آنجهت موجب بطلان میشود والا فلا دوم از واجبات
رکوع ذکر است و واجب از آن مطلق ذکر است خصوص تسبیح علی الاصح ولکن احوط
تسبیح صغری است سه مرتبه یا تسبیح کبری یکمرتبه در حالت اختیار و وسعت وقت
و کفتن تسبیح صغری است یکمرتبه در حالت ضرورت و ضیق وقت و مراد از تسبیح صغری
سبحان الله و از تسبیح کبری سبحان ربی العظیم و بحمده است و افضل تکریر تسبیح
کبری است سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه یا زیاده بر آن با سعت وقت و [illegible]
تکرار باعث زیادتی ثواب است و افضل و اکمل اختتام آن بر عدد فرد است و در هر یک
از مراتب تکرار مثل اعداد مذکوره آن و واجبست کفتن ذکر واجب بنحویکه خود
مصلی بشنود تحقیقا یا تقدیرا مثل سایر اذکار واجبه نماز از قرآت و غیره
و شرط است در آن عربیت با امکان سیم از واجبات رکوع طمأنینه است بقدر
ذکر واجب و مراد از آن آرام کرفتن است در رکوع بقدر مذکور و آن واجب است

با امکان بالاجماع و رکن نیست علی الاقوی بلکه رکن مسمای رکوع است
پس باطل میشود نماز بترک آن عمداً و سهواً چهارم سر برداشتن است از رکوع
تا بحد قیام و انتصاب با امکان و قدرت پس اخلال بآن عمداً موجب بطلان
نماز است و اما سهواً پس تدارک میکند پیش از دخول بسجود و بعد از او
التفات نمیکند و احوط است درنک کردن بعد از سر برداشتن از رکوع
و پیش از آمدن بسجود و اما رکوع و مستحبات آن پس چند چیز است
اول تکبیر کفتن پیش از خم شدن برای رکوع بطریقیکه در تکبیرة الاحرام مذکور
شد دوم زانوها را پس کشیدن در وقت رکوع سیم کف دستها را بزانو
کذاشتن چهارم انکشتانرا در حال کذاشتن بزانو از هم دور کردن پنجم
راست داشتن پشت بحیثیتی که هر کاه قطره آب بآن ریخته شود بجای خود
بایستد ششم محاذی داشتن کردن است با پشت هفتم نظر است بموضع
سجود هشتم ابتدا کردن است در کذاشتن بزانو بدست راست نهم دعا
قبل از ذکر رکوع و غیر آن دهم جهر در ذکر است برای امام و اخفات آن
برای ماموم مطلقا و اما منفرد پس سنت است برای او جهر در ذکر در نمازهای
جهریه و اخفات در آن در اخفاتیه یازدهم کفتن سمع الله لمن حمده است بعد از
سر برداشتن از آن و رسیدن بحد قیام و انتصاب برای امام و منفرد
والحمد لله برای ماموم و مکروه است تطبیق در آن یعنی دو دست خود را

مابین دو زانو گذاشتن و دستها را بر پهلو چسبانیدن و سر خود را
بزیر افکندن بنحویکه از محاذات پشت در رود و دستها را در زیر جامه گذاشتن
فصل سیم در بیان وکیفیت و آداب سجود است بدانکه سجود واجب است
در هر رکعت از نماز دو مرتبه و هر دو با هم رکنست مطلقا علی الاشهر والاظهر پس
باطل میشود نماز باخلال کردن بهر دو در یک رکعت عمدا و سهوا و اما اخلال
بیکی از آنها پس موجب بطلان نماز است عمدا نه سهوا و در هر یک از آنها هفت
چیز واجبست اول خم شدنست بحدیکه موضع پیشانی برابر موقف مصلی باشد
یا پستر از آن یا بالاتر از آن تا مقدار چهار انگشت نه زیاده پس هرگاه موضع
پیشانی زیاده بر مقدار چهار انگشت از موقف مصلی بلند باشد سجده باطل میشود
و در صورت امکان خم شدن بقدر مذکور والا پس خم میشود بحسب امکان و بلند
میکند موضع پیشانی را تا حدیکه گذاشتن پیشانی بر آن ممکن باشد دوم
سجده کردنست باعضای سبعه و مراد از آن پیشانی و دو کف دستها و دو زانو
و دو انگشت بزرگ پاهاست پس گذاشتن هر یک از اعضای مذکوره
بزمین یا چیزی که در بالای آن نماز میکند واجبست و اخلال بیکی از آنها
با قدرت و اختیار عمدا موجب بطلان سجده است و سهوا تدارک میکند
با امکان آن سیم اعتماد مصلی است در حال سجده بهر یک از اعضای مذکوره
بمسمای آن مگر در حال ضرورت مثل بودن جراحت و وجع در عضو که اعتماد

موجب

موجب ضرر یا مشقت کثیره است که عادة متحمل آن نمیتوان شد پس در
اینصورت مجرد گذاشتن عضو بموضع خود کافی نیست و اعتماد بر آن لازم
نیست چهارم از واجبات سجود استقرار اعضای سبعه مذکوره است هر یک
در موضع خود پس باید مواضع اعضای سبعه بنحوی باشد که هر یک از آنها
در موضع خود قرار گیرد و هرگاه چیز نرم باشد مثل ریگ روان یا برف یا پنبه
که تمام اعضای سبعه یا بعضی از آنها مستقر نباشد سجده باطل است پنجم
گذاشتن پیشانی است بچیزی که سجده بر آن جایز است و بیان آن در مکان
مصلی گذشت پس هرگاه پیشانی را بچیزی گذارد که سجده بر آن جایز نیست
یا چیزی ما بین و بشره پیشانی مثل کنار کلاه و عمامه و موی سر که بپایین
آمده باشد حایل باشد سجده صحیح نیست و جایز نیست در صورت مسطوره
برداشتن سر از سجده بلکه میکشد پیشانی را بروی چیزی که سجده بر آن
جایز است و هرگاه در پیشانی دملی یا جراحتی یا ورمی باشد که گذاشتن بزمین
متعذر یا متعسر باشد میگذارد بزمین هر چه سالم است از اجزای پیشانی هر چند
بکندن گود و گذاشتن دمل و مثل آن بگود باشد که جزء سالم از پیشانی
بزمین برسد و هرگاه بعض پیشانی سالم نباشد الا سجده میکند بیکی از جبینین
و فرقی نیست در اینصورت ما بین جانب راست و چپ از آنها و تقدیم صدوق
رحمه الله جانب راست را خالی از دلیل است و هرگاه او هم متعذر یا متعسر باشد

سجده میکند با امکان والا اشاره میکند برای سجده و قدر معتبر از
پیشانی بلکه در هر یک از مواضع سجود در سجده مسمی است و سنت است
استیعاب و تقدیر ابن بابویه و ابن ادریس در پیشانی بقدر درهم خالی
از وجه است ششم از واجبات سجده ذکر است و کلام در آن مثل کلامی است
که در ذکر رکوع گذشت حرفاً بحرف الا اینکه تسبیحهٔ کبری در اینجا سبحان
ربی العظیم وبحمده و در اینجا عوض العظیم الاعلی است هفتم طمانینه است
در سجده بقدر ذکر واجب با قدرت والا مسمی سجده کافیست هشتم
برداشتن سر است از سجده تا بحد انتصاب قعود نهم طمانینه است بعد از
سر برداشتن از سجدهٔ اولی و اعتدال در حال قعود بسمی آن و وجوب آن
محل اتفاقست و اما طمانینه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ ثانیه که جلسهٔ
استراحتش میگویند پس مشهور در آن عدم وجوب است و سید مرتضی
علیه الرحمه آنرا واجب میدانند ولکن اقوی استحباب آنست و اما مستحبات سجود
پس چند چیز است اول تکبیر گفتن است بعد از سر برداشتن از رکوع و
پیش از خم شدن بجهت سجده بطریقی که در تکبیرة الاحرام گذشت دوم
رسانیدن کف دستها است بزمین پیش از زانوها در وقت آمدن بسجده
برای مرد و عکس آن است برای زن سیم گذاشتن دستها است در وقت
سجده برابر گوشها چهارم ملاصق کردن انگشتانست در حال مذکور

استقبال قبله است سر انگشتان در حال مذکور پنجم جدا داشتن
دستها است از پهلو ششم دعا خواندن است بماثور قبل از ذکر سجده هفتم
نظر کردنست بسوی بینی در حال سجده هشتم سجده کردنست بر بینی نهم
دور کردن زانوها است از هم برای مرد دهم مساوی بودن محل پیشانی
با موقف که محل قدمها است یازدهم تکبیر گفتن است بعد از سر برداشتن
از سجده دوازدهم بالا بردن دستها است تا برابر گوشها در وقت تکبیر سیزدهم
گفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از تکبیر چهاردهم تورک است برای مرد
در حال نشستن مابین دو سجده و صورت آنست که بر ران چپ بنشیند
و پشت پای راست را بکف پای چپ گذارد و پاها را از جانب راست بیرون
کند و تربیع است برای زن و صورت آن اینست که کفل خود را بر زمین گذارد
و زانوها را بالا کرده و کف پاها را بزمین گذارد پانزدهم بالا گرفتن
ساق دستها است از زمین برای مرد که ساق دستها بر زمین فرش نکند و
مکروه هست پف کردن موضع سجود و اقعاد مابین سجدتین و آن عبارت
از نشستن در عقب پاها و گذاشتن سر انگشتان پاها بر زمین تتمه
در بیان سجود قرآنست بدانکه سجدهٔ تلاوت دو قسم است واجب
و سنت و محل سنت از آن یازده است سورهٔ اعراف و رعد و نحل
و بنی اسرائیل و مریم و حج که در آن دو سجده است و فرقان و نمل و ص

واتفاق واما محل واجب از سجدهٔ تلاوت پس در چهار سوره است
که سورهٔ عزایم است و آنها سورهٔ الم تنزیل و حم فصلت والنجم واقرأ است
پس سنت است سجده در محل سجود از یازده سورهٔ مذکوره بقاری
و مستمع و سامع واما سجده در محل سجود از سورهٔ عزایم پس وجوب
آن بقاری و مستمع محل اتفاق است اما وجوب آن بسامع پس محل
خلاف است و احوط وجوب است و واجب از سجدهٔ تلاوت نیست سجده است و شرط
نیست در آن طهارت از خبث و از حدث اصغر و اکبر علی الاشهر و استقبال
قبله و ستر عورت و تکبیر قبل از آن و تشهد و تسلیم بعد از آن و مساوات
موضع پیشانی با موقف بنحوی که در سجدهٔ نماز معتبر است در بلندی و پستی
و وضع اعضای سبعه بر زمین و گذاشتن پیشانی بچیزی که سجده بر آن
جایز است هر چند احوط اعتبار شرط اخیر است و افضل اعتبار
همه مذکورات سوای تکبیر و تشهد و تسلیم بنحو مذکور که اعتبار آنها در آن
بقصد خصوصیت تشریع است واما تکبیر بعد از سر برداشتن از آن
سنت است بدانکه وجوب سجدهٔ تلاوت فوری است پس واجب است
فعل آن بعد از خواندن آیه در آن بی فاصله و تاخیر آن با امکان جایز
نیست و ساقط نمیشود بتاخیر پس لازم است تدارک آن در صورت
اخلال بآن فوراً و لازم نیست نیت قضا در صورت تاخیر علی الاقوی

وسنت است خواندن دعا و ذکر در آن بماثور و غیر ماثور و افضل گفتن
لا اله الا الله حقاً حقاً الخ است **فصل ششم** در بیان تشهد است که از جمله
افعال واجبهٔ نماز است بدانکه واجب است تشهد قبل از تسلیم در آخر هر نماز
و بعد از رکعت دوم در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بالاجماع و واجبست
اشتمال آن بر شهادتین یعنی شهادت بتوحید و شهادت برسالت و صلوات
بر محمد ص و آل طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین بالاجماع و صورت
آن دو قسم است یکی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم
صل علی محمد و آل محمد و دیگری اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و مخیر است
مصلی در خواندن هر یک آنها ولکن احوط و افضل اختیار صورت اخیر است
در حال اختیار و علی التقدیرین جایز نیست حذف واو از شهادت
ثانیه و اضافه آل و رسول بسوی مضمر و ابدال کلمه بکلمهٔ دیگر هر چند مفید
معنی آن باشد علی الاقوی بلکه لازم است حفظ ماده و صورت هر یک از صیغتین
بنحو ماثور پس واجبست در آن عربیت و ادای حروف از مخارج و رعایت
حرکات و سکنات آن و ترتیب و موالات و خواندن از حفظ چنانکه در قرائت
مذکور شد و واجبست تعلم برای جاهل در صورت امکان تعلم و وسعت وقت
و با تعذر آن واجبست متابعت قاری با امکان و با تعذر آن ترجمه

کا نیست هرگاه خواندن از روی نوشته ممکن نباشد والا مقدم می دارد
و هرگاه ترجمه را هم نداند حمد میگوید بقدر تشهد با علم بآن والا ساقط
میشود و در حکم جاهل است در مراتب مسطوره ناسی با عدم تمکن کرد
و واجبست در تشهد نشستن بقدر خواندن آن در حال اختیار
و اما در حالت ضرورت و عدم امکان آن می نشیند بحسب امکان هر چند
در بعض آن باشد والا ساقط میشود اصلا و باطل میشود نماز با خلال
بآن در حال اختیار عمدا هر چند در بعض آن باشد مثل برخاستن بقیام
پیش از اتمام آن یا شروع کردن بآن پیش از نشستن معتدلا اما
سهوا پس واجبست تدارک آن با بقای محل آن والا التفات بآن نمیکند
و نمازش صحیح است و اما وجوب قضای آن بعد از نماز پس محل اشکالست
و اظهر عدم وجوبست و واجبست استقلال و استقرار در حال نشستن
بنحوی که در قیام مذکور گردید با امکان والا ساقط است مثل اصل
نشستن و حکم اخلال بآنها در حال اختیار عمدا و سهوا مثل اصل نشستن است
پس محتاج ببیان دیگر نیست و اما سنن و مستحبات تشهد پس هشت
چیز است اول تورک در حال نشستن بنحوی که در نشستن ما بین دو سجده
ذکر شد دوم گذاشتن دستها بر رانهای خود سیم ملاصق کردن
انگشتان بهم در حال گذاشتن آنها بر رانها چهارم نظر کردن بکنار

خود در حال نشستن پنجم تسمیه قبل از شروع بتشهد و صورت آن بسم
الله و بالله و خیر الاسماء لله است ششم زیاده کردن ثنا و تحیات
در تشهد آخر بنحوی که مأثور است هفتم دعا خواندن بعد از تشهد بما أثر و افضل
آن در تشهد اول گفتن و تقبل شفاعته و ارفع درجته است هشتم
جهر در تشهد برای امام بنحوی که مأمومین بشنوند و اخفات برای مأموم
و اما منفرد پس استحباب جهر و اخفات آن تابع وجوب جهر و اخفات قرآئتست
نماز است و مکروهست مؤکدا اقعاد در تشهد بنحوی که در نشستن ما بین
سجدتین مذکور شد فصل هشتم در بیان تسلیم است بدانکه واجبست سلام
در آخر نماز بعد از تشهد علی الاصح و برای آن دو عبارتست یکی السلام
علیکم و بعضی اضافه کرده است بآن و رحمة الله و برکاته و رعایت آن انسب
و اولی است بجهت ورود آن در بعض اخبار در کیفیت نماز جناب پیغمبر
در معراج و خروج از نماز بصیغه مذکوره محل اتفاق و اجماع است و عبارت
دیگر السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و اکتفا بآن در خروج
از نماز مفاد اخبار کثیره است پس مخیر است مصلی در اختیار هر یک از آنها
در خروج از نماز و جمع کردن ما بین آنها و لکن افضل انسب در صورت جمع تقدیم
السلام علینا است بالسلام علیکم و اکمل تقدیم سلام مستحبست
بآنها و صورت آن اینست السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته

السلام علی انبیاء الله و رسله السلام علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة
المقربین و السلام علی محمد بن عبد الله خاتم النبیین لا نبی بعده
السلام علی ائمة الراشدین المهدیین و واجبست نشستن در حال
سلام بقدر سلام واجب با استقلال و استقرار با امکان و اختیار
و عربیه و ادای حروف از مخارج و ترتیب حروف و کلمات آن و موالات
ما بین آنها و مراعات حرکات و سکنات و از خط خواندن آن و کفتن
بنحوی که خود مصلی بشنود تحقیقا یا تقدیرا با امکان و قدرت در سلام
واجب پس باطل میشود با اخلال نمودن بآنها عمدا و تدارک میکند
در حال سهو با عدم تخلل مبطل نماز از کلام و غیره و واجبست تعلم
آن بجاهل با امکان و وسعت وقت و واجبست متابعت قاری با تعذر
تعلم در صورت امکان و الا واجبست خواندن آن از روی مکتوب
با قدرت بآن و الا اکتفا میکند بترجمه آن و با تعذر آن ساقطست
بدون تعویض و ناسی در مراتب مسطوره در حکم جاهلست در صورت
عدم تذکر و احوط وجوب نشستن است بقدر آن در صورت سقوط
فان ما لا یدرک کله لا یترک کله و واجب نیست قصد خروج از نماز
بسلام علی الاقوی بلکه خارج میشود مصلی از نماز بکفتن آن در
محل خود قهرا بلی سنتست قصد خروج بآن برای مصلی و اما

باقی مستحبات سلام پس سنت است تورک در حال سلام و کذا گذاشتن
دستها بر رانها بهیئت تشهد و اشاره کردن منفرد بکوشه چشم
بجانب راست و اشاره کردن امام و ماموم بصفحه روی خود بجانب
راست و اشاره کردن ماموم و منفرد بنحو مذکور بجانب چپ هرگاه
هرگاه کسی در جانب چپ او باشد و صدوقین رحمه الله دیوار را کافی
دانسته اند در استحباب اشاره ماموم و سنت است قصد کردن
بصیغه السلام علیکم انبیا و ملائکه و ائمه و مومنین انس و جن را
که ایشان را بخاطر حاضر سازد و خطاب را بآنها بکند و سنت است قصد کردن
ماموم بصیغه مذکوره با آنکه مذکور شد رد جواب امام را و باطل
میشود نماز بترک سلام واجب عمدا و سهوا با تخلل مبطل نماز در ما بین
و الا تدارک میکند و نمازش صحیح است بدانکه بطلان نماز بترک آن
مطلقا نه از جهت رکنیت است بلکه بجهت تخلل مبطل در میان نماز است
و بعضی ازین جهت کمان رکنیت در آن کرده اند بدانکه تعقیب بعد از
فراغ از نماز سنت موکد است و احادیث بسیار در مذمت ترک آن
وارد شده است و مراد از آن ذکر خداوند عالمیان بتکبیر و تهلیل و تسبیح
و تحمید و تمجید و دعاست برای مطالب دینیه و دنیویه مباح است
و آن بجهت کثرة ورود ادعیه و اذکار از جناب سید ابرار و اهل بیت

اطهار صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین منحصر نیست و افضل و اول
آن تکبیر کفتن است بعد از سلام سه مرتبه پس بر میدارد در هر بار
از آنها دستهای خود را برابر کوشها بهیئت تکبیرة الاحرام و میکذارد
بر رانها یا نزدیک آنها و بعد از آن تهلیل میکوید بماثور و از جمله
آنها است لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا نعبد الا ایاه
مخلصین ولو کره المشرکون و از جمله آنها است لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی
کل شیء قدیر و از جمله آنها است لا اله الا الله وحده وحده
انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده له الملک وله الحمد
یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و بعد از آن
دعا میکند برای خود و والدین خود و اخوان مؤمنین و اخوات مؤمنات
برای مطالب دینیه و دنیویه مباحه و مشروعه بهر نحو که میخواهد ولکن
افضل دعا کردن با دعیه ماثوره از ائمه معصومین صلوات الله وسلامه
علیهم است و افتتاح دعا بصلوات و اختتام آن بآن موجب استجابت
دعا است و افضل تعقیبات مطلقه تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها
وعلی ابیها و بعلها و اولادها الطاهرین است و از جناب امام بحق ناطق
جعفر ابن محمد الصادق صلوات الله علیه وعلی آبائه و اولاده الطاهرین

بسند معتبر که آنحضرت باین مضمون فرمودند که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
در هر شبانه روز بعد از نماز دوستر است نزد خدا از هزار رکعت نماز
که کذارده شود و در عقب آن تسبیح نباشد و جناب امام محمد باقر ع
فرمودند باین مضمون که عبادت نشده است خدا بچیزی از تمجید که
افضل از تسبیح فاطمه علیها السلام باشد الحدیث و صورت آن الله اکبر است سی و چهار
بار و الحمد لله سی و سه بار و سبحان الله سی و سه بار و ترتیب آن
بنحو مذکور مشهور ما بین فقها و مروی از جناب صادق است ع و از جمله
تعقیبات است در عقب هر نماز آیة الکرسی و آیتین سبحان ربک رب العزة
عما یصفون الی آخر الآیتین و ختم میکند تعقیبات بدو سجده شکر پس میکذارد
پیشانی خود را بر زمین یا بچیزی که سجده بر آن جایز است و خاک بهتر است
و تربت کربلا افضل است و میچسباند بر زمین ساق دستها و سینه و شکم
خود را و میکوید الحمد لله شکرا شکرا صد مرتبه و در هر ده مرتبه
شکرا با مجیب میکوید و پست تر از این در ثواب شکرا اینها است صد مرتبه و بیشتر
از آن سه مرتبه است و بعد از آن جانب راست رو و جبین خود را بر زمین
میکذارد و بعد از آن جانب چپ آنها را بر زمین میکذارد و بعد از آن
باز پیشانی را بر زمین میکذارد و میکوید آنچه را که در اول آن کفته بود
و میخواند از دعا آنچه وارد شده قبل از آن و بعد از آن و در اثنای آن

وسنت است بعد از سر برداشتن از سجدهٔ شکر گذاشتن دست بموضع
سجده سه نوبت کشیدن دست در هر یک از آنها بجانب چپ رو و پیشانی
و جانب راست رو و میخوانند در آن وقت دعای ماثور در آن و اما سایر تعقیبات
ماثوره از عترة طاهره عموماً و خصوصاً از حد و احصا بیرون است و علماء امامیه
رضوان الله علیهم در کتب ادعیه اکثر از آنها را ایراد کرده اند هر کس را خدا
توفیق شوق خواندن آنها را داده است بکتب ادعیه رجوع نماید و این رساله
با این اختصار و عجاله گنجایش عشر معشار آنها را ندارد تا باستقصا چه رسد
فصل نهم در بیان تروک نماز است یعنی چیزهای که ترک آنها در نماز مطلوبست
شرعاً مبطل باشد فعل آن یا نه و قسم اول از آن چند چیز است **اول**
فعل ناقض طهارت است پس باطل میشود نماز بفعل هر یک از نواقض طهارات
در اثنای آن عمداً بالاجماع و سهواً علی الاشهر الاظهر بالاخبار و مصلی باشد
بدون آن پس واجب است استیناف و اعادهٔ نماز در همه صور و سطوع حدث با
هر یک از آنها مگر در مسلوس و مبطون و مستحاضه که سیلان خون او
دوام داشته باشد و حکم ایشان در صورت احداث حدث مخصوص که بول و غایط
و خون استحاضه باشد و در صورت اخیره قطع نماز و بنا از موضع قطع است
با تجدید طهارت چنانکه در احکام طهارت مفصلاً مذکور گردید و معذور
نیست در آن جاهل بحکم شرعی و وضعی **دوم** تکلم است بکلام خارج که غیر

دعا و ذکر و قرآن باشد عمداً و اما سهواً پس باطل نمیشود نماز بآن مطلقا
مگر در صورتیکه ماحی صورت نماز باشد بجهت اکثار و افراط در کثرت
و کیفیت آن که آن موجب بطلان نماز است مط هر چند که دعا و ذکر و قرآن
باشد و اما در غیر اینصورت پس غیر دعا و ذکر و قرآن از کلام موجب سجدتین
سهواست بعد از نماز و مراد از کلام لفظی است که آنرا لغةً و عرفاً کلام گویند
پس داخلست بکلام حرف واحد که مفید باشد مثل فعل امر از افعال ثلثیه
معتل الطرفین مثل قِ و عِ از وقی و وعی و امثال آنها و داخل نیست بآن
حرف واحد غیر مفهم حاصل از تأوه و انین مریض و همچنین است صوتی که
از تنحنح و عطسه و صرفه حاصل میشود هر چند که مشتمل بدو حرف یا زیاده
باشد بجهت عدم صدق کلام بآنها عرفاً و لغةً و مستثنی است از کلام
رد جواب سلام بصیغهٔ سلام علیکم نه بصیغهٔ و علیک السلام و علیکم السلام
پس رد جواب سلام بصیغهٔ مذکوره در اثنای نماز موجب خلل نیست بلکه واجبست
رد آن بمثل سلام مسلم یا بهتر از آن بالاجماع و اسماع آن تحقیقاً یا تقدیراً
پس کفایت نمیکند در آن اشاره و ادون مثل گفتن سلام علیک در جواب
کسی که سلام علیکم بگوید خصوصاً در صورتی که مسلم جماعه باشد و اما عکس
پس عیب ندارد بجهت بهتر بودن جواب ساقط میشود وجوب رد سلام برد
دیگری که داخل تحیه باشد بشرط اجتماع شرایط در آن از بلوغ و عقل

وغیر آن پس ساقط نمیشود بود خارج از تحیة وغیر مکلف مثل دیوانه وطفل
هرچند ممیز باشد علی الاقوی وشرط است در وجوب رد سلام اسلام وایمان
وتمیز مسلم پس واجب نیست رد سلام کافر و دیوانه وطفل غیر ممیز
واما اسلام طفل ممیز پس اوسط واظهر وجوب رد جواب سلام آنست ووجوب
نیست رد جواب تحیة بغیر سلام مثل صبحک الله بالخیر ومساک الله بالخیر
وامثال آنها واما تحیة بسلام مشتمل بلحن وبغیر عربی پس اوجه واحوط
وجوب رد است بدانکه ترک جواب سلام با وجود شرایط وجوب آن حرامست
علم بالاتفاق واما بطلان نماز بآن پس محل خلاف واقوی عدم بطلانست
وواجب نیست در جواب سلام قصد قرآن بلکه بدون جایز بلکه واجبست
چنانکه گذشت ومستحب است زیاده بر جواز برای مصلی تحمید در وقت عطسه
کردن هرچند از غیر مصلی باشد وتسمیت عاطس وآن گفتن یرحمک الله است
بکسی که عطسه کند ومستثنی است از دعا که تکلم بآن در نماز موجب بطلانست
گفتن آمین بعد از قرائت حمد که گفتن آن در غیر حال تقیه عمدا حرام
وموجب بطلان نماز است واما در حال تقیه عیب ندارد بلکه در بعض
احوال واجب میشود ولکن باطل نمیشود نماز بترک در حال وجوب بسبب
تقیه چنانکه در احکام قرائت مذکور شد وهم چنین مستثنی است
از حکم دعا بچیزی حرام وخلاف شرع که فعل آن در اثنای نماز حرام

وموجب بطلان نماز است وسهوا موجب سجده سهو است وباطل نمیشود
نماز بخواندن بعض قرآن بقصد قرائت آن در اثنای نماز هرچند قصد
کند بآن تفهیم مراد خود را بغیر مثل خواندن ادخلوها بسلام آمنین برای
تفهیم اذن دخول برای کسی که اذن دخول میخواهد وخواندن فاخلع
نعلیک برای درآوردن کفش از پا بکسی که میخواهد با کفش پای خود را
بروی فرش گذارد وخواندن ماموم بعض فقرات قرآن را برای تفهیم امام
در صورت شک وسهو آن مثل خواندن ولا تجهر بصلاتک در صورت
سهو امام از اخفات قرائت وخواندن ثالث ثلثة در صورت شک
مابین سه وچهار وعلم ماموم بسه رکعت بودن وخواندن الا هو رابعهم
در صورت علم ماموم بچهار وامثال آن واما هرگاه مقصود تفهیم مراد خود
باشد خاصه وقرائت اصلا مقصود نباشد پس هرگاه آنچه تلاوت میکند
مشتمل است بنظم واسلوبی که مانعست از غیر قرآن بودن آن حکم بعدم
بطلان در اینصورت بعید نیست هرچند مقصود از تلاوت محض تفهیم مراد
باشد واگر بجهت قلت مشتمل نیست بنظم واسلوب مذکور ومقصود
از آن محض تفهیم مراد است لا غیر حکم ببطلان نماز در اینصورت انسب است
عمدا واما سهوا پس موجب سجده سهو است مثل سایر کلمات سیم
از تروک نماز سکوت طویل است در اثنای آن بحیثیتی که باعث انمحاء

صورت نماز باشد پس باطل میشود نماز بآن مطلقا علی الاقوی عمداً
وسهواً و بدون انحناء باطل میشود نماز بآن عمداً هرگاه منافی
موالات مابین اجزای قرآءت و اذکار واجبه باشد و الا فلا مطلقا و اما
سهواً در صورت منافات پس تدارک میکند موالات را با تذکر و امکان
تدارک بجهت بقای محل و الا التفات نمیکند و نمازش صحیح است چهارم
تکفیر است و آن عبارت است از گذاشتن دست راست بر روی دست
یا بعکس چنانکه طریقه اکثر عامه است در نماز پس فعل آن در نماز حرام
و موجب بطلان نماز است عمداً علی الاشهر الاظهر بدون تقیه و ابو
الصلاح آنرا مکروه میداند و اما سهواً پس موجب بطلان نماز نیست
بالاجماع و فرقی نیست در تحریم و بطلان نماز بآن عمداً مابین گذاشتن
دستها بالای از ناف و پایین تر از آن بحایل باشد یا بدون آن
و مابین گذاشتن دست بر روی دست یا بر روی زراع و مابین
اعتقاد استحباب آن و عدم اعتقاد و مابین حال قرآءت و غیر آن
و اما در حال تقیه پس فعل آن در نماز جایز بلکه در بعض اوقات واجب
میشود و باطل نمیشود نماز بترک آن در صورت وجوب بجهت تقیه و لکن
احوط اعاده نماز است در اینصورت پنجم از تروک نماز التفات
و انحراف از قبله است و در آن چند صورتست که مختلف میشود

حکم باختلاف آنها نسبت ببطلان و عدم آن اول آنکه انحراف
و التفات بحد استدبار میرسد که مصلی پشت بقبله میکند پس باطل
میشود نماز بآن عمداً و سهواً علی الاقوی و واجبست با و اعاده
نماز در وقت و خارج هرگاه استدبار بتمام بدن باشد و اما هرگاه
استدبار بمجرد گردانیدن رو باشد بدون بدن تصریحی از اصحاب در این
باب نیست مگر شهید علیه الرحمه در ذکری و غیر آن که لاحق کرده است
آنرا بمستدبر بتمام بدن و عدم تعرض اصحاب باینصورت گویا بجهت بعد
فرض صورت مذکوره است دوم از صور التفات آنست که انحراف بحد
یمین یا بحد یسار میرسد و از آنها تجاوز نکند پس باطل میشود نماز
بآن هرگاه التفات بجمیع بدن باشد عمداً و لازم با و اعاده نماز است در وقت
و خارج آن و اما سهواً پس واجبست اعاده نماز در وقت خاصه نه
در خارج آن علی الاظهر و هرگاه بمجرد گردانیدن رو باشد بدون انحراف
بدن پس اظهر و اقوی عدم بطلان نماز است بآن مطلقا عمداً یا سهواً
سیم از صور التفات آنست که انحراف بحد یمین و یسار نرسد بلکه
مابین قبله و یمین و یا مابین آن و یسار باشد پس باطل میشود نماز
عمداً هرگاه انحراف بتمام بدن باشد و لازمست با و اعاده نماز
در وقت و خارج آن و اما سهواً پس موجب بطلان نماز نیست و اگر

انحراف مذکور بتمام بدن نباشد بلکه بمجرد گردانیدن رو باشد
نماز صحیح است مطلقا عمدا باشد یا سهوا چهارم از صور التفات آنست
که انحراف از حد یمین و یسار بکند و بحد استدبار نرسد پس در الحاق
آن بمستدبر یا بمتیامن و متیاسر نظر است ولکن احوط بلکه اظهر الحاق
آن بمستدبر است پس جاری میشود بآن احکام مستدبر در جمیع صور
انحراف آن بتمام بدن باشد یا بمجرد رو عمدا باشد یا سهوا پنجم
از تروک نماز اکل و شرب است پس باطل میشود نماز بکثیر آنها بحیثیتی
که بحد فعل کثیر برسد که باعث انمحاء صورت نماز باشد پس باطل میشود
نماز بآن عمدا و سهوا علی الاقوی و اما قلیل آنها پس اگر منافی موالات
واجبه در قرآن و سایر اذکار واجبه نماز باشد موجب بطلان نماز است
عمدا و اما سهوا فلا ولکن واجبست تدارک موالات بائد کرد و بقای
محل آن والا التفات نمیشود و نماز صحیح است و اما قلیل از آنها
که ماحی صورت صلوة و مانع از قرائت و منافی موالات نباشد پس عیبی
ندارد مطلقا و مستثنی است شرب هر چند کثیر باشد در نماز وتر برای
مصلی که تشنه باشد و اراده روزه داشتن در فردای آن شب داشته
باشد واجب باشد روزه یا سنت بشرط خوف طلوع صبح پیش از اکمال
غرض از وتر از خواندن ادعیه وغیره بشرط آنکه آبخوردن مذکور

مستلزم

مستلزم منافی دیگر نباشد و در روایت سعید اعرج از صادق ع
تجویز دو قدم و سه قدم راه رفتن هست و علی ای حال فرق نیست
در روزه مابین سنت و واجب از آن بنذر و شبه آن ششم
از تروک نماز فعل کثیر است عادةً و آن عبارت از فعل خارج از نماز است
که ماحی صورت نماز باشد پس فعل کثیر در نماز موجب بطلان نماز است
عمدا بالاتفاق و اما بطلان نماز بآن سهوا پس ظاهر کلام اصحاب
عدم بطلان است ولکن بعید است بقای صحت با انمحاء صورت نماز
پس احوط اعادهٔ نماز است با تحقق آن مطلقا و اما فعل قلیل مثل
پوشیدن ردا و عمامه و خوابانیدن بدن و کشتن عقرب و مار و شمردن
رکعات بسنگ ریزه و غیره در نماز پس عیب ندارد مطلقا و موجب بطلان
نماز نیست هر چند متعدد و مکرر باشد لکن بحد کثرت مذکوره نرسد
و هم چنین است افعال متعددهٔ متفرقه که هر گاه در یکجا از نماز جمع شود
مصداق فعل کثیر میشود هفتم از تروک نماز خندیدنست بقهقهه
که مشتمل باشد بصوت و ترجیع با شدت پس ترک آن واجب و فعل آن
عمدا موجب بطلان نماز است بالاجماع هر چند بی اختیار باشد و اما سهوا
پس موجب بطلان نماز نیست قطعا مثل تبسم مکروه هست عمدا و سهوا
چنانکه در تروک مکروهه مذکور خواهد شد هشتم از تروک گریستن است

برای دنیا پس وجوب ترک آن در نماز و بطلان نماز بفعل آن عمداً
در صورت اشتمال آن بصوت محل گفتگو نیست هر چند قهوی باشد و اما
در صورت سهو یا عدم اشتمال آن بصوت مطلقا هر چند بطریق عمد باشد
باعث بطلان نیست علی الاظهر و جایز است گریه در نماز برای آخرت
بلکه افضل اعمالست و هم چنین گریه برای مصایب خاندان رسالت در
حین تذکر آنها خصوصاً مصیبت جناب سید الشهدا علیه و علی
آبائه و اولاده الاف التحیة و الثنا مگر در صورت انمحاء صورت
نماز بآن که در اینصورت موجب بطلان نماز است و اما ترک مکروهه
پس چند چیز است اول تطبیق و آن عبارتست از گذاشتن دو کف دستها
بهم و گذاشتن آنها میان دو زانو و بعضی از فقها آنرا حرام میدانند
دوم تاب دادن مرد موی سر خود را و جمع آن در بالای سر و شیخ طوسی علیه
الرحمة آنرا حرام و موجب بطلان نماز میداند سیم تبسم چنانکه گذشت
چهارم التفات بیمین و یسار بچشم یا بروی پنجم فهمانیدن حاجت
و مطلب خود بدیگری باشاره کردن بدست یا بهم زدن دستها یا بزدن
دیوار یا بخواندن چیزی از قرآن یا بگفتن تکبیر و تسبیح و تحمید و امثال
آنها بدون ضرورت مگر تفهیم ماموم بامام چیزیرا از آداب و اجزای
واجبه نماز بچیزی از قرآن و دعا در صورت شک و سهو امام در آنها

وحفظ ماموم گرآن مکروه نیست علی الاصح ششم خمیازه و دهن دره
با اختیار که هر دو از شیطان است هفتم انداختن آب دهن و آب دماغ
بزمین بدون ضرورت و اما در حال ضرورت عیب ندارد بلکه بعض
اوقات واجب میشود مثل آنکه مانع از قرائت یا سایر اذکار واجبه نماز شود
لکن در صورت ضرورت گرفتن آن بدستمال و امثال آن با امکان بهتر
از انداختن است و مکرر میشود کراهیت آن در مسجد هشتم بازی
کردن با اعضا و ریش خود و مثل آنست خارانیدن اعضا بدون
ضرورت بشرط آنکه بحد فعل کثیر نرسد و الا حرام و موجب بطلان نماز است
نهم فرقعه یعنی شکستن انگشتان بطوریکه صدا از آنها در آید
دهم آه و زاری کردن در نماز بشرط عدم صدق کلام بآنها و الا
عمداً حرام و موجب بطلان نماز میشود یازدهم دخول بنماز در وسعت
وقت بمدافعه بول و غایط و ریح و نوم و امثال آنها که منافی خشوع
باشد و اما در مقام ضیق وقت یا در صورت عروض آنها در اثنای نماز
پس دخول بنماز و اتمام آن با آنها واجبست مگر در صورت مظنه حدث
مرض و مثل آن بسبب آنها که در اینصورت دفع آنها مقدم بنماز و اتمام
آنست بدانکه قطع نماز واجب بدون ضرورت حرام است و اما در حال
ضرورت مثل حفظ نفس محترمه از تلف و ضرر و ضبط عرض و مال محترم

از تلف وضایع شدن هرچند بمجرد خوف بر آنها باشد پس جایز است
قطع آن بسببی از اسباب مذکوره بلکه در بعض صور مذکوره واجب میشود
چنانچه برای بعض از آنها مباح است مثل حفظ مال یسیر که فوت آن
ضرر بحال او نرساند و برای بعض مکروه هست مثل مالی که مبالات بفوات
آن نیست و سنت است قطع آن برای استدراک اذان و اقامه در صورت
نسیان آنها چنانکه گذشت پس منقسم میشود حکم قطع نماز واجب باحکام
خمسه تکلیفیه بحسب اختلاف اسباب آن **فصل دوم** در بیان آداب و کیفیت
احکام نماز جمعه است بدانکه نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح بعوض
نماز ظهر و واجبست عینا در زمان حضور امام معصوم علیه السلام
با تحقق سایر شرایط آن که از جمله آنها امکان اجتماع عدد معتبر
در آنست و منعقد نمیشود نماز جمعه در زمان امام علیه السلام مگر
با امامت خود آنجناب یا نایب خاص او که برای جمعه یا اعم از آن بخصوص
تعیین فرموده باشد و اما در زمان غیبت امام علیه السلام مثل
زمان ما و امثال آن پس در وجوب آن خلافست و اقوی وجوبست تخییرا
باینمعنی که مکلف مخیر است با اجتماع شرایط آن ما بین ظهر و جمعه که ساقط
میشود هر یک از آنها بگذاردن دیگری ولکن جمعه افضل از ظهر است
و وقت جمعه از زوال آفتابست تا سایه حاصل بعد از زوال مساوی

شاخص باشد و بعضی وقت جمعه را وقت ظهر دانسته اند اولا و اخرا
ولکن قول اول اقوی و اظهر و احوط است پس جایز نیست جمعه
بعد از گذشتن وقت مذکور نه ادا و نه قضا پس واجب میشود ظهر
بعد از آن عینا و واجبست اتمام جمعه در صورت خروج وقت آن
بعد از تلبس و شروع کردن بآن هرچند بمجرد تکبیرة الاحرام باشد
و شرطست در صحت جمعه جماعت پس صحیح نیست گذاردن آن فرادی
و اجتماع پنج نفر یا زیاده که یکی از آنها امام باشد پس منعقد نمیشود
جمعه بکمتر از پنج نفر بالاتفاق و شرطست در امام عقل و بلوغ
و ایمان و عدالت و ذکوریت و طیب ولادت پس صحیح نیست در نماز
جمعه امامت مجنون و طفل هرچند ممیز باشد و مخالف و فاسق و زن
و خنثی و ولد الزنا بالاجماع و اما شرط حریت و سلامت از برص و جذام و کوری
پس میان علماء محل خلافست و اقوی عدم اشتراط آنها است با کراهت امامت
فاقد آنها برای کسی که متصف بآنها باشد و اما برای مثل خود شان صحیح است
بدون کراهت و شرط نیست در امام جمعه اجتهاد و فقاهت علی الاقوی
هرچند احوط اعتبار آنست با سایر شرایط در صورت امکان و بدون آن احوط
اعاده ظهر است بعد از جمعه و شرطست در عدد معتبره غیر از امام بلوغ
و عقل و اسلام و ذکوریت پس هرگاه چهار نفر غیر امام یا بعض از آنها

طفل و یا دیوانه و یا زن یا خنثی یا کافر باشد جمعه منعقد نمیشود هر چند
بکافر واجبست لکن صحیح نیست از او بدانکه اجتماع عدد معتبر شرطست در ابتداء
و هرگاه متفرق شوند بعد از تلبس بآن هر چند بمجرد تکبیرة الاحرام باشد
نماز جمعه صحیح و مجزی است و باقی را واجبست اتمام آن هر چند یکنفر باشد
و شرطست در نماز جمعه دو خطبه پیش از نماز و بعد از زوال که مشتمل باشد
هر یک از آنها بحمد و ثنای خداوند عالمیان و صلوات بجناب پیغمبر و آل
طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین و وعظ و سوره خفیفه یا آیه تامة
الفائدة در آخر خطبه اول و واجبست در هر یک از آنها عربیت و ترتیب بنحو
مذکور و موالات و قیام خطیب و طهارت آن از حدث و خبث و جلوس آن
ما بین آنها و اسماع عدد معتبر و ستر عورت و گوش کردن مامومین و سکوت
در حال خطبه مطلقا و شرطست در خطیب آنچه شرطست در امام از عقل و بلوغ
و ایمان و عدالت و طیب ولادت هر چند غیر امام باشد و اولی مغایرت
امام را از خطیب جایز نمیدانند لکن مشهور جواز آنست و سنتست بلاغت
خطیب و فصاحت و تنزه آن از رذایل اخلاق و اتصاف بمکارم اخلاق
و ائتمار آن بچیزی که امر میکند بآن و انتهای آن از چیزی که نهی میکند آن
و محافظت آن باوایل اوقات صلوات و تعمم در حال خطبه و اعتماد بچیزی
از شمشیر و عصا و کمان و ایستادن آن در جای بلند و سلام دادن

بحاضران پیش از خطبه و سکوت آن تا تمام شود از آن و پوشیدن بهتر و
پاکیزه ترین لباسها خود و شرطست فاصله بودن یک فرسخ ما بین
دو جمعه پس منعقد نمیشود دو جمعه در کمتر از یک فرسخ و باطل میشود
هر دو در صورت اقتران شروع بآنها و الا سابق از آنها صحیح است
و لاحق باطل است پس واجبست برای آنها اعاده ظهر یا جمعه بشرط
بقای وقت آن و الا اعاده ظهر معین است بفاصله معتبره و هم چنین است
در صورت اشتباه سابق با علم بسبق و اما در صورت اشتباه در اصل
سبق و اقتران آن بعید است عدم وجوب اعاده و لکن احوط اعاده است
بنحو مذکور و ساقط است نماز جمعه از هشت صنف از اصناف مکلفین
اول زن و در حکم آنست خنثی دوم بنده هر چند مبعض باشد و جمعه
در نوبه او اتفاق افتاده باشد سیم مسافری که لازم باشد برای او
قصر بجهت سفر پس مسافری که سفر او موجب قصر نباشد مثل کثیر
السفر و عاصی بآن و ناوی اقامه ده روز و امثال آنها از کسانی که قصر بر آنها
بجهت اختلال شرایط آن لازم نیست در حکم حاضر است و نماز جمعه بر آن
لازم است چهارم پیری که حضور آن بنماز جمعه متعذر یا متعسر باشد بعلت
پیری و عجز پنجم کور هر چند حضور آن بنماز جمعه مقدور باشد ششم
شل که از راه رفتن عاجز باشد بحیثیتی که حضور آن بنماز متعذر یا متعسر

باشد مثل پیر **هفتم** مریض که بجهت مرض حضور بنماز برای او متعذر
یا متعسر باشد **هشتم** کسی که منزل او از موضع که نماز جمعه میگذارند
زیاده بر دو فرسخ باشد بشرط تعذر اقامه آن در منزل او و واجب است
باو در صورت حضور بجمعه و امکان اقامه آن در منزل او بخلاف غیر
او از اصناف مذکوره که از آنها ساقط است مطلقا و اما سنن نماز جمعه
زیاده بر سایر نمازها پس سنت است در نماز جمعه دو قنوت یکی در رکعت
اول قبل از رکوع و دیگری در رکعت دوم بعد از رکوع و خواندن سوره
جمعه در رکعت اول بعد از قرائت حمد و سوره منافقین در رکعت دوم
بعد از وجهر نمودن در قرائت و حمد سوره و قنوت و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و سلام و اما آداب روز جمعه پس سنت است در آن غسل کردن
چنانکه در باب اغسال مذکور دیدو سر تراشیدن و ناخن چیدن و شارب
شانه کردن و عطر استعمال نمودن و بهترین و پاکیزه ترین رختهای خود
پوشیدن و پیاده بمسجد رفتن و بیست رکعت نافله نماز جمعه گذاردن
و مختار است در گذاردن آن در هر وقتی که خواهد از روز جمعه متوالی
یا متفرق و افضل گذاردن شش رکعت است از آن در اول انبساط شعاع
آفتاب و شش رکعت دیگر در وقت ارتفاع و بلند شدن آفتاب و
شش دیگر در وسط روز پیش از زوال و دو رکعت باقی را بعد از زوال

باندك

باندك و سنت است برای حاکم مرخص نمودن زندانیان برای نماز
جمعه و بعد از آن هرگاه حبس ایشان شرعی باشد باز بزندان میبرند
فصل سیم در بیان آداب و کیفیت و احکام نماز عیدین است یعنی
عید فطر و اضحی بدانکه نماز هر یک از عیدین دو رکعت است مثل نماز صبح
و زیاد میشود در آن پنج تکبیر در رکعت اول بعد از قرائت حمد و سوره
و قبل از رکوع و در رکعت دوم چهار تکبیر بنوع مذکور و قنوت بعد
از هر تکبیر از تکبیرات مذکوره در رکعت اول و دوم و احوط وجوب تکبیرات
و قنوتات مذکوره است در صورت وجوب آن و رعایت آنها در صورت استحباب
آن و دو خطبه بعد از آن بنحوی که در نماز جمعه گذشت و بدعت است تقدیم
خطبه بر آن و وقت آن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال و قضا نمی شود
بعد از فوت وقت مذکور بعذر باشد یا بدون آن علی الاشهر و واجبست
در زمان حضور امام علیه السلام عینا و سنت است در زمان غیبت جماعة
و فرادی و بجماعت افضل است و ساقط نیست نماز عید از اصنافی که نماز
جمعه از آنها ساقط است پس واجبست با آنها در صورت وجوب آن و سنت است
در صورت استحباب آن و معتبر نیست بعد فرسخ مابین دو عید و ساقط
میشود خطبه در صورت گذاردن آن فرادی و اما سنن آن پس سنت است
قنوت بما ورد مثل اللهم اهل الکبریاء و العظمة و خواندن سوره

سبح اسم ربك الأعلى در رکعت اول بعد از حمد و سوره و الشمس در
رکعت دوم و جهر در حمد و سوره و قنوت و سایر اذکار واجبه و
مستحبه و گذاردن آن در صحرا مگر در وقت بارش و سرمای شدید مگر
در مکه معظمه که مسجد آن افضل از صحراست و افطار کردن پیش از نماز
در عید فطر و بعد از آن در عید اضحی و افضل در عید فطر افطار کردن بخرمای
شیرین است و سنت است غسل در هر یک از آنها چنانکه در باب اغسال
مسنون گذشت و استعمال عطر و پیاده بمصلی رفتن و بر روی زمین
بجای آن نماز کردن و برگشتن از مصلی از غیر آن راهی که رفته بودند و
سنت است در عید فطر ذکر نمودن خطیب از آداب فطره و رسانیدن آنها
بمردم و در عید اضحی از احکام اضحیه و سنت است برای حاکم مرخص نمودن
زندانیان بنماز چنانکه در آداب نماز جمعه گذشت و مکروهست در هر یک
از آنها سفر کردن بعد از طلوع صبح و پیش از نماز و سلاح بستن بمصلی
رفتن مگر در حال ضرورت و نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از آن
بخصوص قبلیه و بعدیه تا زوال مگر در مسجد پیغمبر و در مدینه که سنت است
در مدینه قصد کردن آن پیش از رفتن بصحرا و گذاردن دو رکعت
نماز در آن و بیرون رفتن بصحرا و سنت است تکبیر در عید فطر بعد
از چهار نماز که اول آنها مغرب شب عید فطر باشد و آخرش نماز عید باشد

و ابن بابویه شش نماز گفته است که آخر آنها عصر روز عید باشد و در
عید اضحی در منی برای ناسک بعد از پانزده نماز و در غیر منی از سایر
بلاد و منازل و در منی برای غیر ناسک بعد از ده نماز که اول آنها
ظهر روز عید باشد و آخرش صبح آخر ایام تشریق باشد و روز دوم آن باشد
و صورت تکبیر مذکور الله اکبر سه مرتبه و لا اله الا الله و الله اکبر
الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولینا و در تکبیرات اضحی زیاد
میکند علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و هر گاه هر یک از عیدین در
روز جمعه اتفاق افتد مخیر است مأموم حاضر بنماز جمعه هر چند اهل بلاد
باشد علی الاقوی و اختصاص تخییر بغیر وی خالی از دلیل است و امام پس
واجبست بر آن حضور بنماز جمعه پس هر گاه شرایط تمام شد جمعه میکند اما در
والا ظهر را میگذارد و مستحب است برای امام اعلام خلق بحکم مذکور در خطبه
عید **فصل چهارم** در بیان آداب و کیفیت و احکام نماز آیاتست و مراد از
آیات کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که باعث خوف معظم خلق
باشد مثل بادهای سرخ و سیاه و زرد و باد تند هر چند خالی از اولین
مذکوره باشد و رعد شدید که موجب خوف معظم ناس باشد و واجبست
نماز آیات بر هر کسی که جامع شرایط تکلیف باشد از ذکور و اناث و این
نماز دو رکعتست و مثل سایر نمازهاست در شرایط و آداب و واجبست

و واجب است در آن زیاده بر نیت و تکبیرة الاحرام و قرآءت حمد و سوره
در هر رکعت پنج رکوع باین طریق که چون حمد و سورهٔ رکعت اول را تمام
کرد برکوع برود و بعد از گفتن ذکر رکوع سر از رکوع برمیدارد و راست
میشود بقیام پس نوبت دیگر فاتحه و سوره را بخواند و بعد از آن
باز برکوع میرود تا پنج نوبت پس بعد از قیام از رکوع پنجم بسجده میرود
و دو سجده بجا میآورد و بعد از آن برمیخیزد برکعت دوم بجا میآورد
در آن هر چه در رکعت اول بجا آورده بود از فاتحه و سوره را و رکوعات
و دو سجده بعد از آنها و تشهد میخواند و سلام میگوید و این نماز بنحو
مذکور افضل است و جایز است اکتفا ببعض سوره هر چند یک آیه
باشد پیش از هر یک از رکوعات و احتیاج نیست در این صورت بقرآءت
فاتحه مگر در قیام اول هر یک از دو رکعت و اما در باقی قیامات پس
احتیاج بخواندن فاتحه نیست مگر آنکه سوره را در غیر اخیر از آنها
تمام کند و برکوع رود پس بعد از برخاستن از رکوع مذکور خواندن
فاتحه ضرور است با سورهٔ تامه یا بعض از آن و همچنین تا آخر قیامات و ضابطه
اینست که هر وقت سوره را تمام کرد و برکوع رفت بعد از برخاستن از
رکوع خواندن حمد یا سورهٔ تامه یا بعض از آن ضرور است والا اکتفا
ببعض باقی سوره میکند بدانکه واجب است در صورت اختیار ببعض تمام

کردن یکسوره با حمد در هر رکعت و جایز است تمام سوره در بعض
قیامات و خواندن بعض سوره در بعض دیگر از آنها و مخیر است
در صورت رکوع کردن از بعض سوره مابین خواندن بعض دیگر
از آن سوره در قیام بعد از رکوع مذکور از موضع قطع یا غیر آن
متقدماً و متاخراً و مابین خواندن از سورهٔ دیگر و واجب نیست
اعادهٔ فاتحه در هیچیک از صور مذکوره علی الاقوی و واجب است اعادهٔ
حمد بعد از برخاستن از سجدهٔ رکعت اولی هر چند سجده از سورهٔ
تامه نباشد مثل آنکه در رکعت اول سورهٔ تامه و بعض سورهٔ خوانده
باشد و بسجده رفته باشد پس بعد از سر برداشتن از سجود اعادهٔ
حمد ضرور است در رکعت ثانیه و بعد از خواندن حمد در این صورت
مخیر است مابین خواندن از آن سوره از موضع قطع و خواندن سورهٔ
دیگر و لازم است در صورت اختیار همان سوره را خواندن کامل غیر از
آن در جملهٔ قیامات آخر رکعت و اما سنن و مستحبات نماز آیات
پس سنت است قنوت در مابین هر دو رکوع و تکبیر گفتن بعد از هر
از رکوعات بدون گفتن سمع الله لمن حمده مگر در رکوع پنجم و دهم
که گفتن سمع الله لمن حمده در آنها سنت است و جهر در قرآءت هر چند
در روز واقع شود و خواندن سوره های طویل مثل کهف و انبیاء

با وسعت وقت والا اختیار بسورهٔ قصیره لازم است و کذا ادن آن
در مسجد یا جای غیر مسقف و کذا ادن آن بجماعت هر چند تمام قرص کرفته
باشد و مساوات زمان رکوع و سجود با زمان قرائت و اعادهٔ آن
در صورت فراغ از آن قبل از تمام انجلا و بعضی اعاده را در اینصورت
واجب دانسته اند و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای کرفتن قرص
آفتاب و ماه است و آخر آن اول شروع بانجلا است در مشهور لکن
اقوی اعتبار تمام انجلا است در آخر وقت آنها و اول وقت سایر
آیات از زلزله و غیر آن از سایر اخاویف سماویه اول حصول سبب
آنهاست و در تمام عمر اداست پس هر کاه وقت کسوف و خسوف وسعت
تمام نماز را نداشته باشد بلکه قاصر از آن باشد نماز ساقط است
هر چند ادراک یک رکعت از آن بکند پس واجب نیست اتمام آن علی
الاقوی بخلاف سایر آیات که نماز آنها واجب میشود بمجرد حصول آنها
مطلقا هر چند امتداد آنها یک رکعت یا اقل از آن هم نداشته باشد
و واجبست قضای نماز کسوف و خسوف بعد از خروج وقت آنها
بکسی که آنرا در وقت خود ترک کرده باشد عمدا یا سهوا با علم آن بحصول
آنها در وقت مطلقا هر چند تمام قرص نکرفته باشد و اما در صورت
جهل بحصول آنها در وقت پس واجب نیست قضای آن مکر در صورت

کرفتن تمام قرص پس هر کاه بعض قرص کرفته باشد قضای آن در این
صورت لازم نیست هر چند بعد از خروج وقت آنها ثابت شود بیقین
یا عادلین یا باخبار متواتره و اما نماز سایر آیات پس واجبست علی الاقوی
هر چند علم بسبب متاخر از حصول سبب باشد و لکن قضا نیست چنانکه
کذشت و هر کاه جمع شود نماز کسوف و خسوف با یومیه حاضره مکلف مخیر است
در تقدیم هر یک از آنها در صورت وسعت وقت هر دو و از آنها و هر کاه وقت
یکی از آنها مضیق باشد واجبست تقدیم آن با وسعت وقت دیگری و الا
واجبست تقدیم حاضره یومیه پس هر کاه وقت کسوف و خسوف بعد از ادای
حاضره باقی باشد بجا میاورد او را اداء و الا ساقط میشود هر کاه تقصیر در تاخیر
یکی از آنها نکرده باشد و الا قضا میکند وجوبا علی الاقوی و الاحوط
و جایز است قطع نماز کسوفین بعد از شروع بآن در صورت تضیق وقت یومیه
حاضره پس قطع میکند آنرا و مشغول میشود بنماز یومیه و بعد از اتمام
آن بنا میکذارد بنماز کسوفین از آنجا که قطع نموده و باتمام میرساند
و این حکم منصوص و مشهور است و مستحب است غسل برای قضای نماز کسوفین
در صورت تعمد ترک آن با استیعاب تمام قرص چنانکه در باب اغسال مسنونه
کذشت و بعضی این غسل را واجب دانسته اند **فصل پنجم** در بیان آداب نماز
طواف خانهٔ کعبه است و آن دو رکعت است و واجب است در آن آنچه

واجبست در سایر نمازها از شرایط واجزاء از افعال وارکان تفصیل
مذکور در نماز یومیه ومحل آن مقام ابرهیم علی نبینا وعلیه السلام یا یکی
از دو جانب اوست وجوبا اگر نماز طواف واجب باشد واستحبابا اگر مستحب باشد
پس در نماز طواف سنت مخیر است مکلف مذکور در گذاردن در هر جای
مسجد الحرام که خواهد ولکن افضل مقام مذکور است واما در طواف واجب
معین برای نماز آن مقام ابراهیم است یا یکی از دو جانب آن ووقت آن بعد از
فراغ از طواف وقبل از شروع بسعی ما بین صفا ومروه است وسنت است خواندن
سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول از آن وسوره توحید در رکعت
دوم از آن چنانکه پیش از این گذشت وسنت است فصل ما بین طواف ونماز
مزبور **فصل ششم** در بیان نمازیست که بنذر وشبه آن از عهد ویمین واجب
میشود وآن تابع است بنذر مشروع وشبه آن از عهد ویمین در کیفیت
ودر کمیت ودر زمان ومکان وشرطست در آن که بحسب کیفیت وکمیت ودر
زمان ومکان مخالف با نمازهای متعارف شرعیه نداشته باشد پس
هرگاه نذر کند نمازی بکیفیت مشروعه وعدد مشروعه ودر وقت مشروع
ودر مکان مشروع نذر منعقد ونماز واجب است وکیفیت وکمیت ووقت
ومکان آن تابع نذر است وهرگاه نذر کند نمازی که غیر مشروع باشد بحسب
کیفیت مثل دو رکعت بچهار رکوع مثلا یا بحسب کمیت وعدد مثل پنج رکعت

یا زیاده بیک سلام یا بحسب وقت مثل نماز جمعه در غیر روز جمعه یا نماز
عید در غیر روز عید یا بحسب مکان مثل نماز در مکان غصبی وامثال
آن نذر منعقد نمیشود وضابطه آنست که باید نماز منذور ومعهود
ومحلوف پیش از اینها مشروع باشد وجوبا یا استحبابا والا باطل میشود
فصل بدانکه واجبست قضای فرایض یومیه که در حال بلوغ وعقل
وخلو از حیض ونفاس وکفر اصلی فوت شده باشد پس واجب نیست قضای
نمازیکه در حال حیض ونفاس وحال کفر اصلی فوت شده مطلقا وهمچنین است
حکم حال جنون وغش وبیهوشی مگر آنکه سبب آنها از قبل خود مکلف باشد
مثل تناول نمودن چیزیکه باعث یکی از اینها باشد بقصد واختیار وعلم وعدم
حاجت تناول آن وعلم بحال وخاصیت آن که در این صورت قضای آنچه در
این حالات فوت شده برای آن لازم است واما در صورت سهو واکراه وحاجت
تناول آن یا جهل بحال وخاصیت آن پس قضای آنچه در حالات مذکوره
فوت شده لازم نیست هر چند سبب از قبل خود مکلف باشد واما قضای
نمازیکه در حال ارتداد فوت شده پس واجبست قطعا ملی باشد مرتد یا
فطری ذکور باشد یا اناث بعد از توبه واسلام وساقط نمیشود قضای
نمازهای فائته وباطله فرقهای کفر اسلام بعد از استبصار هر چند حکم
بکفر آنها شود شرعا مثل نواصب وخوارج ومجسمه وامثال آنها ومراد

از بطلان در نماز آنها که موجب قضا است بطلان بمذهب خودشان است
علی الاقوی و علی ای حال پس واجبست ترتیب در قضای یومیه بحسب فوات
آن الاول فالاول در صورت علم بترتیب و اما در صورت جهل با آن
پس ساقطست ترتیب مطلقا علی الاقوی پس واجب نیست تحصیل آن بتکرار
فرایض بحسب احتمالات چنانکه مختار بعض اصحابست و هم چنین واجب نیست
ترتیب مابین قضا و حاضره پس جایز است تقدیم حاضره بر فائته مطلقا خواه
قضا واحد یا ازهما نرود باشد مطلقا متعدد باشد قضا یا متحد بلی سنت است
تقدیم قضا بر حاضره در صورت سعت وقت حاضره و اما در صورت ضیق وقت
حاضره پس واجبست تقدیم آن بر قضا بالاتفاق و واجبست تکرار فرایض
در صورت جهل تعیین فائته بحسب احتمالات پس هرگاه نمازی از نمازهای
پنجگانه یومیه از او فوت شود و نداند که کدام است یک صبح و یک مغرب
و چهار رکعت مطلقا بر نیت ما فی الذمه میکند و مخیر است در آن ما بین
جهر و اخفا و هم چنین مخیر است در تقدیم هر یک از نمازهای مذکوره
و اگر در وقت عشا باشد تردید میکند ما بین قضا و ادا و مسافر دو نماز
میکند در صورت مسطوره یکی مغرب و یکی نماز دو رکعتی بر نیت ما فی الذمه
و مخیر است در تقدیم هر یک از آنها و ما بین جهر و اخفات و تردید ما بین
قضا و ادا در وقت عشا مثل صورت اولی است و در صورت اشتباه بقصر

و اتمام یک نماز دو رکعتی و یک چهار رکعتی که نیت کند بهر یک از آنها
ما فی الذمه را و یک مغرب کافیست در حصول برائت ذمه با تخییر و تردید
مزبور در در صورت مذکوره و هم چنین است در جمیع صور جهل تعیین فائته
پس مکرر میکند بحسب تعدد احتمالات و تعدد فرایض بحسب قصر و تمام
و اشتباه ما بین آنها بحیثیتی که تعیین بتحصیل برائت حاصل شود
و هرگاه از کسی نمازهای متعدد فوت شده باشد متحد باشد یا مختلف و عدد
آنها را نداند پس واجبست بر آن اجتهاد در تشخیص عدد آن اولا باقل پس
هرگاه عدد مخصوص بظن او غالب باشد التفات میکند بقضای آن و الا
هرگاه شک و اشتباه در عدد محصور است مثل ده نماز یا بیست نماز مثلا
پس واجبست باو اتیان جانب اکثر و تحصیل برائت یقینی و الا اکتفا باقل
اقوی است و سنت است قضای نوافل راتبه یومیه مؤکدا و لازم نیست
در قضای آنها مماثلت ما وقت قضا و ادا پس جایز است قضای نوافل روز
در شب در روز و نوافل شب در روز و شب با قدرت و اما در صورت
عجز از آن پس تصدق میکند از هر دو رکعت بمدی از طعام استحبابا
و با عجز از آن تصدق میکند بآن از هر چهار رکعت و با عجز از آن تصدق
میکند از تمام نوافل شب بمدی و از تمام نوافل روز بمدی و با عجز از آن
از هر روز و شب بمدی تصدق میکند و لکن قضا افضل از تصدق است

و واجبست بر پسر قضای نماز پدر بنا بر بعد از فوت او مطلقا علی الاظهر
عمداً ترک کرده باشد پدر یا سهواً بعذر باشد ترک آن مثل سفر و مرض
و یا بدون آن و بعضی از فقها تخصیص داده اند وجوب قضا را بنمازی
که بعد از پدر فوت شده باشد مثل سفر و مرض مطلق و بعض دیگر تخصیص
داده اند بنمازی که در مرض موت او از آن فوت شده و قضای سایر نمازها
پدر را بر پسر واجب ندانسته اند و لکن مقتضای اخبار اطلاقست و الله
یعلم و علی ای حال پس وجوب آن بر پسر در صورتی است که پدر را بزرگتر
از آن پسر نباشد و الا وجوب قضا مخصوص پسر بزرگست هر گاه یک نفر
باشد و اگر پسر بزرگ متعدد باشد که همه در یک سن باشند توزیع میشود
بایشان هر گاه عدد نماز فائته بمساوات قبول قسمت کند و الا هر چه
در تقسیم زیاد میماند واجب کفائیست نسبت بایشان هر گاه بعضی از
آنها بجا بیاورد از باقی ساقط میشود و الا همه مؤاخذ هستند و هم چنین است
در صورت نقصان عدد نماز فائته از عدد ایشان و بعضی شرط کرده اند
در وجوب آن بر پسر بزرگ کمال او را در حال موت پدر ببلوغ و عقل
و این قول بعید نیست هر چند لحوظ عدم اشتراطست نظر باطلاق اخبار
و شرط نیست در وجوب آن خلو ذمه پسر از نماز واجب دیگر از قضای
خود و غیره و اما تقدیم ما فی الذمه او آن بعلت سابق بودن سبب آن

بعید نیست و حاصل میشود برای پسر در صورتیکه خود مباشر و متحمل
آن شود پس حصول برائت پسر محل اشکالست با امکان و اما در صورت
تعسر و تعذر حصول برائت باستیجار و تبرع محل اشکال نیست و اقرب اختصاص
این حکم است به پسر پس هر گاه او بجا نیاورد و بعذر یا بدون آن تا فوت
شود بر پسر بزرگ آن واجب نمیشود هر چند قضای خود آن بر پسر بزرگ
آن واجبست بدانکه وجوب قضای پدر در صورتیست که میت او را وصیت
نافذه در خصوص قضای نماز خود نباشد و الا از پسر ساقط میشود هر گاه
هم او را وصیت کرده باشد و الا باقی واجبست و این حکم اختصاص بپدر دارد
و اما مادر و یا سایر اقربا پس واجب نیست قضای ایشان بکسی از ورثه
هر چند بعضی مادر را در حکم مذکور با پدر مشترک میدانند و لکن اقوی
و اشهر اختصاص است چنانکه گذشت و واجب میشود قضا نیابت از میت
بجهت استیجار بحکم وصیت نافذه از آن یا بتبرع متبرع و وارث باشد
یا غیر آن پس واجب میشود قضای آن بکسی که خودش را برای عمل آن بلجام
داده و کیفیت و کمیت و آداب آن بحسب اجاره است پس واجب میشود
بر او هر چیز شرط شده است در ضمن عقد اجاره از آداب و شرایط بسبب عقد
مزبور هر چند در اصل سنت باشد مثل اذان و اقامه و غیر آن و در صورت
اطلاق بنماز صحیح متعارف رجوع میشود و مخیر است مرد دیگر اجیر برای

نماز زن باشد در جهر و اخفات در مواضع جهر و هم چنین است زن
که خود شرا برای مرد اجیر دهد مگر در صورت که نامحرم صوت او را بشنود
که اخفات در اینصورت برای او واجبست و سنت مؤکد است تعجیل
قضا مطلقا از فرایض و نوافل بلکه جماعتی بوجوب فوریه و تعجیل قضا
فرایض قایل شده اند و جایز نمیدانند اشتغال از آن را مگر بامور
ضروریه مثل خوردن و آشامیدن بقدر سد رمق و خوابیدن با اضطرار
و امثال آنها حتی جمعی از ایشان اشتغال فریضه حاضره را در سعت وقت
آن برای کسی که قضا در ذمه دارد جایز نمیدانند و تاخیر فریضه ادا تا آخر
وقت برای او واجب میدانند لکن اقوی و اشهر قول باستحباب تعجیل است
مؤکدا جمعا بین الاخبار پس جایز است فعل فریضه حاضره در سعت
وقت برای کسیکه قضا در ذمه دارد و هم چنین جایز است فعل فریضه
نافله ذات سبب باشد یا مبتدا برای کسی که فریضه در ذمه هست ادا
باشد یا قضا از خود باشد یا از دیگری بنیابت مثل قضای پدر یا نمازی
که باستیجار باو واجب شده مگر در صورت اضرار بفریضه که در این
صورت جایز نیست بالاتفاق و مراد از اضرار فریضه تفویت آنست
نه مطلق اضرار و اما نمازهای سنتی غیر از نوافل راتبه یومیه که
در اوقات خاصه و احوال مخصوصه بجا آوردن آنها شرعا مطلوب

و محبوب

و محبوب است پس بسیار است و اکتفا میشود در این مختصر بذکر آداب
مشهورات آنها و مشهورات آنها چند نماز است اوّل نماز استسقا است
و آن دو رکعت مثل عیدین در وقت و تکبیرات زایده در هر یک
از دو رکعتین و قنوت بعد از هر تکبیرات و جهر در قرآت و خروج بصحری
مگر در مکه معظمه و خطبتین الا اینکه قنوت در این نماز بطلب نزول
باران و وفور آبها و سؤال رحمت است و افضل قنوت برسوم و ماثورات
و سنت است گذاردن آن بجماعت و گردانیدن امام و غیر آن بعد از
فراغ طرف راست ردای خود را بجانب چپ لکن هرگاه اعلای آنرا
باسفل و ظاهرش باطن و بعکس کند افضل است و بآنطور میگذارد
تا وقت کندن آن و سنت است بعد از نماز و پیش از خطبه و تکبیر و
تسبیح و تهلیل و تحمید و کیفیت آنها اینست که استقبال قبله را میکند
بعد از تحویل ردا بنحو مذکور و صد مرتبه تکبیر میگوید بعد از آن رو
میکند بجانب راست و صد مرتبه تسبیح میگوید و بعد از آن رو میکند
بجانب چپ و صد مرتبه تهلیل میگوید و بعد از آن رو میکند بمردم وصد
مرتبه تحمید میگوید و باید هر یک از تکبیر و تسبیح و تهلیل و تحمید را
باواز بلند بگوید و متابعت کنند ماموسین با آن و اگر کسی خطبه نداند
عوض آنها ذکر بخواند و از جمله آداب آن روزه گرفتن است سه روز

پیش رفتن و رفتن بمصلی اول بهتر است که آن روز دوشنبه یا جمعه
باشد و در غیر آنها هم جایز است ولکن آنها افضل است و باید پیش
از آن توبه و انابه و رد مظالم بکنند و در وقت رفتن پیاده و پا
برهنه کفشهای خود دست گرفته با سکینه و تخشع باشند و پیران و اطفال
و ارباب صلاح و سداد و بهایم را با خود بمصلی ببرند و همه لباسهای
کهنه داشته باشند که اقرب بتذلل و نیاز است و اطفال را از مادران
ایشان دور کنند و کافر و مخالف با ایشان همراه نشود و سنت است کفتن
مؤذن سه مرتبه الصلوة پیش از نماز وقت قلت باران و خشکی قنوات
و آبار و انهار است پس هرگاه جناب اقدس الهی دعای ایشان را مستجاب
فرمود و باران بایشان کرامت نمود فهو المطلوب و الا باز عود میکنند
بدون یأس از رحمت خداوند عالمیان و بنا میگذارند بر روزه اول هرگاه
افطار نکرده باشند و الا روزه را از سر میگیرند و هرگاه در اثنای
نماز باران بارید نماز را تمام میکنند و اگر در اثنای خطبه بارید نماز
شکر میکنند **دوم** از نمازهای سنتی مشهوره نافله شبهای
ماه مبارک رمضان است و آن بنا بر اشهر روایات هزار رکعت است
در تمام ماه غیر از نوافل راتبه یومیه در هر شب از اول ماه تا بیستم آن
بیست رکعت است هشت رکعت بعد از مغرب و دوازده رکعت بعد از

عشا و در هر یک از ده شب آخر ماه سی رکعت است هشت رکعت بعد
از مغرب و باقی بعد از عشا و یا دوازده رکعت بعد از مغرب و باقی
بعد از عشا و سیصد رکعت باقی توزیع میشود بسه شب افراد از آن
که شب نوزدهم و بیست یکم و بیست سیم باشد که در هر یک از آنها صد
رکعت میکند علاوه بر آنچه معین شده بود برای آنها سابقا پس تمام میشود
هزار رکعت یا پانصد رکعت در بیست شب اول ماه و پانصد رکعت در
دهه آخر ماه و جایز است اقتصار و اکتفا در هر یک از سه شب افراد مذکوره
بصد رکعت بدون علاوه پس تفریق میشود آنچه سابقا برای آنها
معین شده بود که هشتاد رکعت باشد جمیعا بچهار جمعه و شب شنبه
آخر ماه مبارک رمضان پس میکند در هر یک از روزهای چهار جمعه
رمضان ده رکعت بنماز جناب امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و جعفر طیار
علیهم السلام و کیفیت آنها انشاء الله عنقریب بیان میشود و در شب جمعه
آخر ماه بیست رکعت و در شب شنبه آخر بیست رکعت بنماز جناب امیر
المؤمنین ع و بنماز فاطمه زهرا ع پس تمام میشود هشتاد رکعت برای
سه شب افراد معین شده بود و هرگاه یک جمعه در ماه زیاده شود
مخیر است در اسقاط وظیفه هر یک از جمع پنجگانه اولا و آخرا و وسطا
و هرگاه اسقاط نکند و برای جمعه آخر قسطی از نوافل مخصوص بجمیع قرار

دهد جایز است و مختار است در تعیین کمیت آن و هرگاه یکروز
از ماه کم شود ساقط میشود وظیفه شب سیام و هرگاه چیزی از
نوافل مذکوره فوت شود سنت است قضای آن هرچند در روز
غیر رمضان باشد و در آن افضل است **سیم** از نمازها سنتی
نماز پسته که بجناب پیغمبر ص منسوبست و آن دو رکعت است بیک سلام
در هر رکعت بعد از فاتحه سوره قدر را پانزده مرتبه میخوانند و همچنین
بعد از سر برداشتن از رکوع و سجود در هر رکعت باز سوره قدر را
بعد از مذکور میخوانند **چهارم** نماز جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و آن چهار
رکعت است بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه سوره توحید را پنجاه
مرتبه میخوانند **پنجم** نماز فاطمه زهراء علیها السلام است و آن دو رکعت
بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قدر را صد بار و در
رکعت دوم بعد از فاتحه سوره توحید را صد بار میخوانند **ششم**
نماز جعفر طیار رحمه الله و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت
اول بعد از فاتحه سوره اذا زلزلت و در رکعت دوم بعد از حمد
سوره والعادیات میخوانند و در رکعت سیم بعد از فاتحه اذا جاء
و در رکعت چهارم بعد از فاتحه سوره توحید یکبار میخوانند و
قبل از رکوع در هر یک از رکعات او بعد تسبیحات اربعه را پانزده

بار و در هر یک از رکوعات آنها ده بار و بعد از سر برداشتن از آنها
ده بار و در هر یک از سجود رکعات ده بار و بعد از سر برداشتن از آنها
ده بار میخوانند که تمام آنها سیصد تسبیحات اربعه میشود در چهار رکعت
در هر یک هفتاد و پنج بار و این نماز ثواب عظیم دارد هرگاه میسر باشد در
هر شب بکند والا در هر هفته والا در هر ماه یکبار و جایز است خواندن
سوره توحید در هر یک از تمام رکعات اول مثل رکعت چهارم بعد از فاتحه
بعوض سوره های مذکوره و سنت دعا و خواستن مطالب دینیه و دنیویه
بعد از فراغ از آن **هفتم** نماز اعرابی است و آن ده رکعت است بسه سلام
مثل صبح و ظهرین و وقت آن چاشت روز جمعه است و در دو رکعت اول
بعد از حمد سوره قل اعوذ برب الناس هفت بار میخوانند و چون سلام
دهد آیة الکرسی را هفت بار میخواند و در هر یک از هشت رکعت باقی
که بدو سلام است سوره اذا جاء را بعد از حمد یکبار و سوره توحید را
بیست و پنج بار میخوانند و چون سلام دهد هفتاد بار بگوید سبحان الله ذی العرش
الکریم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **هشتم** نماز عید غدیر است
و آن دو رکعت است بیک سلام و در هر رکعت بعد از حمد هر یک از آیة
الکرسی و سوره قدر و سوره توحید را ده بار میخوانند و وقت آن
نیم ساعت قبل از زوال است و سنت است بعد از آن خواندن دعا

طولی کرده مصباح مذکور است و فضیلت این روز و نماز و دعا
آن روز زیارت جناب امیر المؤمنین ع در آن روز از حد و احصا خارج است
که این مختصر گنجایش آن را ندارد و علماء شیعه رضوان الله علیهم بعض
از آنها را در کتب مطوله نقل فرموده اند تصدق و روزه و ضیافت
و افطار روزه داران در آن روز فضیلت عظیم دارد **نهم** نماز اول
هر ماه است و آن دو رکعت است در اول رکعت بعد از حمد سوره توحید را
سی بار و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قدر را سی بار میخوانند **دهم**
نماز هدیه است و وقت آن شب دفن است و آن دو رکعت است بیک سلام
و در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی را یکبار و در رکعت دوم سوره
قدر را ده بار میخوانند و بعد از سلام میگوید اللهم صل علی محمد
و آل محمد و ابعث ثواب هاتین الرکعتین الی قبر فلان و نام میت را
میبرد و این سنت است برای هر کس از مؤمنین که مرد فوت مؤمنی استحضار
داشته باشد و اما اختصاص آن بچهل نفر یا زیاده چنانکه در این ازمنه
مشهور است چیزی در این باب بنظر حقیر نرسیده **یازدهم** نماز
روز نوروز است و آن چهار رکعت است بدو سلام و در رکعت
اول بعد از فاتحه سوره قدر را ده بار و در رکعت دوم سوره جحد را
ده بار و در رکعت سوم سوره توحید را ده بار و در رکعت چهارم

سوره معوذتین را ده بار میخوانند و وقت این نماز بعد از فارغ
شدن از ظهرین و نافله آنها است و سنت است سجده بعد از
آن و خواندن این دعا اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین
و علی جمیع انبیائک و رسلک بافضل صلواتک الی آخر الدعاء
دوازدهم نماز سفر است که پیش از شروع بآن سنت است و آن دو رکعت
بیک سلام است در هر رکعت بعد از حمد سوره توحید را یکبار میخوانند
و بعد از فارغ شدن از آن این دعا را میخوانند اللهم انی استودعک نفسی
و اهلی و مالی و دینی و دنیای و خواتیم عملی **سیزدهم** نماز زیارت انبیا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین است و اقل آن دو رکعت است
بیک سلام هدیه میشود برای مزور و وقت آن بعد از زیارت و سلام
و مکان آن قرب مشهد مزور است و افضل جانب سر است از پشت مشهد
یا پایین پا است و اما کیفیت نمازهای سنتی غیر مشهوره از ذوات اسباب
مثل نماز توبه و استخاره ذات الرقاع و شکر و وقت آن تجدد نعمت و اندفاع
نقمت است و نماز روز مباهله و روز عید مبعث و شب آن و نماز نصف
شعبان و نصف رجب و شب عید رمضان و نماز روز عاشورا و نماز
عقیقه و نماز رغایب و غیر آنها پس در کتب مطوله اصحاب رضوان الله علیهم
بتفصیل مذکور است رجوع بآنها بکنند و این عجاله گنجایش تفصیل همه

آنها را ندارد و لهذا اکتفا بذکر تفصیل بعضی از آنها بجهت تبرک
و تیمن نموده و اما نمازهای سنتی مطلقه حصری ندارد و ندارد هر کس
هر قدر که میخواهد بکذارد که آن باعث قرب بحضرت پروردکار و افضل
عبادات پروردکار است **فصل** در بیان احکام خللی است که در نماز
واقع میشود و آن بر دو قسم است **قسم اول** خللی است که تعلق آن بنماز
دارد بجهت اختلال شرایط و مقدمات مثل طهارت از حدث
و خبث و استقبال قبله و وقت و مکان و لباس مصلی که اختلال
آنها باعث خلل در نماز است و حکم آن در باب ذکر شرایط و مقدمات
بتفصیل مذکور شد **قسم دوم** خللی است که تعلق آن بنماز بجهت اختلال
اجزاء و کیفیت آنست و آن هم بدو وجه واقع میشود یکی بفعل چیزی
که ترک آن در نماز واجب است و دیکری بترک چیزی که فعل آن در نماز
واجبست از افعال و اذکار و هیئات آنها و حکم خلل واقع بوجه اول
در احکام تروک مذکور کردید و اما حکم خلل بوجه ثانی که اختلال بجهت
ترک افعال و اذکار و هیئات واجبه باشد پس در این فصل بتفصیل آن
بیان خواهد شد بدانکه ترک واجبی از واجبات نماز عمداً رکن باشد یا واجب فعل
ذاتی باشد یا صفتی هر چند حرف واحد یا اعراب باشد موجب بطلان نمازات
و معذور نیست در این صورت جاهل بحکم تکلیف مثل وجوب جزء متروک

و بحکم وصف مثل بطلان بترک آن مکر در جهر و اخفات در مواضع آنها
که جاهل بحکم آنها معذور است و اما سهواً پس واجبست تدارک جزء منسی
با بقای محل آن و مراد از بقای محل در اینمقام آنست که مصلی بعد از
آن برکنی از ارکان نماز داخل نشده باشد یا آنکه عود بجزء منسی مستلزم
زیادتی رکن نباشد مثل ناسی ذکر رکوع پیش از دخول بسجود یا ناسی
ذکر سجود پیش از دخول برکوع رکعت لاحقه که عود با آنها مستلزم
زیادتی رکوع یا سجود است که هر یک از آنها رکنست و محل سجدتین
اخیرتین و تشهد آخر تا تمام نماز است و محل سلام تا صدور فعل
منافی است از مصلی بعد از آن و در حکم فعل منافی است سکوت طویل
و علی ای حال پس واجبست برای ناسی واجبی از واجبات نماز هر چند
منسی رکن باشد تدارک آن در صورت ترک و بقای محل آن پس تدارک
میشود قرائت از حمد و سوره و اجزاء آنها مادةً و صورةً
در صورت نسیان آنها قبل از دخول برکوع و رکوع قبل از دخول بسجود
و سجود و تشهد قبل از دخول برکوع رکعت لاحقه هر چند داخل
قیام شده باشد بجهت عدم تمحض قیام در رکنیت چنانکه کذشت
و صحیح است نماز با تدارک جزء منسی در محل آن بنحویکه مذکور شد
هر چند منسی رکن باشد و اما بطلان نماز در صورت نسیان تکبیرة الاحرام

بعد از دخول بقرائت کرد رکن نیست پس آن بجهت فوت مقارنت ما بین
آن و نیت است و بدون آن نماز منعقد نمیشود و گفتگوی بعد از انعقاد
نماز است و باطل میشود نماز بترک جزء منسی بعد از تذکر آن و بقای محل
هر چند غیر رکن باشد مثل ترک آن در صورت عمد و هرگاه تذکر ترک آن
بعد از تجاوز محل آن حاصل شود تدارک آن جایز نیست و باطل نمی شود
نماز در اینصورت هرگاه جزء منسی رکن باشد و اتفاقاً نمیکند و نمازش
صحیح است و اما بطلان نماز بترک سلام واجب سهواً با تجاوز محل آن که
صدور فعل با سکوت منافی است با عدم رکنیت آن پس بجهت وقوع منافی
در بین نماز است نه بجهت ترک سلام ولکن واجبست در اینصورت قضای سجده
واجبه و تشهد فقط از اجزای منسیه بعد از نماز بیفاصله و احوط در صورت
فصل ما بین قضای آنها و نماز بمنافی اعاده نماز است در وقت و خارج آن
و در حکم تشهد است ابعاض واجبه آن مثل شهادتین و صلوات بر جناب پیغمبر
و آل او صلوات الله علیهم اجمعین در وجوب قضا علی الاحوط و الاقوی و واجبست
برای قضای هر یک از آنها در محل خود بعد از قضای آنها دو سجده سهو و هم
چنین واجب میشود دو سجده سهو برای تکلم بکلام خارج از نماز سهواً غیر از
مستثنیات بتفصیل مذکور سابقاً و مبطل از آن و برای سلام در غیر محل آن
و برای قیام در محل قعود و برای قعود در محل قیام و برای شک ما بین

چهار و پنج بعد از سجدتین و احوط وجوب آنها برای هر زیاده و نقصان
که مبطل نماز نباشد چنانکه از بعض اخبار مستفاد میشود و اما کیفیت
پس واجبست در آنها نیت مقارن سجده اول با قربت و اما تعیین سبب
در صورت تعدد آن یا مطلقا و تعیین ادا و قضا و تعیین وجوب و جبر از وجوب
و استحباب پس دلیل بوجوب اعتبار آنها نیست ولکن واجبست در آنها
اعتبار آنچه واجبست در سجده نماز از طهارت و گذاشتن پیشانی
بچیزی که سجده بر آن جایز است و امثال آنها از شرایط و کیفیات معتبره
در سجده نماز و اما ذکر آنها پس واجبست در هر یک از آنها گفتن
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا و علی آل محمد یا بسم الله
و بالله و السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و جایز است
حذف واو عطف از سلام معرف و یا بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد
و آل محمد پس هر یک از اذکار مذکوره مروی و مجزیست پس مخیر است
مکلف ما بین آنها در هر یک از آنها پس تشهد میخواند بعد سر برداشتن
از آنها و نشستن با ستواء و اعتدال و سلام میگوید بعد از آن اینست
کیفیت علی الاشهر الاظهر و اما قول علامه در مختلف بعدم وجوب غیر
نیت و استحباب باقی از آنها و قول محقق در نافع و معتبر بعدم وجوب
ذکر مطلقا و تردد آن در شرایع در وجوب آن و ترجیح عدم تعیین اذکار

مذکوره بنفلبر وجوب پس ضعیف ونادر است **فصل** در بیان احکام
شک است بدانکه شک در اثنای نماز بردو قسم است **قسم اول** شک در افعال
وارکان نماز است **قسم دوم** شک در عدد رکعات اما قسم اول از آن
پس واجبست تدارک واتیان جزء مشکوک رکن باشد یا غیر آن از افعال
عمل آن ندارد از بقای محل در اینجا عدم انتقال از جزء مشکوک بجزء لاحق
واذکار واجبه با بقای محل رکن باشد جزء مشکوک یا غیر آن و فوت میشود
محل جزء مشکوک بانتقال از آن بمقدمات جزء دیگر لاحق مثل صورت شک در
قرآءت بعد از خم شدن وقبل از رسیدن بحد رکوع ودر رکوع بعد از
کشیدن از حد آن وقبل رسیدن بسجده ودر سجده بعد از سر برداشتن
از آن وقبل از رسیدن بحد قیام یا شروع بتشهد ودر تشهد بعد از
برخواستن از آن وقبل از رسیدن بحد اعتدال قیام وهم چنین فوت
نمیشود محل جزء مشکوک بانتقال بجزء مندوب مثل قنوت وامثال
آن پس واجب است اتیان وتدارک جزء مشکوک در هر یک از صور مسطوره
مفروضه وامثال آنها وباطل میشود نماز باخلال بآن وهرگاه معلوم شود
بعد از اتیان وتدارک جزء مشکوک فعل آن سابقا پس باطل میشود
نماز هرگاه جزء مشکوک رکن باشد بجهت زیادتی آن والا نماز صحیح است
ولکن موجب سجده سهو میشود در بعض از آنها یا مطلقا علی الاحوط چنانکه
گذشت واما در صورت تجاوز محل جزء مشکوک بانتقال از آن بجزء لاحق

پس

پس التفات نمیشود بجزء مشکوک بلکه بنا بفعل آن میگذارد پس اعتبار
ندارد شک در نیت بعد از دخول بتکبیرة الاحرام وبعد از شروع بقراءت
ودر قراءت بعد از دخول برکوع ودر رکوع بعد از دخول بسجود ودر
سجود ودر تشهد بعد از دخول بقیام رکعت لاحقه واما شک در سجود
بعد از شروع بتشهد یا بعد از آن وقبل از قیام پس در اعتبار آن
دو قول است واظهر عدم اعتبار است مثل صور سابقه واما شک
در قراءت یا ابعاض آن بعد از شروع بسوره یا بعد از آن پیش از رسیدن
بحد قیام رکوع پس اظهر اعتبار آنست پس واجبست تدارک واتیان آن
با اعاده ما بعد آن از سوره وغیر آن برای تحصیل ترتیب واجب در قراءت
اما صور سابقه بر آن از صور انتقال پس التفات نمیکند بجزء مشکوک
بعد از حصول انتقال بجزء لاحق و واجب نماز صحیح است وهرگاه بعد معلوم
شد که جزء مشکوک بعمل نیامده است پس تدارک میکند آنرا هرگاه
برکن لاحق از آن داخل نشده باشد یا تدارک آن مستلزم زیادتی
رکن نباشد چنانکه در سهو گذشت واگر تشهد آخر باشد تدارک میکند
آنرا تا نماز را تمام نکرده است واگر سلام باشد تدارک میکند آنرا تا فعل
منافی بعمل نیامده باشد چنانکه در باب سهو اشاره بآن شد والا باطل
میشود نماز هرگاه جزء مشکوک متروک از ارکان باشد والا نماز

صحیح است ولکن واجب میشود قضا در بعض آنها مثل سجدهٔ واحده و
تشهد و ابعاض آن با سجدهٔ سهو و سجدهٔ سهو بدون قضا در بعض آخر
یا مطلقا علی الاحوط مثل نقصان آن در صورت سهو و ظن از اینجا در محل
در افعال و اذکار نماز مطلقا در حکم علم است پس بنا میگذارد مصلی بظن
خود در هر یک از آنها در فعل و ترک آنها و جاری نمیشود با حصول ظن
حکم شک پس هر گاه ظن کند اتیان جزو را از اجزای نماز از ارکان و افعال
و اذکار و ابعاض آنها را از قرائت و غیره واجب بنا گذاردن بفعل
آن و جایز نیست اتیان آن ثانیاً و هر گاه ظن کند ترک جزئی از آنها
واجب تدارک آن و باطل میشود بترک آن رکن باشد یا غیر آن مثل
صورت علم هر چند ظن بعد از شک حاصل شود و بنا میگذارد بظن
ثانی در صورت تعدد و اختلاف آن هر گاه ظن ثانی پیش از عمل بمقتضای
ظن اول حاصل شود و اما در صورت حصول آن بعد از عمل بمقتضای
ظن اول پس مثل صورت حصول علم است بعد از عمل بمقتضای شک در حکم
آن بتفصیل مذکور گردید و همچنین است ظن در ثالث نسبت بظن ثانی
و رابع نسبت بظن ثالث در صورت تراخی آنها و هکذا بلغ ما بلغ و اجمالا
ظن در افعال و اذکار نماز مطلقا قائم مقام علم است و عمل بمقتضای
آن لازم است در صورت شک و سهو و غیر آنها و متاخر از آن در صورت

تعدد و اختلاف متعلق آنها معتبر است چنانکه اشاره بآن شد و اما شک
در عدد رکعات پس بدانکه شک در عدد رکعات نماز در دو رکعتی و سه رکعتی
یا در دو رکعت اول چهار رکعتی یا در عدد غیر محصور بانیکه نداند مصلی
چند رکعت نماز کرده است از رکعات و شک قبل از اکمال سجدتین
رکعت ثانیه که تعلق بدو رکعت اول داشته باشد هر چند زیاده بر آنها
متعلق شک باشد از رکعت سیم و چهارم موجب بطلان نماز است بلا کلام
در نماز واجب غیر آنکه بشک لازم میشود مثل نماز احتیاط که حکم آن انشاء
الله عنقریب بیان میشود و اما شک در عدد رکعات در نماز چهار رکعتی
بعد از یقین بتمام شدن دو رکعت اول که محقق میشود بتمام کردن ذکر
سجدهٔ ثانیه رکعت ثانیه پس صور آن بسیار است و هفت صورت از آنها
عام البلوی است و بیان حکم آنها محتاج الیه است غالبا اول شک
ما بین دو و سه است بعد از اکمال سجدتین رکعت ثانیه که محقق میشود
با تمام ذکر سجدهٔ ثانیه هر چند سر از سجده بر نداشته باشد پس بنا میگذارد
بر سه و نماز را تمام میکند و بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا
دو رکعت نشسته بجا میآورد پس نمازش صحیح است و محتاج باعاده
آن نیست دوم شک ما بین سه و چهار مطلقا در هر حال از احوال
نماز بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام

نماز احتیاط را بطریق صورت اول بجا میآورد سیم شك مابین دو و چهار
بعد از اکمال سجدتین مثل صورت اول بنا را بر چهار میگذارد و نماز را
تمام میکند و دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا میآورد
واحوط در نماز احتیاط در اینصورت مراعات ترتیب مذکور و حفظ صورت
آنها است پس تقدیم دو رکعت نشسته بدو رکعت ایستاده و تبدیل آن
بیک رکعت ایستاده خلاف نص و احتیاط است چهارم شك مابین سه و
پنج است قبل از رکوع پس قیام را منهدم میسازد و می نشیند و نماز را
تمام میکند و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میآورد
با دو سجدهٔ سهو احتیاطاً بجهت احتمال زیادتی قیام پنجم شك مابین
سه و چهار و پنج قبل از رکوع پس قیام را منهدم میسازد و می نشیند و نماز را
تمام میکند و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت
نشسته بجا میآورد با دو سجدهٔ سهو احتیاطا برای احتمال زیادتی
قیام ششم شك مابین چهار و پنج و شك در اینصورت دو مقام
دارد یکی قبل از رکوع پس قیام را منهدم میسازد و می نشیند و نماز را
تمام میکند و بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط بجا میآورد با دو سجدهٔ
سهو احتیاطاً برای احتمال زیادتی قیام دوم بعد از سجدتین پس بنا را
بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو سجدهٔ سهو وجوباً

مبحث الشکیات شك مابین
و پنج

بعمل بیاورد برای احتمال زیادتی قیام و در اینصورت نماز احتیاط نیست
بجهت احتمال عدم نقصان پس شك در عدد رکعات در غیر صور
هفتگانهٔ مسطوره در غیر مواضع مخصوصهٔ مذکوره از احوال نماز
موجب بطلان نماز و وجوب اعادهٔ آنست مگر در صورت شك
مابین سه و چهار که در هیچ حال از احوال نماز موجب بطلان نیست چنانکه
گذشت بدانکه عمل بمقتضای شك در عدد رکعات و حکم ببطلان در بعضی
صور آن و بصحت در بعض دیگر در مواضع مخصوصه یا مطلق چنانکه گذشت
بعد از تروی و تأمل و عدم حصول علم و ظن باحد طرفین است و اما
پیش از تروی و تأمل یا بعد از آن با حصول علم یا ظن باحد طرفین عمل
بمقتضای آن نمیشود پس لازم است برای مصلی در صورت شك تروی
و تأمل ابتداء پس هرگاه علم یا ظن باحد طرفین حاصل شد بمقتضای آن عمل
میکند از زیاده و نقصان و صحت و بطلان والا بمقتضای شك
عمل میکند و لاحق میشود بآن حکم بصحت و بطلان بحسب اختلاف صور
و مواضع شك بتفصیل مذکور بدانکه نماز احتیاط فوریست پس واجب است
بجا آوردن آن بعد از نمازی که واجب شده است بعد از آن نماز
احتیاط بسبب عروض شك در آن و جایز نیست فصل مابین نماز
مذکور و نماز احتیاط عمداً و اختیاراً بفعل منافی و اما بطلان آن بآن
پس مابین فقها محل خلاف است مثل بفعل منافی مابین نماز و قضای

اجزای منسیه واحوط اعادهٔ نماز است در هر دو هر چند سهوا ولی اخبار
باشد مثل نجاء تحدث مابین آنها هر چند قول بصحت و علم وجوب
اعاده در هر دو مطلقا خالی از قوت نیست بجهت عدم ثبوت جز ثبت آنها
پس بنا بقول قوی در صورت وقوع حدث مابین آنها طهارت میسازد و نماز
احتیاط واجزاء منسیه بجا میاورد و نمازش صحیح است و هم چنین است
صورت عروض مبطل در اثنای نماز احتیاط واجزاء منسیه از حدث
وغیره و صحیح است نماز در صورت انکشاف تمام بودن آن بعد از نماز مط
قبل از احتیاط و در اثنای آن و بعد از آن پس ساقط میشود احتیاط
در صورت اولی و مخیر است در قطع واتمام آن در صورت ثانیه هر چند افضل
اتمام است واما در صورت انکشاف نقصان آن قبل از احتیاط پس تدارک
میکند ناقص را هر گاه فعل منافی بعمل نیامده از حدث وغیره و نمازش
صحیح است والا نماز باطل است بلا کلام واما در صورت انکشاف نقصان
در اثنای احتیاط پس صحیح است نماز با مطابقت عدد احتیاط با ناقص از نماز
و هم چنین است صورت مخالفت آن با ناقص بحسب عدد با امکان تطبیق
بجهت عدم تجاوز محل آن پس تطبیق میکند نماز احتیاط را با ناقص از
نماز در عدد و تمام میکند و نمازش صحیح است بلا اشکال واما در صورت
عدم امکان مطابقه یا عدم تطبیق با امکان آن پس صحت نماز خالی

از اشکال نیست و هم چنین است صورت انکشاف بودن بعد از
اتمام نماز احتیاط در صورت مطابقه و مخالفت ولکن قول بصحت
نماز در هر یک از آنها مط موافق اعتبار و مطابق نصوص واخبار است
پس قول بآن احوط واظهر است مگر در صورت عروض بعضی مبطل در
اثنای نماز احتیاط از حدث وغیره و قول ببطلان در این صورت
خالی از قوت نیست پس اعادهٔ نماز در اینصورت لازم و واجب است
در نماز احتیاط آنچه واجبست در سایر نمازها از شرایط مثل طهارت
واستقبال قبله و ستر عورت و وقت واباحه مکان ولباس و سایر
صفات معتبره در آنها واجزاء مثل نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت
و رکوع و سجود و تشهد و سلام و صفات معتبره در آنها الا سوره
بعد از حمد که در نماز احتیاط نیست اکتفا میشود در آن بحمد تنها و هم
چنین واجبست رعایت شرایط معتبره مذکوره در قضای اجزاء
منسیه بدانکه اعتبار نیست بشک و سهو کثیر الشک والسهو و محقق
میشود کثرت بعروض هر یک از آنها سه مرتبه پی در پی در یک نماز
یا در سه نماز متوالی و مستمر میشود حکم آن تا زوال وصف مذکور
از او و مراد از عدم اعتبار شک عدم التفات بمشکوک است از
افعال واذکار و رکعات پس بنا را بر وقوع جزء مشکوک و رکعت مشکوک

میکذارد هر چند محل جزء مشکوک باقی باشد ولازم نیست تدارک آن بلکه
تدارک آن موجب بطلان نماز است و واجبست تدارک جزء مشکوک با تذکر نقصان
آن در محل و اما در صورت تجاوز محل آن پس باطل میشود نماز هر گاه جزء ناقص
رکن باشد والا فلا ولکن واجب میشود قضا هر گاه ناقص سجده واحده یا تشهد
یا ابعاض آن باشد چنانکه گذشت بلکه سجده سهو بنابر وجوب بنابر اقوی
جزء مشکوک یا رکعت مشکوک در صورتیکه مستلزم زیاده بر مطلوب نباشد
والا بنارا بصحیح میگذارد و هر گاه معلوم شد زیادتی جزء بعد از بنا بصحیح پس
هر گاه زاید رکن است نماز باطل میشود والا فلا و واجب نیست سجده سهو برای
زیادتی غیر رکن در اینصورت و مراد از عدم اعتبار سهو عدم وجوب سجده سهوست
بعد از نماز در صورت انکشاف زیادتی و نقصان اجزای غیر رکنیه بعد از تجاوز
محل آن و اما وجوب اتیان و تدارک جزء منسی با تذکر ترک آن در محل و بطلان
نماز با عدم تدارک آن و همچنین بطلان نماز بنقض کردن زیادتی رکن و نقصان
آن با نجا و در محل وجوب اجزای منسیه پس کثرت سهو در اینها مؤثر نیست بلکه
حکم کثیر السهو در اینها مثل حکم غیر کثیر السهو است که سابقا بیان کردیم و همچنین
اعتبار نیست بشک و سهو در موجب شک و سهو در نماز احتیاط و سجده سهو
مذکوره در شک و سهو کثیر الشک والسهو که عبارت باشد از عدم التفات
بآن و بنا گذاشتن بوقوع جزء مشکوک و رکعت مشکوک در شک اکثر

زیاده

زیاده بر مطلوب باشد که در اینصورت بنارا بصحیح میگذارد چنانکه گذشت
و عدم وجوب سجده سهو برای زیادتی و نقصان اجزای غیر رکنیه از آنها
در سهو بنحو مذکور و همچنین حکمی نیست برای شک امام در صورت
حفظ ماموم و بالعکس پس شاک از هر یک از امام و ماموم رجوع
میکند بحفظ دیگری هر چند حفظ آن بظن باشد و رجوع میکند ظان از آنها
بیقین دیگری و واجب نیست در صحت وجوب رجوع امام بحفظ ماموم عدالت
ماموم و رجوع نمیکند هر یک از آنها بحفظ خارج هر چند عادل باشد بلی هر گاه
قول او مفید ظن باشد رجوع میکند بظن نه بقول او و هر گاه امام و ماموم
متفق باشند در ظن با اختلاف محل ظن هر یک از آنها پس واجبست انفراد
در صورت ثانی عمل نمودن هر یک از آنها بظن خود با اقتدا و الا فلا و
هر گاه متفق باشد امام با ماموم در شک و محل آن پس لازم است با آنها حکم آن
و اگر متفق باشند در شک با اختلاف در محل آن پس هر گاه رابطه مابین متعلق
و محل شک آنها باشد جمع میشوند با آن و ترک میکند هر یک از آنها محلی را
که منفرد است در آن مثل آنکه شک یکی از آنها مابین دو و سه باشد بعد از اکمال
سجدتین و شک دیگری مابین سه و چهار باشد در محل مذکور پس جمع میشوند
بسه که رابطه است مابین متعلق شک آنها و بنا را بسه میگذارند و نماز
احتیاط بطریق بعد از نماز بجای آورند و هر گاه رابطه مابین شک

والا

آنها بنا شود مثل آنکه شک یکی از آنها مابین دو و سه و شک دیگری مابین
چهار و پنج باشد پس منفرد میشود هر یک از آنها بشک خود و لازم میشود بهر یک
از آنها حکم آن و هر گاه شک مشترک باشد مابین امام و بعضی مأمومین و باقی
از مأمومین شک نداشته باشند پس رجوع میکند امام ببعض باقی که شک
ندارند هر چند یک نفر باشد و رجوع میکند شاک از مأمومین بامام و همچنین
و هم حکم نیست برای شک در نمازهای سنتی پس مخیر است مصلی در آنها
مابین بنا گذاشتن باقل و اکثر مگر در صورتیکه بنا بر زیاده مستلزم زیادتی
بر مطلوب از آنها باشد پس بنا میگذارد بر صحیح تمام شد احکام شک و سهو
اجمالاً بعون الله تعالی و توفیقه **فصل** در بیان احکام و آداب نماز خوف بدانکه
خوف موجب قصر است مثل سفر در سفر و حضر و جایز است گذاردن بجماعت و فرادی
علی الاظهر و الاشهر و فرقی نیست در خوفیکه موجب قصر است مابین آنکه خوف از
دشمن باشد مثل لشکر کفار و فرقه مخالفین اشرار یا از دزد و قطاع الطریق
یا جانور درنده باشد پس خوف از همه اینها بر تقدیر اتمام موجب قصر است هر چند
در حضر باشد و هر گاه خواهند این نماز را بجماعت گذارند و دشمن در غیر جانب
قبله باشد و خوف از هجوم آن در اثنای نماز داشته باشند دو فرقه میشوند
با امکان تفریق و مقاومت هر فرقه با دشمن مساوی باشد فریقین در عدد
یا نه پس فرقه از آنها در مقابل دشمن میایستد و فرقه دیگر اقتدا میکنند

نماز خوف

بامام

بامام پس امام یک رکعت با آنها از نماز میگذارد در مقام امن از ضرر دشمن
پس فرقه که اقتدا کرده اند منفرد میشوند و رکعت دیگر را مخفف تمام
میکنند و سلام میدهند و میروند در مقام فرقه که در مقابل دشمن
ایستاده بودند میباشند پس فرقه ثانیه میآیند اقتدا بامام میکنند
پس رکعت آخر را امام با آنها میکند پس ایشان بعد از سر برداشتن از
سجده ثانیه رکعت آخر امام منفرد میشوند و یک رکعت منفرد میکنند و امام
تشهد را طول میدهد و انتظار ایشان را میکشد تا ایشان رکعت آخر را
تمام کنند پس سلام میدهد با ایشان و اما در نماز مغرب پس مخیر است
امام مابین آنکه دو رکعت با فرقه اول بکند و یک رکعت با فرقه ثانیه
یا بعکس و این نماز را ذات الرقاع میگویند و جایز است برای امام که تمام
نماز را با فریقین بکند که نماز آخر سنت میشود برای امام و این نماز را
نماز بطن النخل میگویند و این کیفیت تخصیص بخوف ندارد و لکن در مقام خوف
رجحان دارد نسبت بسایر مقامات و واجبست اخذ سلاح در حال نماز
هر چند نجس باشد مگر در صورت مانع بودن چیزی برای او از واجبات که در این
صورت نیست اختیاراً و جایز است با ضرورت و کیفیت آن بجماعت بطرق متعدده
وارد شده است مثل نماز عسفان و غیره و در این مختصر اکتفا بدو قسم از
کیفیات وارد نموده و لکن همه آنها در صورت عدم شدت مقاتله و

مدافعه است واما در صورت شدت مقاتله وهم انعقد مانع از کیفیات دارد
مثل صورت احتیاج بضرب وطعن وکر وفر پس نماز مطارده میکذارد بحسب مکنت
سواره وپیاده وایستاده ودوان بهر نحوی که ممکن ومقدور باشد پس بجا می آورد
از افعال واذکار وکیفیات نماز از نیت وتکبیر وقیام وقرآءت ورکوع
وسجود وتشهد وسلام وکیفیات وصفات معتبره آنها مثل استقبال قبله
هر چند بجز تکبیرة الاحرام باشد وغیر آن بحسب امکان وقدرت وساقط است
هر چه متعذر ومتعسر باشد از آنها در حال مطارده پس اشاره میکند برای
رکوع وسجود در صورت تعذر آنها بسر وبا تعذر آن بچشم نحوی که در کیفیت نماز
عاجز مذکور کردید وبا تعذر قرآءت ورکوع وسجود هر چند باشاره باشد کافیست
در عوض هر رکعت بدل از قرآءت ورکوع وسجود وواجبات آنها بتسبیحات اربع
یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یکمرتبه با نیت وتکبیر
قبل از آنها وتشهد وسلام بعد از آنها واین نماز را مطارده کویند که جناب امیر
المؤمنین صلوات الله علیه واولاده الطاهرین واصحاب او در لیلة الهریر که شبی است
از شبهای جنگ صفین همین نماز را کردند ولازم نیست اعاده آن بعد از امن
مکر انکه در صورت فرار از مقاتله واجبه یا در اثنای مقاتله محرمه کذارده باشد
که اعاده بعد از امن لازم است وافضل است تاخیر خائف نماز را در صورت
امید زوال خوف پس تمام میکند نماز را با زوال خوف والا قصر میکند **فصل**

در بیان احکام وآداب نماز مسافر است بدانکه واجبست برای مسافر قصر
نمازهای چهار رکعتی در سفر بشش شرط **اول** انکه مسافر قصد مسافت داشته
باشد ومراد از مسافت شرعا هشت فرسخست که هر فرسخ سه میل وهر میل
چهار هزار ذراع باشد پس میشود مسافت نود وشش هزار ذراع دستی که هر
ذراع بیست وچهار انکشت است عرضا که عرض هر انکشت هفت جو متوسط
که متلاصق بهم است عرضا وعرض هر جوی هفت موی است از موهای یال اسب عرضا
متلاصق بهم ودر شرع برابر کرفته اند آنرا بمسافتی که شتر باردار معتدل
در سیر بحسب بطؤ وسرعت در زمین معتدل بحسب سهولت وناهمواری
در روز معتدل بحسب بلندی وکوتاهی آنرا در یکروز تمام کند این تمام
مسافت شرعی است یا نصف آنست که چهار فرسخ باشد برای کسی که اراده
برکشتن در همان روز یا شب آن یا ملفق از آنها داشته باشد مطلقا با اتصال
سیر وعدم آن واما در صورت عدم اراده مسطوره با عدم نیت اقامه ده
روز پس مخیر است ما بین قصر واتمام واما ناوی اقامه ده روز در نصف
مسافت پس تمام میکند بالاجماع در رفتن وبرکشتن ودر حال اقامه ودر
حکم نصف مسافت است که چهار فرسخ باشد ما بین آن وتمام مسافت که
هشت فرسخ است در قصر واتمام وتخییر ما بین آنها بتفصیل مذکور پس
هرکاه کسی قصد مقداری بود از مسافت نداشته باشد مثل حیران

وطالب حاجت وغلام وجوان که بگریزد که هرجا پیدا کند برگردد قصر نکند
او جایز نیست مگر آنکه معلوم باشد توقف آن بطی مقدار مزبور از مسافت
والحاق ظن قوی بعلم در اینصورت خالی از قوت نیست ومثل آنست محبوس بمسافرت
مقدار مزبور واراده برگشتن از آن هرجا که قدرت بآن بهم برساند
با امکان آن عادةً والا قصر میکند ومثل آنست زن وبنده با تجویز طلاق
وعتق در اثنای مسافت با ظهور علامت آنها باراده برگشتن بعد از تحقق
طلاق وعتق پس هرگاه معلوم ویا مظنون باشد برای اشخاص مزبوره طی مقدار
مسافت هر بجبر وتبعیت باشد قصر برای آنها لازم ومعین است وباعدم علم
وظن بطی مقدار مسافت لازم نیست تمام در ذهاب هرچند بقدر مسافت
یا بیشتر از آن برود وقصر میکند در وقت برگشتن بوطن ومنزل خود اگر
از محل رجوع تا وطن ومنزل آن مقدار مسافت یا زیاده بر آن بوده باشد
والا فلا وقصد متبوع از قصد تابع کافیست پس قصر میکند تابع بقصد متبوع
بمقدار مسافت ومنتظر رفقا بعد از خروج از منزل قصر میکند هرگاه در محل
مسافت باشد وتمام میکند هرگاه در حد وطن باشد یعنی بحد ترخص نرسیده
باشد وهرگاه مابین حد ترخص وحد مسافت باشد پس قصر میکند هرگاه عزم بسفر
داشته باشد والا اتمام میکند **دوم** از شرایط قصر بیرون رفتن است
از محل اقامه یا وطن ومنزل خود تا حد ترخص ومراد از آن مکانیست که صوت

اذان شهر ومحل اقامه در آنجا مخفی ودیوارهای آن مستور باشد معًا
ما لقدیر امثال صوت عدم سمع وبصر وبا وجود حایل ونبودن اذان وتقدیر
میشود پست وبلند از شهر ومنزل بمتساوی ومختلف الاجزاء ومعتبر از
آخر بلد است در کوچک ومتوسط از آن وآخر محله مسافر است در متسع
از آن عرفًا ومعتبر از اذان ودیوار عین صوت آنها است نه سیاهی ومجرد
صوت واقرب اعتبار هر دو است در وقت رفتن وبرگشتن واکتفا بیکی
از آنها مذهب جماعتی از فقها است وابن بابویه اعتبار کرده است در
ترخص بیرون رفتن از خانه ومنزل را واو عالم است باعتبار خود واشهر
واظهر قول اولی است پس هرگاه قصر کند قبل رسیدن بحد مذکور ومشهور وافطار
کند روزه را واعاده ضرور است واما وجوب کفاره بسبب افطار پس ما بین
فقها محل خلاف است واظهر عدم وجوب آنست خصوصًا در صورت جهل بحکم
سیم از شرایط قصر آنست که سفر او جایز باشد نه حرام هرچند حرمت آن
باعتبار حرمت غایت باشد پس تمام میکند مسافر سفر معصیت مثل غلام گریخته
وزن ناشزه وتاجر بخانه خمر وساعی در ضرر محترم وسالک طریقی مخوف
هرچند خوف هلاک محترم باشد وتارک وقوف عرفه وغاز جمعه در صورت
وجوب آنها وتارک هر واجبی که منافات با سفر داشته باشد وهرگاه معصیت
در اثنای سفر عارض شود بدون قصد آن در ابتدا حکم بقصر مرتفع نمیشود

ومرتفع میشود حکم قصر با عروض قصد معصیت در اثنای قصد سفر هر چند
در ابتدا مقصود نباشد و هم چنین مرتفع میشود حکم قصر با عروض حرمت بخود
سفر در اثنای آن پس جواز سفر شرط قصر است ابتداء و استدامت و حرمت
آن مانع از قصر ابتداء و استدامت پس هر گاه عارض شود جواز بآن در اثنا
واجب میشود قصر بشرط بقای مقدار مسافت از سفر و مشهور تمامست
در سفر صید لهو و بطر و اما صید تجارت پس مشهور در آن قصر روزه
نه نماز و اما صید حاجت پس قصر میکند مط و هم چنین قصر واجبست در سفر
نزهت و تماشا و هر گاه مشتمل بمعصیت مقصوده نباشد **چهارم** از شرایط سفر
آنست که مسافر کثیر السفر باشد مثل مکاری و ملاح و تاجر و قاصد و امثال
آنها از کسانیکه شغل و عمل آنها مسافرت بمسافت یا زیاده بر آنست و در حکم
کسیکه سفر کند بمسافت یا زیاده بر آن سه مرتبه و بعد از هر یک از آنها
ماندن ده روز در منزل خود مط و در غیر آن نیت اقامت نکند و در حکم اقامت
ده روز است بر نیت در غیر منزل خود ماندن در آن چهل روز بدون نیت
در آن جازم باشد بسفر یا متردد باشد ما بین آن و اما مرد پس تمام میکند
هر یک از آنها در سفر سیم علی الاقرب و بعضی در مکاری و امثال آن
که شغل و صنعت آنها سفر باشد سفر اول را کافی دانسته و در غیر آنها سفر سیم را
و بعضی مثل علامه در مختلف سفر دوم را برای اتمام تعیین نموده مط

ولکن اقوی در سیم است مط پس تمام میکند هر یک از آنها در سفر سیم
و ما بعد آن ما دام که در بلد خود ده روز مط و در غیر آن بر نیت اقامت
نکند و در حکم اقامت ده روزه است بر نیت آن در غیر بلد خود اقامت
در آن چهل روز مترددا یا جازم بسفر بدون آن بی نیت که آن هم مثل
صورت اولی و در دوم باعث نقض حکم کثرت سفر است پس رفع میشود از آنها
حکم کثرت سفر که تمام باشد بتحقق هر یک از اقامات مذکوره پس واجبست
برای آنها قصر در سفر بعد از هر یک از اقامات مذکوره تا سفر سیم متحقق گردد
در ابتداء و تمام میکند در سفر سیم علی الاقرب چنانکه گذشت و فرق
نیست در اینصورت مثل ابتداء و اثناء سفر ما بین کسانیکه سفر شغل و
صنعت آنها باشد مثل مکاری و ملاح و امثال آنها و غیر آنها و ما بین زوال
اسم از آنها و عدم علی الاقرب و قائل بتمام در اول برای آنها و در دوم
مط در ابتدا اینجا هم قائل است و فرق نیست بنابر مختار اختصاص تمام
بسفر سیم و بعد آن باشد در مکاری و امثال آن ما بین سفر
صنعت و غیر آن مثل سفر مکه و زیارت پس تمام میکند در سفر سیم
و بعد از آن مط تا تحقق یکی از اقامات مذکوره و در حکم کثیر السفرست
بدوی و ایلات که در پی طلب آب و علف میگردند و با خانه کوچ
از قشلاق بر ییلاق میروند پس تمام میکنند آنها در حال کوچ

او آنها پنجم از شرایط قصر آنست که سفر او قطع نشود برسیدن بوطن
ومنزل خود ومراد از آن مکانی است که شش ماه یا زیاده در آن بقصد توطن
واقامت مانده باشد متوالیا ومتفرقا یا ملک داشته باشد در آنجا پس اگر برسد
تمام میکند نماز را در آنجا هر چند کمتر از ده روز در آنجا بماند واما ملک مورد
استیطان واقامت مدت مسطوره پس مانع از تقصیر نیست علی الاقوی و آن
در صورت بقای قصد استیطان واقامت است واما در صورت اعراض از قصد توطن
پس مساوی میشود آنجا با سایر اماکن ششم از شرایط قصر آنست که نیت اقامت
ده روز تمام در اثنای سفر در مکانی از اماکن نکند پس تمام میکند نماز را
بعد از نیت اقامت مادام در آن مکان اقامت دارد و برهم نمیخورد حکم تمام بنقض
نیت اقامت مذکوره بعد از آن بحصول تردد در اقامت یا جزم بسفر هرگاه
یکنماز به نیت اقامت تمام گذارده باشد پس تمام میکند نماز را مادامی که در
آن مکان هست هر چند یکروز یا دو روز یا زیاده یا کمتر باشد و اگر اقامت
نکند و یا نقض نیت اقامت پیش از اتمام نماز باشد پس واجبست برای او قصر
در آن مکان تا سی روز و تمام میکند بعد از گذشتن سی روز مثل حالت
اقامت هر چند یکنماز باشد بدانکه مسافر بعد از انقطاع سفر او برسیدن
بوطن خود یا بمحل عمل اقامت یا بگذشتن سی روز بدون نیت اقامت مذکور
وطن از اماکن مستمر میشود در اتمام و عود نمیکند بقصر مگر بخروج از آنجا

بحد مسافت یا قصد آن پس هرگاه خارج شود از آنها بدون قصد
مسافت از حکم تمام بیرون نرود اعم از آنکه عود بآنها بکند یا نکند پس هرگاه
نیت کند اقامت در منازل متعدده در ابتدای سفر یا برای او مواطن
متعدده باشد در اثنای سفر اعتبار میشود مسافت ما بین هر دو از آنها
تا غایت سفر پس قصر میکند در بودن مسافت ما بین آنها والا اتمام میکند
هر چند سفرش طویل باشد بدانکه معین است قصر برای مسافر با اجتماع
شرایط مذکوره مگر در چهار موضع که مسجد مکه و مدینه و کوفه و حایر حسینی
علی مشرفها السلام که عبارت باشد از حول قبر شریف از هر طرف به پنج
ذرع علی الاظهر پس مسافر در اماکن مشرفه مخیر است ما بین قصر و اتمام علی
الاشهر والاظهر و تمام افضل از قصر است واما قول بتحتم قصر در آنها مثل
سایر اماکن و یا الحاق سایر مشاهد مشرفه ائمه هدی بآنها مثل الحاق تمام
بلدان اربعه یا مکه و مدینه خاصه بآنها یا کوفه و حول کربلای معلی خلاف مشهور
و ضعیف است بدانکه معتبر در قصر و اتمام برای مسافر وقت اداست نه وقت
وجوب علی الاظهر پس قصر میکند در سفر نمازی را اگر ادراک نموده بود اول وقت
آن مقدار ادای آن و شرایط مفقوده در حضر و تمام میکند در حضر نمازی را
که ادراک نموده بود اول وقت آن مقدار فریضه را در سفر و بعضی وقت
وجوب را اعتبار کرده اند پس قصر میشود در صورت اخیره و اتمام میشود

در صورت اول و بعضی قائلند در هر یک از آنها و بعضی بتمام قائلند در هر یک
از آنها و اختلاف ناشی از تعارض اخبار است و هر کس بفهم خود متعبد است
بدانکه حرام است در سفری که موجب باشد نماز جمعه و عیدین و ساقط است
نوافل مقصوره از نمازها مکروه بنا بر علی الاقوی و سنت است برای مسافر گفتن
تسبیحات اربعه بعد از هر یک از نمازهای مقصوره سی مرتبه و حساب میشود
بتعقیب یا ادای سنت مخصوصه و سنت است گفتن آنها بعد در هر نماز بغیر
سفرا و حضرا **فصل** در بیان آداب و احکام نماز جماعت بدانکه جماعت واجب
در نماز جمعه مطلقه و در عیدین با وجوب آنها و سنت است در نمازهای فرایض
و مؤکد است در یومیه از آنها حتی وارد شده است در احادیث که نماز با جماعت
افضل است از بیست و پنج یا بیست و هفت نماز بدون آن هرگاه با غیر عالم باشد
و با عالم برابر هزار نماز است در غیر مسجد و در مسجد باشد زیاده میشود
بضرب عدد آن بعدد ثواب مسجد پس زیاده میشود در جامع با عالم برابر
صد هزار نماز با وحدت ماموم و مضاعف میشود در صورت تعدد آن بمقدار مجموع
در سابق آن تا به ده نفر از ماموین و بعد از آن حساب آنرا احصا نمیکند مگر
خداوند عالم و بدعت است جماعت در نماز سنتی مطلقا مگر در چند جا **اول** نماز
استسقا یعنی طلب باران چنانکه گذشت **دوم** نماز عیدین در حال استحباب
آنها **سیم** نماز عید غدیر **چهارم** نمازی که اعاده میشود با حضور جماعت بعد از

نماز جماعت

گذاردن

گذاردن آن بانفراد از امام و ماموم هر چند مکرر باشد از امام **پنجم**
نماز طفل است بیش از تمام شش سال و شرطست در امام جماعت در حال امامت
ملکه بلوغ و عقل و ایمان خاص و عدالت که عبارت از ملکه ملازمت تقوی و مواظبت
بر فعل طاعات واجبه و ترک محرمات کبیره مطلقه و صغیره با اصرار بآنها و اما فعل
صغیره بدون اصرار پس نافض عدالت نیست و اتباع محاسن اخلاق و اجتناب
مساوی آنها معتبر است در عدالت و معلوم میشود عدالت بمعاشرت و
اختبار و بشهادت عدلین و استفاضه و شیاع و با قتدای عدلین بآن
در صورت عدم احتمال تقیه و خوف بحیثیتی که معلوم شود که رکون و میل آنها بآن از جهت تزکیت
نه از برای خوف و تقیه و از جمله شرایط امامت است طیب ولادت پس صحیح نیست
امامت کسی که فاقد یکی از شرایط مذکوره باشد و جایز نیست اقتدای بآن مطلقا
مگر در حال تقیه و باطل است نماز بدون آن در صورت اقتدای بآن با علم بعدم
اهلیت آن پیش از نماز و باطل نمیشود نماز در صورت ظهور عدم اهلیت بعد از
نماز هر چند وقت باقی باشد علی الاقوی و الاشهر و منفرد میشود در صورت
ظهور آن در اثنا و واجب نیست استیناف در این صورت علی الاظهر و هم چنین است
عروض عدم اهلیت آن در اثنا و هم چنین جایز نیست امامت زن و خنثی برای
مرد و خنثی و جایز است برای زن و امامت قاعد برای قائم و مضطجع برای
قاعد و مستلقی برای مضطجع و امامت کند برای ناطق و مئوف اللسان

برای صحیح ولامس برای صحیح القرائت وجایز است امامت آنها برای امثال
خود و ناقص از خود سوای خنثی که امامت آن برای مثل خود جایز نیست علی
الاقوی چنانکه گذشت و همچنین جایز نیست اقتدای بمأموم در حال مأمومیت
و بفاقد شرایط صحت نماز با علم بآن در ابتدا و منفرد میشود با ظهور آن
در اثنا و لازم نیست استیناف در اینصورت و اعاده در صورت ظهور آن بعد از
نماز هرچند وقت باشد و منفرد میشود در صورت عروض آنها در اثنا هر گاه استنابت
ممکن نباشد از امام یا از مأمومین و عیب نمیکند مخالفت امام با مأموم در
فروع مگر در صورت بطلان نماز امام بمذهب مأموم و مکروهست امامت مجذوم
و مبروص و مفلوج و متیمم و بدوی و محدود بحد شرعی بعد از توبه و مسافر
و مئوف اللسان که عاجز از تحلیل حروف و اعراب نرسیده باشد و اغلف
یعنی کسی ختنه نشده باشد با قدرت بر آن و جولاه و حجام و دباغ برای کسی که
خالی از امراض و عاهات و نواقص و خساسات مذکوره باشد و امامت هر یک
از آنها برای مثل خود پس کراهت ندارد و اقوی کراهت اقتدای مسافر است
بحاضر مثل عکس آن و هر گاه نزاع واقع شود در امامت مابین ائمه مقدم
میشود کسی که مأمومین او را اختیار نمایند هر گاه متفق باشند و الا مقدم
میشود اعرف از آنها بتوحید خداوند عالمیان و سایر معارف اسلام و ایمان
و هر گاه مساوی باشند در معرفت مقدم میشود اقرء از آنها در صورت تساوی

در قرائت

در قرائت مقدم میشود افقه و با تساوی در فقاهت مقدم میشود هاشمی
و بعد از آن مقدم میشود اسن و با تساوی سن مقدم میشود اصبح
از آنها بحسب صورت یا بحسب آنکه در میان اصحاب ایمان و ارباب دین و ایقان با فضل و
رجحان قرعه میزنند و امام راتب در مسجد و مکان مخصوص اولی از دیگریست
در صورت اجتماع و صاحب منزل اولی از راتب و سایرین است و صاحب امارت جامع
شرایط امامت اولی از همه است و شرط نیست در اولویت امام راتب حضور آن
بلکه تاخیر نماز و انتظار آن تا تضییق وقت فضیلت نماز لازم است و ساقط
میشود اولویت آن بعد از تضییق وقت مذکور و شرطست در جماعت اعتبار
عدد و اقل دو نفر است که یکی از آنها امام باشد و دیگری مأموم و عدم تقدم
مأموم بامام و اعتبار در تقدم بمحل پاشنه است در قائم و الیه است در قاعد علی
و جایز است در مضطجع بر سجده گاه مگر در حق مستدیرین از حول کعبه که
تقدیم آنجا در غیر سمت امام عیب ندارد و لکن باید مأموم بکعبه اقرب از امام
نباشد و واجبست برای مأموم نیت اقتدا بعد از نیت امام و مجزی نیست
با آن علی الاصح پس قطع میکند نماز را و استیناف میکند و واجب نیست
نیت امامت بامام مگر در نمازی که جماعت در آن واجب باشد مثل جمعه
و اما غیر آن پس شرطست در استحقاق ثواب جماعت و واجبست تعیین
امام و وحدت آن پس هر گاه پیش دو نفر باشد و اقتدا کند بیکی از آنها

لا علی التعیین یا بهر دو نماز باطلست بلی جایز است عدول از امام بامام دیگر
در صورت عروض مانع از اقتدا بامام اول و شرطست در صحت اقتدا عدم علو
و بلندی مکان امام از مکان و موقف ماموم بمقدار زیاده بر یک گام و بعضی
یک وجب گفته اند و اقرب اعتبار مقدار اولست و اما بلندی مکان ماموم
از مکان امام عیب ندارد مطلقا هر چند معتد به باشد مثل بام و امثال آن
و شرطست بحد افراط که باعث انمحاء صورت قدوه باشد نرسد و هم چنین
عیب ندارد بلندی مکان امام نیز از قدر مذکور در مکان سراشیب و واجبست
مراعات قرب ما بین امام و ماموم و ما بین صفوف عرفا و نقل شده است از
شیخ جواز بعد ما بین آنها تا سیصد ذرع و از حلبی بقدر یک گام و این مرعی
و محمول باستحبابست و در صورت کثرت صفوف حدی از برای بعد نیست مگر
مؤدی شود بعد بخروج از اسم اقتدا و هر گاه تمام شود نماز صفوف متوسطه
پیش از نماز متاخر احوط است انتقال آنها بجهت قرب معتبر هر گاه مؤدی بفعل
کثیر نباشد و الا انفراد میکند و شرطست در صحت اقتداء مکان مشاهده
ماموم امام را یا کسی را که امام را مشاهده میکند از ماموین هر چند بتوسط
و در بعضی احوال باشد پس صحیح نیست نماز بحیلوله ما بین آنها که مانع از مشاهده
باشد در جمیع احوال پس باطل میشود نماز در جناح صف اول در صورت بودن امام در
محراب داخل و عیب نمیکند حیلوله ظلمت و کوری و جایز است حیلوله ما بین

امام و زن که اقتدا بآن نموده بشرط علم آن بافعال امام که متابعت در
آنها واجبست و واجبست در صحت اقتدا توافق نماز ماموم و امام در نظم
نزد نوع و شخص پس جایز نیست اقتدا در نماز یومیه بکسوف و بالعکس و
جایز است اقتدا در هر یک از فرایض یومیه بدیگری از آنها پس نادر است
منع صدوق از اقتدا نمودن عصر بظهر عالما و مخیر است ماموم در صورت
نقصان نماز او از نماز امام ما بین تسلیم و خروج از نماز پیش از امام و
انتظار تا سلام بدهد و انتظار افضل است و اما احکام جماعت پس واجبست
بماموم متابعت امام در افعال و اقوال و جایز نیست باو تقدم بآن در
هیچ یک از آنها پس هر گاه تقدم بکند عمدا حرام کرده است و لکن عود نمیکند
و واجبست عود هر گاه تقدم از روی سهو باشد هر چند فعل متقدم فیه
رکن باشد هر گاه عود نکند حکم متعمد را دارد و ظاهر آنست مثل ساهی است در حکم
عود و هر گاه ماموم برکوع رود پیش از فراغ امام از قرائت عالما عامدا
حرامست بدانکه متحمل میشود امام قرائت را در دو رکعت اول از ماموم پس
ساقطست قرائت در آنها از ماموم مطلقا و مشهور کراهت آنست برای
ماموم در نماز اخفاتیه و جهریه که ماموم قرائت امام را بشنود هر چند همهمه
باشد و استحباب آنست در صورت عدم سماع آن در جهریه و لکن احوط
ترک آنست برای ماموم مطلقا هر چند قول مشهور خالی از قوت نیست و در مسئله

اقوال دیکر و تفصیلات شتی غیر از مشهور مذکور ما بین فقها هست که
تفصیل آنها باعث تطویل است ولکن قول مشهور اجود اقوال است در مسئله
و ادراک میکند ماموم رکعت را بادراک امام در رکوع آن و مراد از جمع شدن
ماموم است با امام در حد رکوع علی الاصح هر چند بعد از ذکر واجب باشد
و باطل است در صورت شک در ادراک علی الاقوی و هرگاه درک کند امام را در تشهد
و تکبیر بگوید و بنشیند با او مجزی است از تکبیرة الاحرام پس تابع میشود با امام
هرگاه چیزی از نماز امام باقی است و حساب میشود برای ماموم بعد از تشهد از
رکعات و تمام میکند نماز را منفردا هرگاه چیزی از نماز باقی نباشد و جایز نیست
اعادهٔ تکبیر علی التقدیرین بلکه اکتفا میکند بتکبیر اول بر تقدیر ادراک میکند
فضیلت جماعت را در هر یک از آنها و همچنین است در صورت ادراک آن
در سجود ولکن واجب است در اینصورت استیناف تکبیر و واجب است بر ماموم
مسبوق مراعات نظم نماز خود پس واجب است بر او خواندن قرائت از حمد و سوره
در دو رکعت اول خود در صورت درک امام در آخرین و تابع میشود با امام
در رکوع هر چند بترک سوره یا قطع آن باشد و هرگاه مجال نباشد ترک حمد
و قطع آن هم جایز است بجهت متابعت امام در رکوع و سنت است در صورت
فوات حمد تمام در دو رکعت اول خواندن حمد تنها در دو رکعت آخر بعوض
تسبیح و در یکی در یکی از آنها و ساقط نمیشود از ماموم و لیکن در رکعتین

اخیرتین که حمد تنها و تسبیح باشد در جماعت پس واجب است خواندن آنها
برای ماموم در اخیرتین و سنت است در جماعت راست کردن صفوف
و راست کردن دوشها و اختصاص ارباب فضل بصف اول و جانب راست آن
افضل از چپ آنست و ایستادن امام در وسط و جهر نمودن آن بقنوت
و اذکار در رکوع و سجود و تکبیرات و ایستادن ماموم واحد در جانب راست
امام هرگاه مرد باشد و ایستادن آن در پشت سر امام اگر زن یا خنثی
یا ماموم متعدد باشد مطلقا و هرگاه امام زن باشد داخل صف آنها بایستد
و همچنین سنت است تخفیف نماز برای امام و تطویل ذکر رکوع و قرائت
برای ادراک داخل جماعت را بلا استشعار امام یا ارادهٔ آن از داخل
و فرقی نکذارد ما بین داخلین که ارادهٔ جماعت دارند ولکن تطویل زیاده
بر قدر و حد ذکر رکوع نباشد و سنت است برای امام انتظار حضور مامومین
و برای مامومین انتظار حضور امام هرگاه باعث تفویت وقت فضیلت نماز
نباشد و سنت است برای مرید جماعت قطع نافله بعد از تلبس امام بتکبیرة
الاحرام برای ادراک جماعت از ابتداء و نقل فریضه بنافله با امکان آن
و قطع آن بعد از نقل و با عدم امکان نقل قطع میکند با خوف فوت جماعت
استحبابا و سنت است اعادهٔ منفرد نماز را با جماعت امام باشد یا ماموم و مخیر است
ما بین نیت استحباب و وجوب در اینصورت و سنت است متابعت ماموم

دراذکار نشستن و هرگاه مسبوق باشد تابع میشود با امام در قنوت و تشهد
استحبابا و لکن مجزی نیست از وظیفه خود و هرگاه اقتدا با امام معصوم باشد
قطع میکند مطلقا و هرگاه داخل خوف کند از فوت ادراک رکوع اقتدا میکند
پیش از رسیدن بصف در مکان خود و مخیر است ما بین آنکه در همان مکان
سجود کند و بعد از آن ملحق شود بصف و یا راه رود در اثنای رکوع و سجود را
بصف برساند و سنت است که بلند پاها بر زمین در حال رفتن بلکه گام برداشتن
و سنت است برای تعجیل حضور بجماعت و انتظار دو قدر و سنت است ذکر برای ماموم
در حال قرآت امام و گفتن ماموم الحمد لله رب العالمین بعد از فراغ امام
از فاتحه و مکروه است تمکین صبیان و مجانین از آن و تطویل امام نماز را بخواندن
سوره و اذکار و ادعیه طویله و استثنا است مسبوق در صورت عروض مانع با امام
در هیئات نماز بلکه ثابت میشود کسی که حاضر با امام باشد از مامومین و تخصیص امام
خود را بدعا در ادعیه و اما در نماز از قنوت و غیره و مکروه است تا قلید بعد از آن
اقامه و تکلم برای امام و ماموم بعد از گفتن موذن قد قامت الصلوة کر وقت برخاستن
بنماز است و مکروه است ایستادن ماموم تنها در صورت اختیار و مکروه نیست ماموم زن بزمان
تا حرم و جایز است اتمام کردن نماز قبل از امام بعذر بلکه بنیت انفراد میکند در این صورت
و جایز است انفراد از امام اختیارا علی الاصح و سنت است حضور بجماعت عاقله مثل
خانه بلکه اول افضل از ثانی است و در روایت خاصه وارد شده است که هر کس آنها نماز کرده

در صف اول مثل کسی است که در پشت سر جناب پیغمبر نماز کند و کیفیت آن اینست
که اذان و اقامه گوید ماموم برای خودش با امکان آنها و عدم سقط آنها بشنیدن که بوده اذان
و اقامه گذشت و اکتفا میکند بگفتن قد قامت الصلوة تا آخر اقامه از اذان و اقامه
در صورت تعذر آنها و از جمله عذر است خوف فوت و واجب قرآت بتقدیر گفتن آنها
پس داخل میشود منفردا در صورت اقتدا و قرآت میگوید جهرا و اخفات میکند قرائت را
مطلقا هر چند در جهریه باشد و اگر سبقت کند با و بودن ساقط میشود سوره از او و هرگاه
سبقت کند با و بحمد یا بعض آن پس میخواند ماموم هر چه ممکن باشد از آن تا حد رکوع
پس رکوع میکند با آن و ساقط میشود از او باقی حمد و اگر او سبقت کند با امام تسبیح میگوید
تا آنکه امام برکوع رود پس متابعت میکند با آن و فقیه چنین کرد مبغضه جناب اقدس
الهی برای او از کاه بعد دهر کسی که مخالف باشد با او و در [illegible] از حاضرین در مسجد یا مطلقا
و بیرون میرود از مسجد بجهت آنها و این مضمون از جناب صادق علیه و علی آبائه
و اولاده افضل الصلوة و اکمل السلام منقولست بدانکه سزاوار نیست ترک جماعت
مگر بعذر عام یا مثل باران یا عذر خاص مثل مرض و ناخوشی هرگاه جماعت در منزل
ممکن نباشد و الا در منزل نماز را با جماعت میکند و هرگاه امید زوال عذر باشد
سنت است تاخیر برای ادراک جماعت و بدانکه حق استشناب در صورت عروض
مانع از نماز با امام برای او است هرگاه مانع عارض چیزی باشد که او را از اهلیت بیان
مثل صورت سحر و مرض موت و جنون و اغماء و کفر و فسق و هم چنین است در صورت

ظهور بطلان نماز او از اول در اثنا بسبب فقد شرطی از شرایط صحت نماز از
طهارت و امثال آن پس میگردانند مامومین قصد انفراد را بنا بر این میشود
نایب در حکم امام و بنا میگذارند بر هر چه که گذشته است از نماز و اجزای آن
هر چند استنابت در اثنای قرائت باشد و لکن استیناف قرائت در این صورت
افضل است و همچنین است حکم منفرد در صور مسطوره بانقد بر استنابت در بنا
بر استیناف و واجب است برای ماموم تنبیه بخطای امام در صورت امکان و اشتغال
بآن و باطل نمیشود نماز ماموم بترک آن در صورت وجوب آن علی الاقوی بالاختیار
انفراد و سنت است قصد کردن مساجدی که جماعت آنها اکثر است مگر آنکه
در جوار او مسجدی باشد که معطل میشود بغیبت او از آن پس افضل در این
صورت گذاردن نماز است در آن و سنت است
برای امام نشستن در محل نماز بعد از اتمام آن تا مأموم
مسبوق باقی نماز خود را اتمام کند تم باب
الطهارة و باب الصلوة من الرسالة
بعون الله تعالی و قوته
والسلام خیر ختام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت آن که در نماز است و آن دستی است

[illegible] امام [illegible] تمام آن [illegible]

[illegible] نماز خود را تمام کند [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

بعون الله تعالی و توفیقه

والسلام [illegible]

۲۲۲





